

دشمن ما کیست ؟

شرح جنایات ، چپاولگریها ، حق کشی ها و خیانت های
دستاربندان شیعه به روایت اسناد و مدارک آرشیو
و کتابخانه پیام آزادگان .
تلاشی از سوی شورای نویسندگان پیام آزادگان .

در این سری از نوشتارها می خوانید :

* تاریخچه شیعه و شیعه‌گری در ایران و برخی از کشورهای مسلمان .

* نحوه ساختن امام زمان !!!

* بنیاد شیعه (تقیه ، اجتهاد ، تقلید ، دعا ، زیارت ، روضه خوانی ، قمه زنی

گریه و زاری ، صدقه ، سفره اندازی ، هجونامه قرآن را به سر گرفتن ،

قربانی کرده حیوانات ، باشعور خداحافظی کردن و افتخار یافتن

رتبه ای کمتر از خر و گاو .

* زیانهای روانی ، اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی ناشی از حاکم

بودن مذهب شیعه در ایران .

* شناخت انگلی بنام آخوند .



این مجموعه به اهتمام «دکتر لطفاله روزبهانی» تهیه و به
وبلاگ آزادی ایران اهدا شده است، ضمن سپاس از ایشان
برای دانلود دیگر آثار دکتر لطفاله روزبهانی و سایر
کتابها و آثار ممنوعه در ایران به آدرس زیر مراجعه کنید

www.azadieiran2.wordpress.com

دشمن ما کیست؟ ۱

از انتشارات پیام آزادگان

زیر نگر شورای نویسندگان

هم میهن: آیا بلای دیگری سراغ داری که آخوند سرت نیآورده باشد؟ خانه ات را گرفتند، میهنت را به بیگانگان دادند، طوق بندگی عرب را برگردنت انداختند، شعورت را گرفتند، و تو را تبدیل به میمون و چهار پا کردند، به زنت تجاوز کردند، به دخترت و حتی به پسرت به نوزاد تو هم رحم نکردند و همانطوریکه بیمار روانی روح اله خمینی گفته: با نوزاد میتوان عشق بازی کرد ولی به او دخول ننمود. آزادیهای فردیت را گرفتند، مانع آموزش و تحصیل تو شدند، کثورت را غارت کردند، تولیدات تو را به صفر رساندند، آبرویت را نزد جهانیان بردند و مهمتر از همه شادی و امید و تلاش را از تو گرفتند و..... و مانده ایم که چه بگوئیم از بی شعوری تو، از خیریت تو، از بی غیرتی تو، از... که هنوز لشکر جهل این حرامزاده ها هستی.

در هیچ دوره ای از تاریخ نکبت بار پس از اسلام، ایران چنین فضای ترسناک و غم گرفته از خرافات را که امروزه بر آن سایه انداخته است ندیده بود، حتی زمان قاجاریه وضع چنین نبود. ایکاش سرگور اوزلی بارت نماینده عالی مقام انگلیسی که نظرش را راجع به ایرانیان در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ میلادی به وزارت امور خارجه انگلستان گفته بود، زنده بود تا با دیدن امروز ایران به دید خودش راجع به ماها تبریک بگوید. ۱۶۹ سال پیش او گفته است: عقیده صریح و صادقانه من این است بهترین سیاست این است که کشور ایران را در همین حال توحش و ضعف و بربریت بگذاریم و هیچگونه سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم. خوشبختانه ملایان شیعه بهترین عامل برای حفظ توحش و بربریت هستند. بنابراین حفظ و تقویت آنان باید در مد نظر باشد.

در راستای این اظهار نظر، مگر آخوند میر محمد مهدی، امام جمعه تهران در زمان محمد شاه نبود که ۵۰۰ لیر از سرجان کمبل، وزیر مختار انگلیس در ایران گرفت و موجب قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام، وزیر با تدبیر و ایران خواه را پیش آورد.

هم میهن خواب رفته ما، یکبار از خودت پرسیده ای: چطور شده که در سده ۲۱، در عصر فضا و تکنولوژی اعجاب بر انگیز امروز که دنیا را بصورت یک دهکده بزرگ در آورده و هر اتفاقی که در هر جای دنیا بیفتد، چند لحظه بعد از آن آگاهی و آزادی سایر ملل را می بینی، خنده و شادی و پیشرفت مردم جهان را می بینی، ولی دهشتناکترین رژیم عالم، یعنی ولایت فقیه را پذیرا شده ای؟ تو را چه میشود؟ چه شده که این همه خوار و

زیون شده ای؟ که حتی جرات نمی کنی لباس مورد دلخواهت را بپوشی، یعنی ابتدائی ترین خواست یک انسان. از خود پرسیده ای: چه عاملی شعور تو را از تو گرفته و تو را به یک میمون مقلد و بد تر از آن به یک الاغ به مفهوم کامل تبدیل کرده؟ چه شده؟ در چه پيله ای گرفتار آمدی که قدرت تکان خوردن نداری؟ هم میهن خانه تو ۵۰۰ و اندی سال است که به اشغال مشتی جنایتکار و فریبکار به نام آخوند شیعه در آمده است. گناهکار تو هستی که از شعورت پاسداری نکردی و گذاشتی، آخوند آنرا بدزدد. هم میهن آخوند قدرت فکر کردن را از تو گرفته، کاری کرده که فکر کردن برای تو از مشکل ترین کارهای دنیا شده. آخوند تو را در پيله مشتی خرافات و دری وری که تمام آنها یک ریال هم ارزش ندارد گرفتار کرده که حاصلش یک فرهنگ فرسوده و ناتوان و غیر مولد و در عین حال جبر اندیش است. یعنی تو هیچ اراده ای نداری و همه چیز در اراده پروردگار است. هم میهن ۱۴ سده است که در جا میزنی، بدون اینکه زحمت دانستن علت آنرا بخود بدهی. تزشوم هر آنکس که دندان دهد، نان دهد تو را مسخ کرده، افکار تزریقی و مهلک آخوندی: هر چه خدا بخواهد، همان میشود، تار و پود وجود تو را انباشته. در جامعه متمدن و پیشرفته، آیا کسی میگوید: اختیار من دست خداست. کسی حکومت را از آن خدا نمی داند، از آن موجودی افسانه ای و تخیلی که برای تحمیق تو ساخته و پرداخته اند، یعنی امام زمان نمی داند. حماقت تو بدان اندازه رسیده که دیوانه ای مشنگ و کُس خل، نظیر ابن (احمدی نژاد) ادعا می کند که امام زمان عموی جدش بوده.

هم میهن: فرهنگ شیعه یا بهتر بگوئیم مومبائی - مذهبی شیعه برای تحلیل های خودش از اوضاع ایران در تمام زمینه ها و اوضاع بین المللی از مدل های ماقبل تاریخ استفاده می کند. هم میهن: یک ملت با شعور، هیچگاه آخوند و ژنی مثل روح اله خمینی را حاکم بر سر نوشت خود نمی کند. شاید بگوئی: فریب خوردم. قبول، تو که ۳۵ سال جنایت و دزدی و فقر و فحشاء و... را از جانب آخوند دیدی، چرا باز پای منبر او چهار زانو می نشینی و به مزخرفات او گوش میدهی؟ هم میهن تو از بافت و ساختار اجتماعت بی خبری، این عدم آگاهی باعث شده که براحتی فریب ملا را بخوری. ملا بجای اینکه تو را تشویق به تولید کند، کارخانه ات را می بندد و تو را به زیارت می فرستد. در اوضاع نا آرام عراق چه تعداد ایرانیان خرد گم کرده به عشق زیارت کاظمین و با تشویق آخوند ها به آنجا رفته و بر اثر انفجار بمب، تکه تکه شده اند. آخوند کاری کرده تا تو نفهمی، درد سلطه بیگانه، یعنی چه. نفهمی و نپرسی: چرا نفت مرا مجانی به بشار اسد میدهید. چرا باید پول سر مایه های ملی من به جیب تروریست های عرب برود.

هم میهن تو باید آنقدر نادان و ابله باشی که یک آخوند چلفوز بگوید: زلزله و سیل و

آتشفشان بخاطر تبهکاری مردم رخ داده .

هم میهن : از ۵۰۰ سال گذشته تا امروز، آخوند از ضعف تو که همانا احساساتی بودن توست استفاده کرده است . آن زمانی که عقلت باید کار کند ، احساساتت حاکم میشود وقتی آخوند سر منبر از کشته شدن حسین میگوید ، تو بجای اینکه از خودت بپرسی حسین چرا کشته شد ؟ کی او را کشت ، مگر فامیلش نبود ، خوب مگر آخوند نمی گوید حسین سرور و آقای بهشت است . مگر ما همگی خود را پاره نمی کنیم که به بهشت برویم . برای کسی که بهشت رفته که نباید گریه کرد . آیا حسین فریب همراهان خود را نخورد که گفتند برو جلو ، ما ها باتیم ؟ و بعد جا زدند . در ضمن حسین کشته شد ، بما چه . آیا این سوال ها را از خود میکنی ؟ خیر . سر و صورت خود را مجروح میکنی ، سینه ات را سرخ و پشتت را با زنجیر سیاه و مغز یوکت را با قمه می شکافی و تبدیل به چهار پائی میشوی که آخوند میخواهد .

هم میهن : یکی از علل بدبختی تو احساساتی بودن توست ، باید آنرا ریشه کن کنی . بجائیکه حق خورده شده ات را بگیری ، آنرا به حضرت عباس حواله میدهی . حضرت عباس اگر بیل زن بود در کون خودش را بیل میزد .

هم میهن : نادانی تو بزرگترین عامل استبداد است ، اینقدر از مستبد و استبداد ناله سر نده . ۳۵ سال پیش ، مظهر استبداد را شاه شناسائی کردی و او را بر داشتی و چون تنها با کلمه استبداد آشنا بودی نه معنی آن و از بستر زایش استبداد در جامعه ات بی اطلاع بودی یک مستبد ، و خون آشام را جانشین او کردی و حالا توی سرت میزنی که چه غلطی کردم . هم میهن : مجموعه های فرهنگی ، تصادفی و اتفاقی به وجود نمی آیند ، استبداد ، فریب استعمار ، بی قانونی ، هرج و مرج و تمام چیز هائی که امروزه بر جامعه ایران سایه گسترده حاصل فعالیت های اجتماعی و پذیرش مردم آن جامعه است . تو گفتی شاه برود ، من لچک بسر می کنم ، تو بودی که وقتی همسایه ات را کشتند ، گفتی : بمن چه ، وقتی فامیلت را کشتند ، از ترس دم نزدی ، وقتی پسرت را کشتند گفتی : هر چه قضا و قدر مقرر کند همان است .

هم میهن : کیش امروز تو ، کیش صد تا پرستی است ، توبت پرست شدی و خودت خبر نداری . آنقدر خوار و زیون شده ای که تنها مرده ها را می پرستی . تعجب می کنیم که هیچ اقدامی برای برداشتن زالو های عمامه سیاه و سفید از روی بدنت که دارند خونت را میمکنند ، نمی کنی .

هم میهن : آخوند ها باوری نا درست در مغز تو حک کرده اند که به این زودبها پاک شدنی نیست . یک دفعه از خودت پرسیدی : چرا محمد علی را انتخاب نکرد و بجای او ابوبکر را انتخاب کرد . کدام آدم عاقلی ، یک جنایتکار که بتواند در یک روز ۷۰۰ تا گردن را بزند به جانشینی خود به منظور حفظ مثلا یک دین ، بر می گزیند . علی بولدوزر هیچگاه

جانشین شایسته ای برای محمد نبود. چطور میشه، محمد، علی را انتخاب کند ولی مردم بگرد ابوبکر جمع بشن. اگر آنطوریکه آخوند ها میگویند علی با ابوبکر و عمر و عثمان دشمن بود و این سه تن را مستحق دشنام میدانند. پس چطور میشود که علی دخترش ام کلثوم را که ۱۲ سال پیش نداشت به عمر میدهد و به یکی از فرماندهان خود میگوید: همان کسانی که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، با من نیز بیعت کردند.

شیعه چه معنائی دارد؟ ابن خلدون در مقدمه کتاب العبر می نویسد: شیعه معنی

پیرو دارو به پیروان علی و فرزندان اطلاق میشود.

در هجو نامه قرآن و در سوره صافات، آیه ۸۳ نیز از شیعه بعنوان پیروی یاد شده. در زمان علی، که مسلمانان تجزیه شدند که شرح آنرا خواهیم داد، آنهائیکه به علی وفادار ماندند شیعیان علی، یعنی پیروان علی نام گرفتند. پس متوجه میشوید که شیعه هیچگاه یک مذهب نبوده، همانطوریکه معاویه هم دارای شیعه بوده که از مردم شام تشکیل میشده. آفرینش شیعه، بعنوان مذهب توسط ملایان، صرفاً برای باز کردن دکان پر سودی بوده که امروز از چنان رونقی بر خوردار است که در درازای تاریخ پر ننگ اسلام سابقه نداشته است. شیعه در اصل در شکل یک حزب سیاسی در جهت گرفتن قدرت از امویان بوجود آمد. پس از پیدایش حزب علی (شیعه) دستگاه تبلیغاتی آن شروع به ساختن حدیث نمود تا این حرکت سیاسی را بعنوان مذهب جا بیندازد و همانطوریکه دیدید و می بینید، ملایان در کار خود موفق شدند.

زمخشری، کتابی دارد بنام ربیع الابرار، او در این کتاب از قول محمد، پیامبر زنباره اسلام میگوید: ای علی، وقتی روز قیامت بهم رسیم، من دامن خدا را میگیرم!!!!!! و تو حجزه من را (در زبان عربی حجزه به معنی لنگ است که در حمام دور خود می پیچند) و فرزندان تو، دامن تو را و شیعیان حجز فرزندان تو را. آنگاه در انتظار میمانیم که دستور دهند ما را به کجا ببرند!!!!!! با این حساب خود محمد نیز نمیدانسته او را کجا میبرند. این را داشته باشید تا سراغ کتاب الصواعق المحرقة برویم: این بار طبرانی از علی نقل قول می کند که او (علی) گفته: دوست من، محمد!!!! گفته: علی تو بر خدا وارد میشوی، چون شیعه تو از خدا راضی!!!!!! و خدا نیز از شیعه تو راضی است!!!!. خدا آنقدر خاک بر سر شده که دلش به این خوش است که پیروان علی از او راضی هستند. در کتاب المناقب می خوانیم: پیامبر به علی گفته: علی، آیا دوست نداری، تو و حسن و حسین با من باشید!!!!!! و شیعه تو (پیروان تو)، در دو سوی چپ و راست ما باشند. طبرانی همین نقل قول را بدین شکل بیان می کند: محمد به علی میگوید: چهار نفری که وارد بهشت میشوند، من، تو و حسن و حسین هستند که شیعیان نیز از چپ و راست بر آن (بهشت) در آیند. یک آخوند دیگر بنام دارقطنی در کتاب خود آورده: پیامبر به علی گفته: تو و پیروانت در بهشت جای دارید. از این رده آخوند های هفت خط شیعه تا بخواهید داشته و داریم نظیر: ابن اثیر جزری سیوطی، مغازلی و کتاب غایه المرام او، کلینی و کتاب اصول کافی او، محمد باقر مجلسی

و کتاب بحار الانوار او حسین بابویه قمی ، ملقب به ابن بابویه و کتابش من لایحضره الفقیه ،
ابو جعفر ابن علی طوسی و کتابش تهذیب الاحکام ، محمد ابن الحسن القمی ، محمد ابن
نعمان بغدادی ، مشهور به شیخ مفید ، شیخ طبرسی مولف جامع التواریخ فی التفسیر
قرآن ، نجم الدین جعفر ابن محمد الحلّی مولف کتاب شرایع الاسلام ، علامه حلّی نویسنده
هجو نامه منهاج الکرامه فی معرفه آلامه ، و نام برد که امیدواریم در فصل های آینده
راجع به این تازی پرستان زنا زاده و افکار مسمومشان مطلب بنویسیم ، شاید هم میهنان
خواب رفته و مسخ شده ما بیدار شوند .

در مورد پیدایش شیعهگری که شرح کامل آنرا خواهیم داد ، ملایان بی پدر و مادر ادعا دارند :
شیعهگری از زمانی آغاز شد که اسلام توسط محمد به مردم عرب شناسائی شد . علامه محمد
حسین مظفر که تاریخ شیعه را به عربی نوشته و خرد گم کرده ای بنام دکتر سید محمد باقر
حجتی ، آنرا به فارسی برگردانده در رویه ۴۱ کتابش می نویسد : گزاف نیست اگر بگوئیم
دعوت به تشیع از همان روزی آغاز شد که رهائی بخش بزرگ انسانها محمد !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!
بانگ لاله الاله در دره ها و کوه های مکه بر آورد . ولی ما بشما میگوئیم ، شیعه چطور زاده
شد.

ادامه دارد

فاجعه چگونه آغاز شد !

دشمن ما کیست؟ ۲

نوشتارهای پیوسته از بخش پژوهش‌های فرهنگی-اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

پس از سقوط رژیم سلطنتی در ایران در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن رژیم آیت الله خمینی، روحانیون ایران بگرات ادعا کرده‌اند که در انقلاب مشروطیت سال ۱۳۲۴ هجری قمری نیز نقش موثری داشته و انقلاب مذکور نیز بوسیله آنها رهبری شده است. هدف این نوشتار آن است که با توجه به اسناد و مدارک معتبر فارسی و غیر فارسی، نقش علما و روحانیون را در وقایع مهم تاریخ معاصر ایران و مخصوصاً انقلاب مشروطیت سال ۱۳۲۴ هجری قمری و وجوه تشابه آن با انقلاب سال ۱۳۵۷ و همچنین سایر رویدادهای مهم تاریخ سیاسی معاصر ایران مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد.

بطوریکه اسناد و مدارک معتبر تاریخی که در این تحقیق به آنها استناد شده است حکایت میکنند، روحانیون در تمام طول تاریخ موضع ضد ملی داشته و هر زمانی که بمنظور تأمین مصلحت طبقاتی و نفع شخصی خود در سیاست دخالت کرده‌اند، کشور را سالها بعقب رانده‌اند. این خط مشی مسلم روحانیت نه تنها در انقلاب مشروطیت سال ۱۳۲۴ هجری قمری و انقلاب سال ۱۳۵۷ شمسی، بلکه در جنگهای ایران و روس، وقایع تاریخی زمان قاجاریه و سایر وقایع مهم سیاسی کشور نیز پیوسته مصداق داشته که با توجه به دهها مأخذ معتبر فارسی و غیر فارسی در این نوشتار تشریح شده است.

در جنگهای ایران و روسیه بطوریکه به نحو مشروح و مستدل با اشاره به دهها مدرک معتبر تشریح خواهد شد، آخوندها فتحعلی شاه را برای جنگ با روسیه تحت فشار و مضیقه قرار دادند و حتی بطور صراحت بوی اعلام داشتند که اگر او زور و در جنگ با روسیه خودداری کند، خود آنها با روسیه وارد جنگ خواهند شد، اما هنگامی که فتحعلی شاه با روسیه وارد جنگ شد، روحانیون طراز اول شهر تبریز رهبری مجتهد درجه اول شهر میر فتح به عباس میرزا خیانت، تبریز را تسلیم سپاه روسیه کردند و میر فتح از ایران فرار کرد و بروسیه پناهنده شد.

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه نیز بر طبق نوشته «ادوارد برون» و «روزنامه تایمز»، بطور یکه شرح آن در جای خود خواهد آمد، روحانیون وی را صراحتاً تهدید کردند که هرگاه به خواست های آنها عمل نکند، سلطان عثمانی رابعنوان خلیفه مسلمانان برای تصرف خاک ایران و اضافه کردن آن به قلمرو عثمانی دعوت خواهند کرد.

و اما در جریان انقلاب مشروطیت، اکثریت بزرگی از علما و روحانیون طراز اول و همچنین علمای درجه دوم نه تنها با انقلاب مشروطیت و روی کار آمدن یک حکومت پارلمانتار یسم متکی به قانون اساسی و مجلس قانونگزاری مخالفت میورزیدند، بلکه با محمد علی شاه همدست شده و از حکومت استبداد او بشدت طرفداری میکردند. مخالفت علما و روحانیون با ایجاد یک حکومت پارلمانتار یسم در ایران در سال ۱۳۲۵ هجری قمری آغاز، در نیمه دوم سال مذکور به اوج رسید و تا آخر سال ۱۳۲۶ ادامه پیدا کرد. اما عوامل مهمی سبب شده اند که این موضوع از انظار عمومی پنهان مانده و ذکر آن در وقایع مربوط به تاریخ مشروطیت ایران بعمل نیاید. عوامل مذکور عبارتند از: وجود دو مجتهد معروف سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در صدر مبارزان مشروطه طلب که از بانیان مجلس شورای ملی بشمار میروند، پشتیبانی سه نفر از مراجع تقلید نجف از انقلاب مشروطیت، حمایت بسیاری از طلاب جوان از انقلاب مذکور و فعالیت گروه قلیلی از سایر روحانیون در انقلاب مورد نظر. بعلاوه در اثنای ماههای اول سال ۱۳۲۷ مخالفت شدید طرفداران مشروطیت با رژیم مستبد محمد علی شاه در ایالات داخلی و همچنین در خارج از کشور، ضعف و ناتوانی حکومت مستبد محمد علی شاه و پیش بینی سقوط قریب الوقوع او بیشتر علما و روحانیون طراز اول را مجبور کرد تا از حمایت محمد علی شاه دست برداشته و به طرفداران مشروطیت ملحق شوند. معیناً، بطور یکه بطور تفصیل تشریح خواهد شد، حتی روحانیونی که از انقلاب مشروطیت طرفداری میکردند، تعبیر و دید خاصی از مشروطه داشتند که با هدف ملیون تفاوت بارز داشت و اگر چه این موضوع عجیب بنظر میرسد، اما چنانکه شرح آن خواهد آمد، پس از اعدام شیخ فضل اله نوری، وظیفه مخالفت با پیشرفت ایجاد مبانی حکومت مشروطه در مجلس شورای ملی را سید عبدالله بهبهانی که سردار ملی انقلاب مشروطیت ایران در تاریخ بشمار رفته است، بر عهده گرفت.

جالب این است که پس از گذشت ۶۰ سال برای بار نخست، خواننده این نوشتار آگاهی می یابد که در رویداد های سال ۱۳۳۲ آخوندی بنام آیت اله محمد بهبهانی برای بی اعتبار کردن حزب توده و ایجاد شکاف سیاسی بین این حزب و پیروان دکتر محمد مصدق در برابر دریافت ده هزار دلار از عوامل اطلاعاتی آمریکا، اعلامیه هائی با سر نامه حزب توده و با خط قرمز در شهر های ایران منتشر می کند و از قول سران حزب توده، ملایان را تهدید می کند که حزب تمامی آنها را اعدام و بدن هایشان را از تیر های چراغ برق آویزان می کند.

با انتشار نامه های جعلی از سوی آیت اله درباری، محمد بهبهانی در سراسر کشور آخوند ها به منبر رفته و ضمن روضه خوانی به جان بی ارزش خود در قبال حفظ اسلام عزیز !!! اشاره کرده و به مردم خرد گم کرده ما نشان دادند که اسلام عزیز شدیدا در خطر است.



آخوند سید محمد بهبهانی

تاریخچه ملاگری در ایران

قبل از ورود به بحث اصلی و بمنظور روشن کردن اذهان خوانندگان ارجمند با سیستم ملاگری در ایران، بی مناسبت نیست قبل از تجزیه و تحلیل جزئیات بحث اصلی، ابتدا از لحاظ تاریخی نظری به کیفیت تاریخچه نشوونمای روحانیت شیعه گری در ایران بیندازیم.

سلطنت صفویه در ایران، دو تغییر بزرگ در سیستم سیاسی و اجتماعی ایران بوجود آورد. یکی بسط و گسترش قدرت سیاسی در سراسر کشور و دیگری وارد کردن مذهب شیعه و شیعه گری در ایران. تا قبل از ظهور شاه اسماعیل در ایران، این کشور بیشتر بصورت ملوک الطوائفی اداره میشد و هر قسمتی از کشور برای خود شاه، حاکم و حکومت جداگانه ای داشت، ولی سلاطین صفویه موفق شدند سراسر نقاط کشور را زیر سلطه حکومت مرکزی که خود در راس آن قرار داشتند، در آورند. تحول دیگری که سلاطین صفویه در ایران بوجود آوردند سیستم شیعه گری بود. شاه اسماعیل شخص باهوش و مدبری بود و میدانست در صورتی موفق خواهد شد قدرت سیاسی اش را در سراسر کشور بسط و گسترش دهد که آنرا ناشی از یک نیروی مافوق طبیعی قلمداد کند و از اینرو تصمیم گرفت قدرت سیاسی اش را با نیروی مذهبی توأم و سلطان را بصورت مقامی در آورد که نه تنها حکومت امور دنیوی بلکه وظیفه ارشاد معنوی و روحانی مردم را نیز در اختیار داشته باشد. برای این منظور، سلاطین صفویه به وارد کردن ملاحی شیعه مذهب در مراکز شهرها پرداختند و تدریس اصول شیعه و شیعه گری را در سراسر کشور معمول داشتند. ملاحی شیعه مذهبی که در پیرو اجرای برنامه مذکور وارد ایران شدند، تنها در اصول مذهب شیعه دارای اطلاعاتی بودند و از فلسفه و سیاست چیزی نمیدانستند. سلاطین صفویه با تقویت و حمایت این افراد و ایجاد امکانات وسیع برای اشاعه اصول شیعه و شیعه گری در ایران که هدفش مآلاً بسط و تحکیم قدرت سیاسی خودشان بود، جهد فراوان بکار بردند.

پس از سقوط سلسله سلطنتی صفویه، شیعه گری بقدرت اولیه ای که سلاطین صفویه برای تحکیم قدرت سیاسی خود آنرا بنیانگزاری کرده بودند، باقی ماند، ولی مذهب از سیاست جدا و برای خود دارای سازمان مستقل و جداگانه گردید. بهمین دلیل از آن بیعت سیاست و مذهب بعنوان دو قدرت جداگانه و بعضی اوقات متضاد در برابر یکدیگر قرار گرفت و بمنظور کسب قدرت بایکدیگر مبارزه پرداخت.

هنگامی که در سال ۱۱۴۸ مردم در دشت مغان نادر را به سلطنت انتخاب کردند، اوسه شرط برای قبول سلطنت پیشنهاد کرد. یکی از شرایط سه گانه مذکور این بود که مردم ایران از مذهب شیعه که بعقیده او فرآورده گمراه کننده شاه اسماعیل صفوی بوده و قرنهای بین مسلمانان باعث نفاق و خون و خونریزی شده است دست بردارند و به مذهب سنت بگردانند. ولی موافقت کرد که مذهب شیعه اثنی عشری بعنوان یکی از مذاهب اسلام در ایران باقی بماند.^۲ نادر شاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۴۸) بمنظور اجرای هدفهای سیاسی و نظامی خود دستورات کلیه درآمدهای اوقاف و غیره که در اختیار روحانیون بود، به دولت منتقل شود.^۳ در جریان اجرای سیاست مذکور، نادر شاه، مجتهد معروف اصفهان بنام «صدرالصدور» را احضار و از او سؤال کرد، بچه علت علما و طلاب باید درآمدهای هنگفت اوقاف را بخود اختصاص داده و بدون داشتن هیچ کار و پیشه مثبتی با استفاده از درآمد اوقاف زندگی پر از رفاه برای خود ترتیب دهند. «صدر» پاسخ داد دلیل این امر آن است که روحانیون همیشه دعا گوی قبله عالم بوده و با استفاده از درآمدهای مذکور هر روز و هر ساعت در مساجد برای بقاء و نصرت پادشاه و آبادی مملکت دعا میکنند. نادر شاه جواب داد، پس معلوم میشود دعای روحانیون هیچگاه مورد اجابت واقع نشده است، و گرنه گروهی افغانهای پابرهنه سستی این فاجعه را برای ایران بوجود نمیآوردند. نادر شاه دستور داد صدرالصدور اعدام شود و سپس نیز مقرر کرد کلیه درآمدهای روحانیون از اوقاف و غیره و مواجب و مقرریهائی که بدینوسیله کسب میکردند قطع شود.^۴

۲- وثیقه اتحاد اسلامی نادر، مجله یادگار، شماره ۴ (۱۳۲۶)، صفحات ۴۶-۴۳

3- J. Malcolm, *History of Persia* (London: 1892), II pp. 50-51; A.K.S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 131-2.

۴- اصفهان نصف جهان، تالیف اصفهانی، تنظیم از ستوده (تهران: ۱۳۴۰)، صفحات ۵۷-۲۵۶

با اجرای دستور نادرشاه سالیانه در حدود هیجده کرو تومان که از درآمد اوقاف در اختیار علما قرار می‌گرفت، قطع گردید. ملاها از دستور نادرشاه بشدت متغیر شدند و تا آنجائی که در قدرت داشتند کوشش کردند قشون و رعیت را بر ضد نادرشاه بشورانند ولی نیم بیشتری از قشون نادر سنی بودند و لذا به تحریکات روحانیون واقعی نگذاشتند. دهقانان نیز از دستور نادرشاه در باره لغو قاعده اختصاص درآمد اوقاف به روحانیون استقبال کردند، زیرا بدینوسیله مبلغی از مالیات آنها تخفیف حاصل کرد. بعد از صدور دستور مذکور، نادرشاه روسای دولت را احضار و به آنها اظهار داشت: «اگر ملا می‌خواهد باید مصارف ایشان را خودتان بپردازید، من ابداً ملا لازم ندارم و برای آنها متحمل خرجی نخواهم شد.»^۵

پس از قتل نادرشاه، جانشین وی عادلشاه سبب قتل او را مخالفت با شیعه اعلام و مجدداً شیعه گری را تقویت کرد. اما بهر حال اقدامات نادرشاه، سبب شد که مذهب بکلی از سیاست جدا شود. بهمین علت نادرشاه دستور داده بود دعای معمول زمان صفویه مبنی بر (خدا پادشاه را که همه نعمت های ما از او ناشی میشود، عمر جاودان بخشد) از نماز روزانه حذف شود.^۶

کریمخان زند (۱۱۹۳-۱۱۶۳) پس از رسیدن به سلطنت، خود را وکیل الرعایا نامید و بین سیاست مذهبی صفویه و نادرشاه، راه میانه را انتخاب کرد. آغا محمدخان قاجار (۱۲۲۱-۱۱۹۹) مجدداً ایران را به سیاست مذهبی صفویه و شیعه اثنی عشری برگردانید. آغا محمدخان مخصوصاً با توجه به اینکه دارای دودمان اصیلی نبود و در صدد اتکاء به عاملی بود که بتواند پایه های قدرت و سلطنتش را تحکیم بخشد، لذا لزوم اتکاء به مذهب راحتی بیش از شاه اسماعیل صفوی احساس کرد. آغا محمدخان در زمان تاجگذاری اش، تاکید کرد که اساس حکومتش را بر پایه مذهب شیعه اثنی عشری قرار خواهد داد و در هنگام مراسم تاجگذاری، شمشیری را که در مقبره شاه اسماعیل صفوی ودیعه گذاشته شده بود، بکمر بست.^۷

۵- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تالیف احمد مجدالاسلام کرمانی (انتشارات دانشگاه اصفهان):

۱۳۵۰، صفحات ۵۳۶-۵۳۱

۶- عاقبت نادرشاه، مجله یادگار، شماره ۲ (۱۳۲۴)، صفحات ۴۳-۴۱

۷- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تالیف نفیسی (۱۳۳۵)، جلد اول، صفحه ۵۱

آغا محمدخان تصمیم داشت، قدرت مذهبی را کاملاً در سازمان سیاسی دولت خود مستحیل و بعنوان یگانه قدرت منحصر بفرد و بلا منازع ایران تجلی کند^۸، اما عمرش کفاف نداد و بزودی پس از تاجگذاری مقتول گردید. پس از مرگ آغا محمدخان، جانشینش فتحعلی شاه برنامه آغا محمدخان را با کیفیت دیگری بموقع اجرا گذاشت. «ماکس وبر» از بزرگترین جامعه شناسان عصر ما، اظهار داشته است اگر مشروعیت حکومت حاکی بوسیله پیوندهای موروثی تأیید پذیر نباشد، وی نیاز به نیروی دیگری دارد که بوسیله آن خود را وجیه المله ساخته و مشروعیت حکومتش را مورد تأیید مردم قرار دهد. بدیهی است هیچ عاملی از این لحاظ بیش از نیروی مذهب نمیتواند به چنین حاکم بی اصل و نسب کمک و حکومتش را بر مردم تحمیل نماید.^۹

به همین دلیل فتحعلی شاه برای تحکیم قدرت خود بطرف روحانیون متمایل و در حالیکه سلاطین صفویه مذهب را در دولت حل کرده و مقامات مذهبی و سیاسی را در وجود خود جمع کرده بودند، فتحعلی شاه با حمایت از روحانیون به آنها استقلال داد و روحانیت شیعه اثنی عشری با سازمان و تشکیلات جداگانه ای برای خود مستقل شد. فتحعلی شاه یکی از مذهبی ترین سلاطین قاجار شمار میرود. بدستور او مساجد زیادی ساخته و ضریحهای رهبران مذهبی مرمت و تزئین گردید. در زمان سلطنت فتحعلی شاه، تهران و اصفهان بصورت مراکز مذهبی درآمدند و بر طبق دستور او اهالی ساکن شهر مذهبی قم از پرداخت مالیات معاف شدند. او با روحانیون روابط صمیمانه و نزدیک برقرار نمود و در عصر او شیخ الاسلام ها و امام جمعه های زیادی بوجود آمدند.

بطوریکه «پارسنز» مینویسد تا نیمه اول قرن نوزدهم (۱۲۱۵ هجری قمری) برعکس مسیحیت در اروپا، مذهب در ایران دارای سازمان مستقلی نبود و دولت در آن نفوذ داشت. در نیمه اول قرن نوزدهم، مذهب شیعه راه خود را از روشی که دین اسلام در سایر کشورها داشت جدا کرد و با ایجاد سازمان مذهبی جداگانه برای خود، در برابر دولت بصورت یک قدرت نیرومند سیاسی درآمد و در حالیکه دولت خود را مسئول حفظ نظم و امنیت داخلی و خارجی و اداره امور کشور میدانست، مذهب شیعه خود را مسئول و نگهبان شرع مقدس

۸- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، تنظیم از افشار (تهران: ۱۳۵۰)، صفحه ۵۶

9- Max Weber, *Economy and Society* (New York: 1968), p. 1147.

جدائی مذهب شیعه از دولت در قرن نوزدهم در ایران، باعث شده زمانی که روحانیون اراده میکردند، بعنوان اینکه دولت وقت قادر به حفظ منافع ملت شیعه در برابر امپریالیست های خارجی نیست، در سیاست دخالت و مردم را برضد دولت به شورش تحریک میکردند. بهترین مثال در این مورد واقعه تحریم تنباکو در سالهای ۱۲۹۲-۱۲۹۱ میباشد که روحانیون مردم را برضد دولت تحریک و ناصرالدین شاه را مجبور کردند، قرارداد انحصار تنباکو به یک کمپانی انگلیسی را لغو نماید.

یکی از نکات مهمی که در تاریخ کمتر ذکر آن بعمل آمده، ازدیاد تعداد مجتهدین در نیمه دوم قرن نوزدهم است. «شاردن» نوشته است که تعداد مجتهدین در نیمه دوم قرن هفدهم بسیار ناچیز بود.^{۱۱} «ملکلم» نیز نوشته است که در نیمه دوم قرن نوزدهم تعداد مجتهدین از ۳ الی ۴ نفر تجاوز نمی کرد. حتی در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه تعداد مجتهدین به ۱۲ نفر میرسید.^{۱۲} اما بنا به نوشته «اعتماد السلطنه» در المعاذیر والای نار، در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه تعداد علما به ۳۵۹ نفر رسیده بود که ۱۷۵ نفر آنها مجتهد بودند.^{۱۳} عنوان حجت الاسلام نیز در این زمان تنها به یک مجتهد عالیقدر کاشان داده شده بود که پس از آن متوقف گردید.^{۱۴}

مبارزه برای قدرت طلبی بین روحانیون و دولت در سالهای اول سلطنت ناصرالدین شاه (۱۳۱۴-۱۲۶۴) بسیار چشمگیر بود. زیرا در این زمان امیر کبیر صدراعظم نامدار تاریخ ایران، تصمیم گرفت، از نفوذ روحانیون در امور سیاسی جلوگیری و قدرت سیاسی دولت را تقویت کند. اما با قتل امیر کبیر و تغییر سیاست ناصرالدین شاه و دادن امتیازاتی به روحانیون مجدداً رابطه بین دولت و مذهب بهبود یافت.^{۱۵}

10- Talcott Parsons, "Christianity and Modern Industrial Society" in Edward A. Tiryakian(ed), **Sociological Theory, Values and Sociocultural Change** (New York: 1903), p. 46.

11- J. Chardin, **Les Voyage du Chevalier Chardin en Perse**, Langles, ed. (Paris: 1811), IV, pp. 194-195.

12-J. Malcolm, **History of Persia** (London: 1928), II pp. 131-132.

۱۳- المعاذیر والای نار تالیف اعتماد السلطنه (تهران ۱۸۸۸) ص ۱۳۷

۱۴- حقایق اخبار ناصری تالیف خورموجی تنظیم از خدیو جم تهران ۱۳۴۴ صفحات: ۱۴۷

۱۵۸ و ۱۹۱

۱۵- مکارم الآثار معالم حبیب آبادی (اصفهان) شماره ۵ ص ۱۶۱۶

استقلال مذهب از سیاست در زمان سلطنت قاجار به بی‌بعد بطور یکه خواهیم دید، روحانیون را بکرات ب فکر کسب قدرت در برابر دولت انداخت و بارها این دو قدرت را در برابر یکدیگر قرارداد.

در مورد مسمرد درآمد روحانیون «الگر» مینویسد معمولا درآمد ملا باید از اوقاف متعلق به مساجد و سایر اماکن مذهبی تامین شود، ولی این یک قاعده کلی نیست و آخوندها بطور مستقیم از مردم نیز اعانه های مالی دریافت میکنند.^{۱۶} و اما در باره فتوایی که آخوندها برای مردم میدهند، فرض بر این است که آنها نباید از مردم وجهی دریافت کنند. زیرا اگر قرار باشد قاضی پولی از مردم دریافت کند، بیطرفی خود را خدشه دار خواهد کرد و قدس شرافت و بیطرفی قضاوت لطمه خواهد دید ولی محمد تقی بروجردی نوشته است که نامبرده معتقد است که چون نوشتن حکم قضاوت جزء عمل قضاوت نیست، اگر آخوندی مبادرت به نوشتن حکم قضاوت خود کند، مستحق مزد خواهد بود.^{۱۷} البته گروهی نیز معتقدند، نوشتن قضاوت از کار فتوی جدانیست و آخوند نباید برای اینکار وجهی دریافت کند.^{۱۸}

«الگر» از قول «سپسیس» مینویسد بعضی از آخوندهای کم اهمیت به تجارت میپردازند و در حالیکه قرآن^{۱۹} بطور صریح ربا را منع کرده است، بعضی از آنها به قرض دادن پول و ربا خواری میپردازند و حتی تا حدود ۴۰ الی ۵۰ درصد بهره میگیرند.^{۲۰} «ریس» کنسول بریتانیا در اصفهان نوشته است سابقه ای وجود دارد که آقا نجفی، مجتهد طراز اول اصفهان، قصد داشت بانکی تاسیس کرده و بانرخ ۱۸ درصد به مردم پول قرض بدهد و سالانه ۱۲ درصد سود سهام را بپردازد.^{۲۱} کسروی مینویسد در نیمه دوم قرن نوزدهم علمای بسیار مشهوری از قبیل حاج ملا علی کنی و میرزا آقا جواد به احتکار غله میپرداختند و این امر نشان میدهد که در بعضی اوقات جمع آوری پول و ثروت

16- Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906* (Los Angeles: University of California Press, 1980), p. 14.

17-Muhammad Ali Kashmiri, *Nujum us-Sama* (Lucknow: 1886), p. 410.

۱۸- قضا در اسلام، تالیف حجت الاسلام محمد سنگلجی (تهران)، صفحات ۳-۲

۱۹- قرآن کریم، سوره بقره آیه ۲۷۵

20- Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906*, p. 16.

21- F.O. 60/557, *Report of Reece*, British Consul in Esfahan, 1894.

بر مذهب برتری مییابد. ۲۲ «الگر» نوشته است با وجود نقاط ضعف شدیدی که علما از نقطه نظر مالی داشتند، مع هذا این امر نتوانست از قدرت اجتماعی آنها بکاهد. ۲۳ در بالا توضیح دادیم که ما کس و بر، دانشمند مشهور جامعه شناس اظهار داشته است که اگر حاکمی نتواند بوسیله پیوندهای موروثی مشروعیت حکومت خود را به تائید مردم برساند، میتواند این کار را با نیروی مذهبی انجام دهد. آیت اله خمینی در تحکیم پایه های رژیم خود نه تنها از این عامل استفاده کرد، بلکه ما کیا ولیسم رانیز یکمک گرفت. میدانیم که ما کیا ولی پدر علوم سیاسی عصر جدید خوانده شده و خلاصه هدف مکتب او آن است که سیاست باید عاری از وجدان، ایمان و دورانیشی های اخلاقی باشد.

ما کیا ولی عقیده دارد که برای اجرای هدفهای سیاسی باید از هر وسیله مشروع و نامشروع استفاده کرد و وجدان را تابع مرام سیاسی دانست. او معتقد است که در بازیهای سیاسی هر نوع عمل و روشی در رسیدن به هدف مجاز است و در این باره از کلمه **Unscrupulous** استفاده کرده است. ما کیا ولی سه صفت «فریب»، «حیله گری» و «ظلم» را از جمله فضائل حاکم بر شمرده است. ۲۴

«ما کس لرنر» در مقدمه ای که برای کتاب «شاهزاده» و «اندرزها» ی ما کیا ولی نوشته، اظهار داشته است رهبران بزرگ سیاسی جهان از قبیل فردر یک، ریشلیو، ناپلئون، بیسمارک، کلمانسو، لنین، موسولینی، هیتلر و استالین از ما کیا ولی درس سیاست آموخته و هیتلر ضمن اینکه او را با «واگنر» هم سطح دانسته، همیشه نسخه ای از کتاب «شاهزاده» ما کیا ولی را در کنار تخت خواب خود نگهداری میکرده است. ۲۵

بنظر میرسد که آیت اله خمینی آنطور که رهبران مذکور از ما کیا ولی درس سیاست آموختند، بطور کامل توفیق نیافت از وی پند آموزی کند. زیرا سه صفت «فریب»، «حیله» و «ظلم» را که ما کیا ولی از جمله فضایل حاکم بر شمرده است بخوبی در سیاست بکار برد. برای مثال، هنگامی که در پاریس سکونت داشت پیوسته به مردم تاکید کرد که روحانیون باید به امور مذهبی بپردازند و قصد حکومت ندارند. هدف روحانیون اعاده

۲۲- زندگانی من، تالیف احمد کسروی (تهران: ۱۳۳۲)، صفحات ۱۷۳ و ۲۲۰

23- Algar, Religion and Sate in Iran 1785-1906, p. 16.

24- Niccolo Machiavelli, The Prince and the Discourses (New York: The Modern Library, 1950), pp. 318-20.

دموکراسی به کشور است و محض سقوط رژیم شاه حکومت به سیاستمداران واگذار خواهد شد. همچنین در یکی از مصاحبه‌های خود قبل از انقلاب که نوار آن در دسترس است و دکتر ابراهیم یزدی متن مصاحبه‌اش را ترجمه کرده است، خبرنگار در باره وضع اجتماعی زنان پس از ایجاد حکومت اسلامی از ایشان سؤال می‌کند و آیت‌الله خمینی پاسخ می‌دهد: «من از پرسش شما در حیرتم، زیرا در اسلام مردان با زنان برابری کامل دارند و حتی در اسلام زنان می‌توانند به ریاست جمهوری نیز انتخاب شوند.»^{۲۶} اما بطوریکه می‌بینیم امروز زنان در کیسه‌های سیاه در کنج خانه‌ها محبوس و نیمی از نیروی انسانی کشور ما به‌دور می‌رود. جالب توجه تر از همه آنکه در روز سالگرد انقلاب (روز ۲۲ بهمن ۱۳۶۰) آیت‌الله خمینی بطور صریح به روحانیون توصیه کرد که از دخالت در سیاست خودداری کنند، اما امروز می‌بینیم ریاست جمهوری کشور را یک آخوند بر عهده دارد و ملایان در تمام سطوح مختلف سیاسی، اداری و نظامی کشور رخنه کرده‌اند. اما آیت‌الله خمینی دو نکته مهم دیگری را که ما کیاولی به آنها اشاره کرده نادیده گرفت.

اول اینکه ما کیاولی می‌گوید صدای مردم صدای خداست. مردم آن چنان خوب را از بد تشخیص می‌دهند چنانکه گوئی علم نهفته دارند. قضاوت مردم با حاکم قابل مقایسه نیست و در حالیکه حاکم ممکن است به انحاء مختلف افرادی صلاحیت را به مشاغل مهم منصوب کند، مردم هیچگاه در انتخاب مسئولان اداره امور مرتکب اشتباه نمی‌شوند.^{۲۷} نکته دیگری که آیت‌الله خمینی از درس‌های ما کیاولی نادیده گرفته است، واقعه قتل فیلیپ مقدونی پدرا اسکندر کبیر است. ما کیاولی در «اندرزها» مینویسد در باره فیلیپ مقدونی جوان نجیب زاده بسیار زیبائی وجود داشت بنام «پاسانیاس». یکی از سرداران معروف فیلیپ مقدونی بنام «آتالوس» سخت شیفته جوان مذکور شد و چندین مرتبه قصد تجاوز به او را داشت ولی جوان مذکور از تسلیم شدن به او امتناع کرد. «آتالوس» که در اجرای هدفش مبنی بر تجاوز به جوان مورد نظر مایوس شده بود، تصمیم گرفت قصد خود را بوسیله زور اجرا کند. لذا، ضیافت بزرگی در منزلش ترتیب داد و جمعی از نجیب‌زاده‌ها و از جمله «پاسانیاس» را به ضیافت مذکور دعوت کرد. پس از اینکه سرها از پاره‌ها گرم شد، «آتالوس» جوان مذکور را به گوشه خلوتی برد و هدفش را انجام داد. اما به این کار اکتفا

۲۶- نوار مصاحبه آیت‌الله خمینی به ترجمه دکتر ابراهیم یزدی.

نکرد و بخاطر اینکه حیثیت «پاسانیاس» را با داغ ننگ آلوده کند، او را در اختیار عده ای از میهمانان خود گذاشت و آنها نیز نسبت بوی تجاوز کردند.

ماکیاولی مینویسد، «پاسانیاس» بکرات از عمل «آتالوس» به فیلیپ مقدونی شکایت کرد و وی ابتدا بوی قول داد که «آتالوس» را مجازات کند، اما نه تنها در مجازات وی اقدامی بعمل نیاورد، بلکه حتی به «آتالوس» ترفیع مقام داد و او را به حکومت یکی از ایالات یونان منصوب کرد. «پاسانیاس» که از احقاق حق خود مایوس شده بود، در مقام انتقام برآمد و روزی که فیلیپ مقدونی به اتفاق فرزندش اسکندر کبیر و دامادش که او نیز اسکندر نام داشت برای برگزاری مراسم ازدواج دخترش به معبد میرفت، او را مقتول کرد.^{۲۸}

ماکیاولی پس از ذکر واقعه مذکور به حکام اندرز میدهد که آنها نه تنها باید سعی کنند، خون کسی را بیگناه نریزند، بلکه باید اجازه ندهند ما موران دولت و یا سایر افراد مردم، خون بیگناهی را ناحق بزمین بریزند، زیرا سرانجام مردم انتقام خون مقتول خود را خواهند گرفت.^{۲۹} اما گویا این قسمت از اندرز ماکیاولی از چشم آیت اله خمینی پوشیده مانده است، زیرا میبینیم که امروز مردم بیگناه ایران ملعبه و آلت خودخواهی و نفع پرستی ملایان قرار گرفته و اکنون بعضی از ملایان بنام حاکم شرع مجاز شده اند در کوچه و بازار بدون محاکمه و دادرسی دستور کشتن افراد بیگناه مردم را بدهند. و در لحظه ای که این سطور برشته تحریر در میآید، هزارها افراد بیگناه اعم از زن، مرد، جوان، پیر و حتی افراد خردسال، بر اثر رژیم بیداد ملایان نقاب در چهره خاک کشیده اند.

ادامه دارد

۲۸- مأخذ بالا، صفحات ۸۰-۳۷۸

۲۹- مأخذ بالا، صفحه ۳۸۰

هم میهن: ایرانی بیندیش و ایرانی زندگی کن. این شرم آور است که روزی ۵ بار سر بر آستان ویرانگران میهنت فرود آری. چهارده سده پیش در جنگی شکست خوردیم تاوان دادن را ایستا کن. دشمن حقیقی خود را که همانا روحانیت شیعه است بشناس و در راه نابودی این انگل های خون آشنام بکوش.

ما را چه میشود که در نیروهای مسلح خود سردارانی چون نادر شاه و رضا شاه نمی یابیم؟ آیا نسل دلاوران مسلح ما با مرگ جهانبانی ها، رحیمی ها، محققى ها،

مهدیون ها، و.. پایان یافته است؟

دشمن ما کیست ؟ ۳

نوشتارهای پیوسته از بخش فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

روحانیت شیعه در حقیقت دشمن ایران و ایرانی نیست! بلکه این انگل‌های جنایتکار دشمن تمامی مردمان زمین هستند. آنها سلب‌کننده آرامش و آسایش، از بین برنده امید و شادی، بازدارنده پیشرفت و ترقی و گسترنده سایه وحشت در جهانند. وجود آنها، خطری است جدی برای جهان و جهانیان. در درازای سالهای بسیار این هشدار از سوی پیام آزادگان بکرات داده شده، هشداری که هیچگاه خیمه شب بازی خانه سازمان ملل و مردم خواب رفته دنیا آنرا جدی نگرفتند. سالهاست فریاد می‌زنیم: رشد بی‌رویه این حیوانات آینده دنیا را با خطری بزرگ مواجه می‌کند، ولی صدای ما در میان هیاهو چپاولگران و مردم خردگم کرده جهان گم شده است.

نقش روحانیون در جنگهای ایران و روس

موضوع ضد ملی روحانیت در ایران به انقلاب مشروطیت و واقعه ۱۳۵۷ اختصاص ندارد. بر طبق نوشته‌های نویسندگان معروف تاریخهای معتبر، روحانیت پیوسته در طول تاریخ برای تامین منافع شخصی خویش، به احساسات ملی و مصالح میهنی پشت کرده است. یکی از نمونه‌های بارز این واقعیت نقش روحانیون در دوره دوم جنگهای ایران و روس بوده است. بطوریکه تمامی مورخین نوشته‌اند، قبل از آغاز دوره دوم جنگهای ایران و روس که منجر به معاهده ترکمانچای شد، فتحعلی شاه خود را آماده جنگ نمی‌دید، اما روحانیون او را برای جنگ با روسیه در فشار گذاشتند. محمد علی کشمیری مینویسد، موقعی که علما متوجه شدند که فتحعلی شاه تمایلی برای جنگ با روسیه ندارد، اعلام کردند که اگر فتحعلی شاه حاضر به جنگ با روسیه نیست، آنها برای ورود جنگ با کشور مذکور حتی بدون تمایل و یا شرکت فتحعلی شاه آمادگی دارند.^{۳۰} محمد بن سلیمان تنکابنی مینویسد، هنگامی که علما عدم تمایل فتحعلی شاه را برای ورود در جنگ با روسیه مشاهده کردند، آقا سید محمد باقر بهبهانی شخصاً برای ترغیب فتحعلی شاه برای جنگ با روسیه در آذرشهر ۱۲۴۱ از کربلا وارد تهران شد^{۳۱} و به ملاقات فتحعلی شاه رفت. فتحعلی شاه زیر فشار او برای ورود جنگ با روسیه اعلام آمادگی کرد و حتی دستور داد مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ تومان برای مصارف جنگی اختصاص داده شود.^{۳۲}

اما آقا سید محمد که با اقدام فتحعلی شاه قانع نشده بود به کلیه علمای شهرستانها نامه نوشت و آنها را برای وادار کردن فتحعلی شاه به جنگ با روسیه به تهران دعوت کرد.^{۳۳} چون در این زمان فتحعلی شاه برای گذرانیدن تعطیلات تابستانی اش به سلطانیه رفته بود، آقا سید محمد و علمای شهرستانها از قبیل حاج ملا محمد جعفر استرآبادی، آقا سید نصراله استرآبادی، حاج سید محمد تقی برغانی، سید عزیزالله طالشی و گروه دیگری از علما روز ۴ ذیقعده ۱۲۴۱ برای وادار کردن فتحعلی شاه به جنگ با روسیه وارد سلطانیه شدند.^{۳۴} تنکابنی مینویسد، فتحعلی شاه برای هر یک از علما، شاهزاده ای را تعیین کرد که ماموریت پذیرائی از او را بر عهده داشته باشند.^{۳۵} سپس گروه دیگری از علما شامل ملا احمد نراقی و ملا عبدالوهاب قزوینی در حالیکه کفن پوشیده^{۳۶} و خود را آماده شهادت اعلام میکردند وارد قصر سلطنتی تابستانی فتحعلی شاه در سلطانیه شدند.

اگرچه در این زمان الکساندر اول که تازه به امپراطوری روسیه جلوس کرده بود، منشیکوف را بعنوان سفیر حسن نیت به ایران گسیل داشته و برای بسط روابط دوستانه با ایران اعلام آمادگی کرده بود، ولی سرانجام فتحعلی شاه در برابر فشار علما برای ورود جنگ با روسیه تسلیم شد و منشیکوف روز ۲۴ ذیقعده ۱۲۴۱ به روسیه مراجعت کرد.^{۳۷} سپس روحانیون برای ورود جنگ با روسیه اعلام جهاد صادر کردند و بر طبق نوشته «ویلوک» فتحعلی شاه از آقا سید محمد تقاضا کرد، یک نوشته کتبی مبنی بر اقدام او در ورود جنگ با روسیه صادر و به او تحویل دهد، تا هرگاه در شب اول قبر نکیر و منکر در باره سبب ورود او در جنگ با روسیه پرسش کردند، نوشته مذکور را بآنها ارائه دهد.^{۳۸}

30- Kashmiri, Nujum us-Sama, p. 364.

- ۳۱- قصاص العلماء، تالیف محمد بن سلیمان تنکابنی (تهران: ۱۳۰۴)، صفحه ۹۳
- ۳۲- روضة الصفای ناصری، تالیف رضاقلی خان هدایت (تهران: ۱۳۳۹)، جلد نهم، صفحه ۶۴۳؛ ناسخ التواریخ، تالیف میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک (تهران)، صفحه ۱۹۳
- ۳۳- مأخذ بالا صفحه ۶۴۳، ناسخ التواریخ، تالیف میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک، صفحه ۱۹۳
- ۳۴- روضة الصفای ناصری، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۴۵
- ۳۵- قصاص العلماء، تالیف محمد بن سلیمان تنکابنی، صفحه ۲۱
- ۳۶- سفرنامه ویلوک، ۵ ژوئیه ۱۸۲۶؛ روضة الصفای ناصری، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۴۵
- ۳۷- روضة الصفای ناصری، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۴۶؛ سفرنامه ویلوک، ۱۸ ژوئیه.
- ۳۸- سفرنامه ویلوک، ۱۵ ژوئیه.

«الگر» مینویسد اگرچه علما موفق شدند فتحعلی شاه را وادار به جنگ با روسیه بکنند، اما در سرنوشت جنگ نتوانستند تاثیری بوجود بیاورند.^{۳۹} زیرا آقا سید محمد که همراه عباس میرزا برای حمایت علما از اقدامات جنگی عزیمت کرده بود، بمحض مشاهده شکست سپاه ایران، مراجعت کرد و از غصه دق کرد.^{۴۰}

تنکابنی مینویسد، پس از پایان جنگ و شکست ایران از روسیه، فتحعلی شاه از حاج ملا محمد تقی برغانی سؤال کرد: «چرا اعلام جهاد علما در شکست روسیه موثر واقع نشد؟» حاج محمد تقی برغانی پاسخ داد: «علت را باید در بی ایمانی وعدم خلوص نیت عباس میرزا جستجو کرد.»^{۴۱} البته عباس میرزا نیز بنوبه خود علت شکستش را خیانت علما به ملت قلمداد کرده است.

نکته بسیار جالب توجه در متهم کردن روحانیون به خیانت در جنگ با روسیه، واقعه تسلیم تبریز به سپاهیان روسیه است. «الگر» مینویسد هرگاه به چگونگی واقعه سقوط تبریز توجه کنیم، ادعای عباس میرزا مفهوم واقعی پیدا میکند، زیرا شهر تبریز را روحانیون این شهر و مخصوصاً میرفتاح، فرزند میرزا یوسف مجتهد معروف و درجه اول تبریز به سپاهیان روسیه تسلیم کردند.^{۴۲} شرح موضوع بدین قرار است که عباس میرزا ولیعهد، در هنگام ترک تبریز برای جبهه جنگ، این شهر را به گروهی از سپاهیان مازندرانی بفرماندهی اللهیار آصف الدوله واگذار کرده بود. مردم تبریز از این اقدام عباس میرزا ناراضی بودند و لذا میرفتاح که اخیراً بعلت مرگ پدرش میرزا یوسف، مجتهد درجه اول تبریز، وارث مقام روحانی او شده بود، در صدد استفاده از ناراضائی مردم تبریز و تصرف شهر با همکاری روسها که تازه وارد آذربایجان شده بودند برآمد.^{۴۳} حاجی علی عسکر خواجه ایگانه فردی از درباریان عباس میرزا که در تبریز باقی مانده بود، سعی کرد با دادن مبلغی پول به میرفتاح او را از خیانت برضد عباس میرزا که با روسیه مشغول جنگ بود

39- Algar, **Religion and State in Iran 1785-1906**, p. 90.

40- Kashmiri, **Nujum us-Sama**, p. 93.

۴۱- قصاص العلماء، تالیف محمد بن سلیمان تنکابنی، صفحات ۲۰-۱۹

۴۲- تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز، تالیف نادر میرزا (تهران: ۱۳۲۳)، صفحه ۲۵۰

۴۳- مرآت البلدان ناصری، تالیف میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه (تهران: ۱۲۹۷)، جلد اول،

صفحه ۴۰۵؛ روضة الصفای ناصری، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۷

منصرف کند.^{۴۴} میرفتاح به توصیه حاجی علی عسکرخواجا واقعی نگذاشت و با خوانین مرند برای تحویل شهر تبریز به پیش تلایگان سپاه روسیه توطئه کرد.^{۴۵} «الگر» خیانت میرفتاح راناشی از نفع طلبی شخصی^{۴۶} او میداند و رضاقلی خان هدایت مینویسد که میرفتاح اظهار داشته است که تسلیم تبریز به سپاهیان روس متضمن صلاح و منفعت اهالی تبریز بوده است.^{۴۷}

هدایت اضافه میکند که روسها به میرفتاح قول داده بودند که پس از شکست سپاهیان ایران، حکومت آذربایجان را به او واگذار کنند^{۴۸} و لذا هنگامی که سپاهیان روس به دروازه تبریز رسیدند، میرفتاح در شهر رابروی آنها گشود و شخصاً به استقبال آنها رفت^{۴۹} و به آنها خوش آمد گفت و بنام تزار روس خطبه خواند.^{۵۰} از بین کلیه علما و روحانیون تبریز، تنها میرزا احمد مجتهد از همکاری با توطئه آخوندها در تسلیم شهر به سپاه روس خودداری ورزید.^{۵۱}

پس از عقد معاهده ترکمانچای و ایجاد صلح بین روسیه و ایران، میرفتاح از بیم جان ایران را ترک و به روسها پناهنده و در قفقاز سکونت گزید.^{۵۲}

و یل براهام مینویسد در اکتبر سال ۱۸۳۷ هنگام سیروسیاحت در تفلیس بایک مجتهد ایرانی برخورد کرد که در یک منزل اشرافی در نزدیکی تفلیس بسر میبرد. در بررسیهایی که وی درباره آخوند مذکور بعمل آورد، معلوم شد وی یک مجتهد معروف ایرانی است بنام میرفتاح که بعلت خدماتی که به روسها در جنگ بین ایران و روسیه نموده

۴۴- تاریخ نو، تالیف جهانگیر میرزا، تنظیم از عباس اقبال (تهران: ۱۳۲۷)، صفحه ۸۸؛
ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا در جنگهای ایران و روس (تهران: ۱۳۳۷)، صفحه ۲۳۹
۴۵- روضة الصفاى ناصرى، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۷۴، مأخذ بالا،

صفحه ۶۷۵

46- Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906*, p. 90.

۴۷- روضة الصفاى ناصرى، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۷۵
۴۸- تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز، تالیف نادر میرزا، صفحه ۲۵۰
۴۹- روضة الصفاى ناصرى، تالیف رضاقلی خان هدایت، جلد نهم، صفحه ۶۷۶
۵۰- ناسخ التواریخ، تالیف سپهر لسان الملک، جلد اول، صفحه ۲۰۵
۵۱- تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز، تالیف نادر میرزا، صفحه ۲۵۱
۵۲- تاریخ تبریز، تالیف مینورسکی، ترجمه عبدالعلی کارنگ (تبریز: ۱۳۳۷)، صفحه ۶۹

است، ماهیانه مبلغ هنگفتی ازدولت روسیه پول دریافت میکند.^{۵۳} میرفتاح بعدها به تبریز مراجعت کرد و در سال ۱۲۶۹ وفات یافت.^{۵۴}

کسروی در زندگانی من مینویسد در سال ۱۳۲۲ و بای مهلکی در تبریز ظهور و کشتار بسیار کرد. مردم بشیوه آنزمان از کوچها قرآن آو یزان کردند که هر کسی از زیر آن بگذرد، از و با درامان باشد و در بندها و سر کوچها فرش گسترند و روضه خوانیها بر پا کردند. یکروز هم یکی از نوههای آقا میرفتاح را سوار الاغ کردند و بآن کوی آوردند و در کوچها گردانیدند که مردان و زنان دست و دامنش را ببوسند و در نتیجه تبرک وجود او و با از تبریز رخت بر بندند.

آقا میرفتاح که در هنگام ورود روسها به آذربایجان در سال ۱۲۴۳ قمری بجلوی مردم افتاده و آنرا به پیشوا ز روسها برده و بدینسان نام او در کتابها مانده، خانه اش در تبریز در محله «اجاق» واقع بود و مردم برای او و خانواده اش نذرها میکردند و ارمغانها نزد وی میبردند و در هنگام شیوع و با و دیگر پیش آمدها دست بدامان او و بازماندگانش میبازیدند. در سال ۱۲۸۴ قمری که مجدداً او با در تبریز شیوع پیدا کرد، مردم باز به محله «اجاق» روی آوردند و یکی از پسرهای میرفتاح را در کویها گردانیدند تا بلای او و از آن سامان رخت بر بندد. اما پسر میرفتاح خودش به و با دچار شد و مرد. پس از مردن پسر میرفتاح بین مردم شایع شد که «آقا برای نجات مردم بلا راتن خودش خرید.» این موضوع باعث شد که ایمان و اعتقاد مردم به آن خاندان زیادتر شود.^{۵۵}

نتیجه بلا تردید این بحث آن است که در زمانی که روابط ایران و روسیه روبه بهبود میرفت، روحانیون فتحعلی شاه را علیه غم میلش و ادار کردند با روسیه وارد جنگ شود، ولی در ضمن جنگ از پشت به جنگ آوران ایرانی خنجر زدند و تبریز را تسلیم سپاهیان روسیه کردند. پس از اینکه روحانیون تبریز، بشرحی که ذکر آن گذشت، این شهر را به سپاهیان روسیه تسلیم کردند، عباس میرزا که سخت از خیانت علما آزرده شده بود، نامه ای برای وزیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی نوشت و ضمن آن بوی دستور داد، روابطش را

53- R. Vilbraham, *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia* (London: 1839), p. 256.

۵۴- تاریخ و جغرافی در دارالسلطنه تبریز، تالیف نادر میرزا، صفحه ۲۵۶

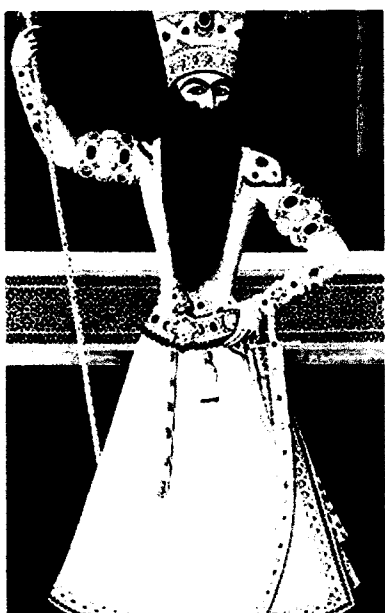
۵۵- زندگانی من، تالیف احمد کسروی (تهران: ۱۳۲۳)، صفحات ۲۵-۲۴

بکلی با علما قطع کند و برای اداره امور مملکت از افراد صالح و میهن دوست استفاده نماید. عباس میرزا در این نامه خطاب به میرزا ابوالقاسم قائم مقام نوشته است: «... علما مانند گردو خاکی هستند که به لباس مینشینند و وجود انسان را آلوده میکنند، سعی کن وجود خودت را از این گردو خاک نجات دهی و بجای آنها از افراد لایق، صلاحیتدار و وطن دوست استفاده نمائی. علما مانند اسب های پر خوری هستند که از پر خوری و وظیفه دویدن را فراموش کرده اند.»^{۵۶}

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که خود با طبیعت ضد ملی و خیانت پیشه آخوندها آشنا بوده و از دخالت آنها در سیاست با توجه به جنبه های منفی و ویرانگر آن دلی پر خون داشته، در صفحه ۳۴۴ دیوان اشعارش با سرودن قطعه شعری به ذم آنها پرداخته است که بمناسبت جلوگیری از اطاله کلام از ذکر آن خودداری میشود.

هنگامی که یک محقق بیطرف و بیغرض تاریخ، برگهای تاریخ معاصر را ورق میزند، به موارد عدیده ای بر میخورد که همه آنها حکایت از طبیعت خیانت آمیز و دید ضد ملی آخوندها نسبت به ایران و ایرانی میکنند. برای مثال و معرفی مشتی که نمونه خروار باشد، به ذکر دو واقعه زیرواکنش خیانت بار آخوندها در برابر آنها میپردازد. ادامه دارد

۵۶- مخزن الانشاء، تالیف محمد صادق حسینی (تبریز: ۱۲۷۴)، صفحه ۳۲۴



فتحعلی شاه، شاه بی کفایت و خرافه زده ایران که تسلیم آخوند ها شد. از اقدامات احمقانه او: حک کردن متن سلطان صاحب قران فتحعلی شاه قاجار روی الماس دریای نور که باعث کاهش ارزش آن شد. ۱۲۴۴ روسیه الماس شاه به روسها برای خون بهای گریباندوف. حکاکی تصویر خود روی بخشی از آثار تاریخی ساسانیان در تاق بستان و وارد آوردن خسارات بسیار به این آثار. از دست دادن بخش هائی از آذربایجان، گرجستان، ارمنستان در عهد نامه های گلستان و ترکمانچای.

دشمن ما کیست ؟ ۴

نوشتار های پیوسته از بخش پژوهش های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

تصمیم روحانیون در ضمیمه کردن ایران به خاک عثمانی

میدانیم که در سال ۱۲۹۸ هجری قمری موسیوژوزف نوزبلژیکی بریاست ادارات گمرک کرمانشاه و تبریز منصوب شد و اقدامات و اصلاحات او در امور گمرک بحدی موفقیت آمیز بود که بتدریج کلیه ادارات گمرک باستثنای محمره («خرمشهر») تحت نظر او قرار گرفت و در نتیجه اقدامات او در سال ۱۳۰۱ درآمد گمرک ۵۰ درصد افزایش یافت و «نوز» بوزارت ترفیع مقام یافت.

در سال ۱۳۰۳ حاج میرزا حسن مجتهد تبریز که از روحانیون ضد مشروطیت بنام است، بمنظور مخالفت با اقدامات و اصلاحات «نوز» در اداره امور گمرک و سروسامان دادن بوضع مالی کشور، اعلام داشت علمای طراز اول کربلا و نجف نامه هائی برای او ارسال و بوی ماموریت داده اند با تمام امکانات لازم با کمک مردم بر ضد حقوق و عوارض جدید گمرکی و لغو آنها اقدامات لازم بعمل آورد. سپس به فرمانداری تبریز اعلام داشت که وی باید در اجرای دستور علمای کربلا و نجف، ماموران بلژیکی گمرک را از کشور خارج، حقوق و عوارض گمرکی را لغو، مدارس را که اخیراً بر طبق الگوی مدارس اروپائی تاسیس شده ببندد و مغازه های اروپائیها و امریکائیها را تعطیل کند.

«نوز» و همکارانش بر اثر تحریر یک حاج میرزا حسن مجتهد تبریز و شورانیدن مردم بر ضد آنها از شهر فرار کردند، ولی بعد از فرار بلژیکی ها از تبریز معلوم شد نامه هائی که حاج میرزا حسن مجتهد طراز اول تبریز، بعنوان نامه های واصله از علمای کربلا و نجف ارائه داده، جعلی بوده و لذا حاج میرزا حسن و دستیارانش از شهر اخراج و نوز و همکارانش مجدداً بشهر مراجعت و مشغول کار شدند.^{۵۷}

این عمل ضد مذهبی و غیر اخلاقی حاج میرزا حسن مجتهد درجه اول تبریز نشان میدهد که تنها آیت اله خمینی برای در دست گرفتن قدرت مردم را فریب نداد. تنها او نبود که به مردم گفت ما روحانیون داعیه حکومت نداریم و پس از فریب آنها، حکومت را بین خود و آخوندها تقسیم و به قصابی مردم بیگناه مشغول شد، روحانیت شیعه پیوسته در طول تاریخ خود با خدعه و نیرنگ مقام کاذب مذهبی اش را حفظ کرده است. این وقایع نشان میدهد که روحانیون پیوسته از راههای نامشروع و ضد اخلاقی در مردم نفوذ و از طریق غیر انسانی و با حيله و ریا به مکیدن خون ملت بی پناه مسلمان ایران اشتغال ورزیده اند.

اتفاق جالب دیگری که در این زمان بنا بنوشته مجله تایمز رخ داده اینست که ملاهای متنفذ ایران با الهام از دکترین «پان اسلام» سید جمال الدین اسدآبادی در صدد برآمدن بودند، ایران را به سلطان عثمانی تسلیم و او را خلیفه اسلام بشناسند و بدینوسیله بقول خودشان بین شیعه و سنی آشتی و اتحاد برقرار سازند.

بر طبق نوشته روزنامه تایمز در شماره ۲۷ اگوست سال ۱۹۰۳ مجتهدین نامه ای به مظفرالدین شاه نوشته و ضمن آن او را تهدید کرده اند که اگر به خواست های آنها عمل نکند، آنها مجبور خواهند شد، سلطان ترکیه را دعوت کنند، تا ایران را تصرف کند.

دو واقعه مذکور را «ادوار دبراون» به تفصیل شرح و روزنامه تایمز را بعنوان مأخذ خبری خود ذکر کرده است. ۵۸



سید جمال الدین اسد آبادی

روحانیون و انقلاب مشروطیت

«راوندی» در کتاب «تاریخ اجتماعی ایران» مینویسد در انقلاب مشروطیت ایران، اکثریت عظیمی از علمای طراز اول از رژیم استبداد موجود آن زمان طرفداری و با ایجاد یک حکومت مشروطه متکی به قانون اساسی مخالفت میورزیدند و تنها اقلیت ناچیزی از روحانیون از ایجاد حکومت مشروطه و قانون اساسی طرفداری میکردند.^{۵۹} اگرچه این عقیده از واقعیت دور نیست، ولی راوندی موضوع را در این باره به اجمال برگزار کرده و آنطور که باید و شاید نقش سیاسی روحانیون را در جزئیات فعل و انفعالات مشروطیت سال ۱۳۲۴ هجری قمری تجزیه و تحلیل نکرده است. اما برخلاف راوندی، کسروی در شرح اتحاد دوسید «سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی» در آغاز وقایع انقلاب، کیفیت پشت کردن ملاها به مردم و مخالفت آنها را با ایجاد قانون اساسی بکرات ضمن تشریح وقایع سال ۱۳۲۵ بیان کرده است.^{۶۰}

کسروی در تشریح مخالفت طبقه روحانیون با انقلاب مشروطیت و قانون اساسی مینویسد، به استثنای بعضی ملاهای جزء^{۶۱}، طبقه روحانیون تحت تاثیر ملاهای مقتدر طراز اول بطور کلی با ایجاد قانون اساسی در ایران مخالفت میورزیدند.

«لامبتون» در کتاب خود تحت عنوان «علمای ایران و اصلاحات قانون اساسی» نقش آخوندها را در آغاز انقلاب مشروطیت تشریح و معتقد است که علت مخالفت روحانیون بر ضد رژیم موجود و مبارزه آنان در برابر بیعدالتیها و تعدیات دولت وقت این بود که مردم بطور یکپارچه از رژیم مطلقه سلطنتی به ستوه آمده بودند و روحانیون در ابتدای

۵۹- تاریخ اجتماعی ایران، تالیف راوندی (ناشر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، جلد سوم: صفحات

۵۲۸-۵۲۹

۶۰- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی (ناشر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶)، جلد اول؛

صفحات ۲۹۱-۲۸۸، ۳۶۲-۳۵۸

۶۱- مأخذ بالا، صفحات ۲۴۸، ۲۶۳-۲۶۲

ایجاد نهضت مشروطیت نمیتوانستند به آنها پشت کرده و در برابر خواستهای ملی و اصلاحی آنها مخالفت ورزند.^{۶۲}

علی اصغر شمیم مینویسد: «محمدعلیشاه با کمک درباریان و ایادی خود در میان طبقه روحانی در برانداختن اساس مشروطه میکوشید و دولت تزاری روس از آن دستگاه پشتیبانی میکرد.»^{۶۳}

نگاهی به زندگی شخصی، مذهبی و کیفیت شغلی ملاها و نقش اجتماعی و سیاسی آنها در دوره قاجاریه بر طبق نوشته های مشهورترین و معتبرترین نویسندگان آن زمان زمینه مناسبی برای شناخت چهره واقعی ملاها و هدفهای طبقاتی، شخصی و سیاسی آنها به شرح زیر بدست خواهد داد.

درده سال اول سلطنت سلسله قاجاراگرچه سیاست تقریباً از مذهب جدا و روحانیون مشغول بسط و تقویت سازمانهای مذهبی خود بودند، معهداً بعضی اوقات مرزهای سیاست و مذهب در یکدیگر تداخل میکردند. باین معنی که اگرچه شاه فقط بر مردم حکومت میکرد و قدرت سلطه او در امور کشورداری از نظر تئوری از مرزهای غیردینی فراتر نمیرفت، ولی در عمل او پادشاه یک کشور اسلامی و حکمران ملت شیعه خوانده میشد^{۶۴} و لذا مسئولیت نگهداری از اسلام و ملت شیعه بر علیه خطرات بیدینی و سایر عواملی که موجبات تضعیف دین را فراهم میکردند، اولین و مهمترین وظیفه او فرض شده و طبقه روحانیون بر خود فرض ذمه میدانستند که اگر شاه آنطور که باید و شاید به وظیفه مهم مذکور عمل نکرد، مصراً او را به مسئولیت هایی که از این لحاظ دارد آگاه سازند.

مفهوم تضمینی حالت مذکور و یا عبارت دیگر مفهوم مخالف مسئولیت شاه در ایجاد اقدامات لازم بمنظور نگهداری کشور اسلامی و ملت شیعه آن بود که دولت نه میتواندست

62- A.K.S. Lambton, "The Persian Ulama and Constitutional Reform", in *Le Shi'ism Imamite* (Colloque de Strasbourg), (Paris: Presses Universitaires de France, 1970): 245-690.

۶۳- ایران در دوره سلطنت قاجار، تألیف علی اصغر شمیم (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲)، صفحه ۴۰۶

64- S.A. Arjomand, "The Shi'ite Hierocracy and the State in Pre-Modern Iran: 1785.1890", *European Journal of Sociology*, XXII, No. 1.

Q Gricke, *Political Theories of the Middle Ages* (Boston: Bedcon Press, 1958), p. 18.

بطور کلی خود را از مذهب جدا کند و مسئولیت های عمومی اش را در قالب امور دولتی و کشورداری به مفهوم خالص و بدون توجه به امور و موارد مذهبی انجام دهد و نه اینکه قادر بود بوجود طبقه روحانیون و خواست های آنها بی اعتنا بماند. بنابراین اگر شاه در انجام بزرگترین وظیفه اش که نگهداری از یک جامعه اسلامی و ملت شیعه بود، غفلت میورزید، طبقه روحانیون بر خود فرض ذمه میدانست با در دست گرفتن رهبری ملت (که تنها مفهوم رهبری ملت شیعه را داشت) شخصاً وظایف مذکور را بمورد عمل بگذارد.^{۶۵}

اگر چه واقعه کشته شدن گریبایدوف سفیر روسیه بوسیله تحریر یک میرزا مسیح مجتهد^{۶۶} پس از پایان دوره دوم جنگهای ایران و روسیه و انعقاد معاهده ترکمانچای

۶۵- این وضع درست شبیه جریان مسیحیت در قرون وسطی است. بدین شرح که در قرون وسطی هر یک از دو قدرت دولت و یا کلیسا میتوانند در موقع لزوم به بهانه تامین خیر و صلاح مردم، وظایف خاص خود را که با وظایف طبیعی آنها در زمان عادی تفاوت داشت، بمنصه اجرا بگذارند.

۶۶- بر طبق یکی از اصول معاهده ترکمانچای که پس از پایان دوره دوم جنگهای ایران و روسیه منعقد شده بود، طرفین موافقت کرده بودند، قسط سوم غرامت جنگ روز ۲۷ اگوست ۱۸۱۴ به روسیه پرداخت و در غیر این صورت این کشور مجاز باشد ایالت آذربایجان را تصرف و به خاک خود ضمیمه کند. با توجه به بی نظمی اداری خاصی که در آن زمان وجود داشت، دولت وقت موفق نشد غرامت جنگ را سر موعد بپردازد و از این رو دولت روسیه گریبایدوف را بعنوان سفیر روسیه در دربار فتحعلی شاه به تهران اعزام داشت تا در اجرای صحیح و کامل معاهده ترکمانچای مراقبت بعمل آورد.

گریبایدوف با جلال و شکوه هر چه تمامتر و استقبال گرم دولت وارد تهران شد و بمحض ورود از آصف الدوله صدراعظم وقت درخواست کرد دوزن ارمنی را که در خانه اش بسر میبردند به مقامات روسیه در تهران تحویل دهد. البته آصف الدوله زنان مذکور را به گریبایدوف تحویل داد، ولی میرزا مسیح مجتهد فتوی داد که وظیفه دینی مسلمانان ایجاب میکند بهر وسیله ای شده است زنان مذکور را از دست کفار روسی نجات دهند. با فتوای مذکور بازار تهران تعطیل و جمعیت کشیری از مردم تهران سفارت روسیه را محاصره و سپس به سفارت حمله و گریبایدوف و کلیه ماموران سفارت را به استثنای یک نفر قتل عام کردند.

فتحعلی شاه از این اتفاق به وحشت افتاد و خسرو میرزا نوه اش را به دربار تزار اعزام داشت تا مراتب تاسف و پوزش شاه را از حدوث واقعه مذکور به تزار روسیه اعلام دارد. روسیه در این زمان گرفتار جنگ با عثمانی بود و میل نداشت با ایجاد اقدامات مجدد خصمانه در ایران، هم در دو جبهه خود را گرفتار جنگ سازد و هم احتمالاً ایران را بطرف اتحاد با دشمن (عثمانی) سوق دهد، لذا تزار موافقت کرد بشرط تبعید میرزا مسیح مجتهد و مجازات مسئولان امر از ایجاد هر نوع اقدام انتقامجویانه خودداری کند و بعلاوه مبلغ ۳۰۰۰۰۰۰ پوند از غرامت جنگ را به دولت ایران بخشید.

در مخالفت با فتحعلی شاه و همچنین وقایعی که در دهه سال ۱۲۸۷ بعد در ایران اتفاق افتاد، نمونه هایی از دخالت ملاها در امور دولتی بوده و مبین این واقعیت است که روحانیون معتقد بودند هر زمانی که دولت به بزرگترین وظیفه اش که حفظ یک جامعه اسلامی و ملت شیعه است عمل نکرد، آنها مجازند شخصاً بر ضد دولت قد علم کرده و اقدامات لازم را انجام دهند، ولی نمونه بارز این طرز فکر در زمان ناصرالدین شاه و در هنگام ایجاد واقعه معروف رژی رخ داد. بدین شرح که پس از آنکه در سالهای ۱۳۱۰-۱۳۰۹، ناصرالدین شاه امتیاز تنبا کورا به یک کمپانی انگلیسی واگذار کرد، ملاها بعنوان نایب امام غایب (امام دوازدهم) در پاسخ خواست های تجار و میلیون بر ضد اقدام دولت که معتقد بودند قصد دارد، امتیاز تنبا کورا به امپریالیست های بیدین واگذار کند قیام کردند و موفق شدند، دولت را وادار کنند، امتیاز مذکور را لغو سازد.

«دولت آبادی» تحقیقات جامعی در باره طبقه روحانیون ایران بعمل آورده و در کتاب خود تحت عنوان «طریقه معاصر یا حیات یحیی»، علما را به دو طبقه متمایز تقسیم کرده است: «طبقه اول آنهایی که با جیره خواران دولت رابطه ای نداشته، خود را از قضاوت در امور شرع برکنار میدارند و مذهب را آلت مطامع شخصی و داشتن زندگی تجملی قرار نمیدهند». طبقه دوم روحانیونی که شور قدرت طلبی آنها بیش از اشتغال به خدمات خالص مذهبی است، ایندسته از روحانیون برخلاف گروه اول، معمولاً در زمره جیره خواران دولت در می آیند و قضاوت در امور شرعی و یا اداره دادگاههای مذهبی را بر عهده میگیرند. روحانیون طبقه دوم معمولاً صدور فتوی و میانجی گری بین مردم و حکومت را وظیفه خود میدانند.^{۶۷} «هدایت» نیز در «خاطرات و خطرات» مینویسد، این طبقه از روحانیون رسیدگی به امور قضایی را وسیله درآمد خود قرار میدهند و بهمین علت در پایان قرن نوزدهم تعداد محاکم شرع به حدی زیاد شده بود که برای هر امری تعداد زیادی فتوای ضد و نقیض وجود داشت، بطوریکه مسلمانان واقعی نمیدانستند به کدامیک آنها باید متکی شوند و به فحواي کدامیک از آنها عمل کنند.^{۶۸}

بعقیده «دولت آبادی» بعد از دو طبقه مذکور از لحاظ قدرت و نفوذ، و عاظ و یا اهل منبر قرار داشتند که بعلت طبیعت شغلشان که روضه خوانی و تعزیه گردانی بود، با طبقه اعیان

۶۷- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تالیف یحیی دولت آبادی (تهران: ابن سینا)، جلد اول:

صفحات ۵۱-۵۰

۶۸- خاطرات و خطرات، تالیف مخبرالسلطنه هدایت (تهران: زوار، ۱۳۴۴)، صفحات ۱۶۷-۱۶۴

علائق دوستی و نزدیک برقرار می‌کردند.^{۶۹} یکی از دانشمندان محقق معاصر ایرانی معتقد است که در طبقه بندی روحانیون باید امام جمعه‌ها و شیخ الاسلام‌ها را نیز از نظر دور نداشت. امام جمعه‌ها و شیخ الاسلام‌ها، آخوندهایی بودند که از طرف دولت منصوب می‌شدند و لذا باید آنها را در زمره آن طبقه از علما که قدرت طلبی سیاسی را هدف خود قرار می‌دادند، محسوب نمود. این افراد دارای آب و ملک و ثروت زیادی بودند و اداره امور اوقاف را بر عهده داشتند. هنگامی که در نیمه دوم قرن نوزدهم، شهرهای اصفهان و تهران بصورت مراکز تعلیمات مذهبی درآمدند و باشهرهای مذهبی عراق عرب روابط نزدیک برقرار کردند، مراکز عملیات دو طبقه متمایز روحانیون مذکور، وحدت جغرافیایی پیدا کرد و دوگانگی بین علمای قدرت طلب سیاسی و علمایی که خود را از سیاست کنار کشیده و صرفاً به امور خالص مذهبی می‌پرداختند، مستحیل گردید.^{۷۰}

واقعه رژی و ایجاد نهضت ملی که بمنظور مخالفت با دادن امتیاز تنباکوبه انگلستان تشکیل گردید و نتیجه مهم بیارآورد: اول اینکه باعث شد روحانیون و علمای عتبات که پس از نقش ننگ آور علما و کشف خیانت‌های آنها که شرح آن قبلاً گذشت خود را از امور سیاسی دور نگه داشته و صرفاً به امور خالص مذهبی سرگرم بودند، عملاً وارد طبقه روحانیون قدرت طلب که دخالت در امور سیاسی را وظیفه خود میدانستند شوند^{۷۱} و دوم اینکه واقعه مذکور قدرت و نفوذ علمای قدرت طلب را به نحو بسیار قابل توجهی از دیاد بخشید و دولت ضعیف مرکزی را تحت الشعاع قدرت آنها قرارداد.^{۷۲}

جریان‌ات مذکور همچنین باعث شد که فاضل شریانی و شیخ محمود حسن ممقانی که پس از مرگ میرزا حسن شیرازی، در مقام مهم‌ترین قدرت مذهبی عتبات قرار گرفته بودند، در انتصابات دولتی ایران حق اظهار نظر و حتی توپیدا کنند.^{۷۳} در جریان این تحولات، بقول امین الدوله توسل دولت ضعیف مرکزی به روحانیون درجه اول تهران و شهرستانها برای میانجی‌گری بین مردم و دولت سبب شد که احساسات جاه طلبی

۶۹- تاریخ معاصر با حیات یحیی، تالیف دولت آبادی، جلد اول: صفحات ۵۴-۵۲

۷۰- مأخذ بالا، صفحه ۱۳۴

۷۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۳۵-۱۳۱

۷۲- خاطرات سیاسی، تالیف امین الدوله، تنظیم از فرمانفرمایان (تهران: کتابهای ایران، ۱۳۵۶)،

صفحات ۱۶۸-۱۶۴

۷۳- مطالبی که در این کتاب ذیلاً در باره علما ذکر خواهد شد، مبتنی بر خاطرات چاپ نشده

محمد باقر الفت (نوشته شده در دهه سالهای ۱۳۲۰ شمسی بیعد) و دیوان اوست.

روحانیون و فرزندانشان (که آقا زادگان نامیده میشدند)، به حد بسیار زیادی اوج پیدا کند.^{۷۴}

توجه به زمینه اوضاع و احوالی که در بالا شرح داده شد و مخصوصاً در نظر گرفتن این واقعیت که انقلاب مشروطیت در واقع مبارزه «ملت» بر ضد دولتی تلقی شده بود که نه تنها ظلم و تعدی در برابر مردم پیشه کرده، بلکه شهرت یافته بود که قصد داشت کشور را به امپریالیست های خارجی بفروشد، نقش علما را در نهضت ملی سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ هجری قمری بخوبی قابل توجیه میسازد. بدین شرح که اولاً طبقه روحانیون همیشه به این نکته واقف بوده است که در مبارزات قدرت طلبانه اش، هیچگاه قادر نبوده است عوامل دولتی را بخود جلب و یا در داخل سازمانهای دولتی نفوذ و برای خویش در مراکز مذکور پایگاه درست کند. بنابراین هر زمانی که بمنظور تامین نفع طبقاتی و منافع شخصی خویش وزیر پوشش دفاع از اسلام در صدد مبارزه با دولت وقت برآمده است، به تحریک مردم از طریق مسجد و منبر و روضه خوانی در منازل پرداخته و بدینوسیله با استفاده از ایمان مذهبی مردم آنها را فریب و بنام دفاع از مقتضیات دینی و حمایت از خواستهای ملی در برابر دولت وقت به مبارزه برخاسته و به تحکیم مقام و موقعیت صنفی و اجتماعی خود پرداخته اند. ثانیاً هرگاه که دولت های وقت در صدد جلوگیری از دخالت روحانیون در امور سیاسی و غیر مذهبی برآمده اند، بلافاصله روحانیون در خطر افتادن دین و یا ظلم به مردم مسلمان را بهانه کرده و بدینوسیله در برابر دولت وقت علم مخالفت برافراشته اند. نگاهی به فعل و انفعالات مربوط به انقلاب مشروطیت بخوبی توجیه مذکور را مدلل میسازد.

در سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ بنا بر آنچه که گفته شد و جزئیات آنها ذیلاً خواهد آمد، طبقه روحانیون در اصل مخالف انقلاب مشروطیت بودند، ولی از یک طرف تمایل ملی مردم در راه مبارزه با استبداد و حصول مشروطیت و از دیگر سو اقداماتی که دولت قاجار بمنظور جلوگیری از قدرت طلبی های روحانیون بکار میبرد، خواه و ناخواه آنها را مجبور کرد خود را از نظر ظاهری با مشروطه خواهان همگام نشان داده و از نهضت ملی مشروطیت به نفع استحکام قدرت صنفی خود بهره گیری کنند. شرح موضوع بدینقرار است که در سال ۱۳۲۳ دولت قاجار میرزا محمد رضا، مجتهد کرمان را بعلت دخالت در امور غیر مذهبی و سوء استفاده از مقام و موقعیت مذهبی چوب و فلک کرد و همزمان با آن نسبت به سایر مقامات

مذهبی و روحانیون نیز سختگیریهایی بکاربرد و آنها را ملزم کرد که صرفاً باید بوظایف مذهبی خود پرداخته و از دست زدن به اقدامات غیرمذهبی خودداری ورزند. این امر ناقوس خطر تضعیف قدرت اجتماعی روحانیون را در گوشه‌های آنها به طنین درآورد و جامعه روحانیون را وارد کرد که بطوریکه برای جلوگیری از تضعیف قدرت خود در برابر دولت قاجار قده علم کند. انجام این برنامه با توجه به نفوذی که آخوندها در دهه اول قرن بیستم در مردم کرده بودند، کار مشکلی بنظر نمی‌آمد.

در بحبوحه مبارزات دولت و روحانیون، سیدجمال واعظ معروف و مرشد طبقه علما در شوال سال ۱۳۲۳ به آنها اخطار کرد که وظیفه دینی آنان ایجاب میکند بعنوان رهبران ملت و نواب امام، در حفظ جامعه شیعه ایران هر اقدامی که لازم بنظر آید انجام دهند.^{۷۵} خطاب عنوان «رهبران ملت» به طبقه روحانیون از طرف سیدجمال مبین این واقعیت است که طبقه مذکور تنها انجام وظایف دینی برای خود قائل نبوده و پیوسته داعیه داشتن قدرت سیاسی و حکمفرمایی در سر میپروورانده اند. بهمین دلیل در نامه ای که سید محمد طباطبایی به مظفرالدین نوشت، خود را رهبر ملت خواند و مظفرالدین شاه را شخص اول دولت خطاب کرد^{۷۶} و در تلگرافی نیز که وی به امپراطور ژاپن مخابره کرد، آنرا بعنوان «رئیس ملت اسلام» امضاء نمود.^{۷۷}

معهد اسناد معتبر و موجود تاریخ در سال اول انقلاب، بطور صریح نشان میدهد که روحانیون هیچگاه نسبت به انقلاب مشروطیت روی خوش نشان نمیدادند و لذا مردم مشروطه خواه که در برابر دولت پایگاهی نداشتند، پیوسته مجتهدین درجه اول تهران را در فشار قرار میدادند تا در راه نیل به مشروطیت با آنها همگامی نمایند و حتی در موارد عدیده روحانیون را در صورت عدم همکاری با انقلاب مشروطیت تهدید به مرگ میکردند.^{۷۸} سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی از مجتهدینی بودند که دعوت مردم را در راه مبارزه با استبداد ایجاب کردند ولی برای مشروطه بشرحی که خواهد آمد، تعبیر خاصی که

۷۵- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد مقدماتی و قسمت های اول و دوم،

تنظیم از سعید سیرجانی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، جلد اول: صفحه ۹۴

۷۶- مأخذ بالا، صفحه ۱۵۱

۷۷- مأخذ بالا، صفحه ۲۲۵

۷۸- مأخذ بالا، صفحات ۱۴۲ بعد و ۳۵۷-۳۵۳

متضمن حفظ منفعت آخوندها بود قائل شدند. و دولت را برای تاسیس عدالتخانه تحت فشار قرار دادند و سید مرتضی آشتیانی، سید محمد جعفر صدرالعلما و سید جمال الدین افجه ای نیز از اقدامات آنها طرفداری کردند. نکته جالب در این بحث آنست که سید عبدالله بهبهانی پیشنهاد کرد بجای عنوان «مجلس شورا»^{۷۹} عنوان «عدالتخانه» برای نمایندگان مردم انتخاب شود. و سید محمد طباطبایی نیز صراحتاً در ماه جمادی الاول ۱۳۲۴ در معروف ترین نطق خود بجای تاسیس «مجلس شورای ملی» تقاضا کرد «مجلس مشروعیه عدالتخانه» تاسیس شود.^{۸۰}

برخلاف طبقه مذکور، گروه دیگری از روحانیون درجه اول مانند سید ریحان اله، شیخ عبدالنبی، ملا محمد آملی و سید احمد طباطبایی که جیره خوار دولت بوده و با طبقه اعیان وابستگی هایی داشتند، به خواست های مردم پشت کردند و به طرفداری از دولت عین الدوله و اقدامات او پرداختند. یکی دیگر از روحانیون طراز اول بنام سید علی آقازدی که مرجع تقلید شاه بود، بیطرفی اختیار کرد تا در لحظات حساس مبارزه بین روحانیون و دولت بتواند، بعنوان میانجی برای رفع اختلاف بین دو طرف اقدام لازم بعمل آورد.^{۸۱}

در ماه جمادی الاول ۱۳۲۴ بر اثر اخراج شیخ محمد واعظ از تهران بوسیله دولت و قتل سید عبدالحمید، اختلاف بین دولت و روحانیون به اوج خود رسید و لذا علما از یک طرف بباستن عنوان رهبران ملی به خود وازدگرسو برای دفاع از حیثیت مذهبی خود، تهران را ترک و به قم مهاجرت کردند. پس از مهاجرت روحانیون درجه اول تهران به قم، گروه دیگری از روحانیون سایر شهرستانها از قبیل شیخ حسین شیخ العراقین، مقام مذهبی معروف و یکی از متمولین بنام اصفهان به آنها پیوستند. حتی آقانجفی یکی از روحانیون محافظه کار اصفهان نیز برای همدردی با روحانیون تهران برضد دولت، با فرستادن نماینده ای به قم، با آنها ابراز همدردی نمود.^{۸۲} نوایی مینویسد با توجه به اینکه آقانجفی نامزدهای نمایندگان مجلس شورای ملی اصفهان را شخصاً با استخاره تعیین میکرد، معلوم نیست چرا او دیگر با ایجاد مجلس مخالفت میورزید.^{۸۳}

۷۹- مأخذ بالا، صفحه ۱۳۳

۸۰- مأخذ بالا، صفحات ۲۱۳-۲۱۰

۸۱- مأخذ بالا، صفحات ۲۳۷-۲۳۶

۸۲- مأخذ بالا، صفحات ۳۰۰-۲۹۹ و ۳۱۰

۸۳- قانون اساسی ایران و متمم آن چگونه تدوین شد، یادگار، جلد چهارم: شماره ۵، ۱۳۲۷،

اگر چه مبارزه مذکور در واقع مبارزه بین روحانیون قدرت طلب و دولت بود، ولی مبارزه مذکور در ظاهر بعنوان اختلاف بین ملت و دولت دامن زده شده بود و بهمین علت آشتی و یاتوافق بین دولت و ملت، بستگی به این داشت که دولت موفق شود، بمنظور رفع عطش قدرت خواهی طبقه روحانیون، شهید مطلوب قدرت را به سینه آنها تزیق و رضایتشان را از این نظر حاصل کند.^{۸۴} روحانیون قبل از اینکه قم را ترک کنند، آخرین تقاضای خویش را مبنی بر تاسیس «مجمع و مجلس عدالت» بمنظور تحکیم و تقویت جامعه اسلامی بیان داشتند و سرانجام شاهد موفقیت را در برابر دولت در آغوش گرفتند، زیرا هنگامی که در شعبان سال ۱۳۲۴ آئین گشایش مجلس مذکور با حضور ۱۷ نفر از مجتهدان بعنوان رهبران ملت شیعه برگزار شد، مظفرالدین شاه در نطق افتتاحیه خود از تحول مذکور، بنام «اتحاد ملت و دولت» یاد کرد.^{۸۵}

تصویب قانون اساسی در روز ۱۴ ذوالعقده ۱۳۲۴ هجری قمری، مخصوصاً با توجه به اینکه موجودیت مجلس و حدود اختیارات و وظایف آن بطور کامل در قانون اساسی تشریح شده بود، روحانیون را بفسکر انداخت تا وضع خود را در برابر تحولاتی که بوجود آمده بود بررسی و مشی فکری و منش خود را در چارچوب اوضاع و احوال سیاسی تازه ای که در حال گسترش بود، روشن و تثبیت نمایند. ضمن بررسی وضع خود پس از تصویب قانون اساسی، روحانیون خیلی زود به این نتیجه رسیدند که در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفته و صلاح طبقاتی آنها ایجاب نمیکرد، به ملتی که یکپارچه در راه ایجاد حکومت پارلمانتار یسم متحد شده است، اعلان جنگ دهند و بنا بر این در جریان مذاکره مجلس برای متمم قانون اساسی (که در ۲۹ شعبان سال ۱۳۲۵ به تصویب رسید)، در صدد تعیین موضع سیاسی خود و تطبیق موجودیت مذهبی، سیاسی و اجتماعی خود با حکومت پارلمانی که در حال بوجود آمدن بود، برآمدند.

در ماههای جمادی الاول و جمادی الثانی سال ۱۳۲۴، موقعی که روحانیون در قم

۸۴- خاطرات فرید، تالیف فرید الملک همدانی، تنظیم از فرید (تهران: زوار، ۱۳۵۴)

صفحات ۲۴۵-۲۴۴؛ تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد اول: صفحه ۳۳۶

۸۵- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد اول: صفحه ۳۰۰

بست نشسته بودند، طرفداران قانون اساسی به حصول پیشرفت مهمی مبنی بر تغییر عنوان «مجلس شورای اسلامی» به «مجلس شورای ملی» در پیش نویس نهایی فرمان مشروطیت نایل شده بودند.^{۸۶}

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید آنست که با روی کار آمدن رژیم فاشیستی ملایان در ایران و تعیین عنوان «مجلس شورای اسلامی» بجای «مجلس شورای ملی» روح پاک هزارها افراد ایرانی میهن خواهی که خون پاک خود را نثار نهال تازه پای مشروطیت ایران و ایجاد دموکراسی و آزادی خواهی کردند، در بستر خاک چه حالی خواهد داشت. و پاسخ این پرسش راتنها تاریخ میتواند بدهد. دنیای ما ۴۰۰۰ سال تاریخ نوشته دارد و در این مدت حتی یک نمونه استثنایی نیز نشان نمیدهد که حکومت ظلم پایدار مانده باشد.

آنچه که روح هر ایرانی پاک نهادی را آزار

میدهد، آنست که افراد این ملت ستم دیده هر تصویری را میتوانند در مخیله ترسیم کنند، غیر از اینکه قربانی خدعه و نیرنگ روحانیون خونخوار خود قرار بگیرند.

بهر حال، بدنبال تصویب قانون اساسی ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۴، مظاهر نارضایی طبقه روحانیون با قانون اساسی آشکارا در اعمال و رفتار آنها به منصفه ظهور رسید. قبلاً در ماه ذیحجه ۱۳۲۵ گروهی از روحانیون موانعی در راه برگزاری انتخابات نمایندگان مجلس در بعضی ایالات^{۸۷} ایجاد کرده و در ماه محرم ۱۳۲۶ هنگامی که بحث در باره اصول متمم قانون اساسی آغاز شد، شیخ فضل اله نوری با ایجاد طرح تازه ای آشکارا در برابر ملیونی که مشغول ایجاد طرحهای اصلاحی برای سر و صورت دادن به اوضاع آشفته کشور بودند، علم مخالفت برافراشت. طرح شیخ فضل اله نوری عبارت از این بود که وی ادعا میکرد در قانون اساسی مصوبه، حقوق مسلمانان از سایر اقلیت های مذهبی متمایز نشده است و بدینوسیله از یک طرف کوشش میکرد مردم را بر ضد دولت به شورش برانگیزاند و از دگر سوسی داشت، بمنتظور پیش برد منافع شخصی خود، روابطش را با محمد علی شاه - که اونیز بمنتظور درهم شکستن اساس انقلاب مشروطه در پی جلب حمایت ملاها بود - حسنه نگهدارد.^{۸۸} محمد علی شاه برای جلب نظر روحانیون، به مجلس توصیه کرد که اصول قانون

۸۶- مأخذ بالا، جلد اول: صفحات ۳۲۷-۳۲۱

۸۷- مأخذ بالا، جلد دوم: صفحات ۶۷-۶۶

۸۸- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تالیف دولت آبادی، جلد دوم: صفحات ۱۰۹-۱۰۸

اساسی بر طبق قوانین و مقررات قرآن (و یا شریعت محمد «ص») پایه ریزی و تنظیم
شود.^{۸۹}

با توجه به مقارن بودن زمان مذکور با برگزاری مراسم سوگواری ماه محرم، آخوندی بنام
سید اکبر شاه از موقعیت استفاده و در مراسم سوگواری مذکور بصراحت در هنگام روضه
خوانی با ایجاد قانون اساسی مخالفت ورزید. سپس سید اکبر شاه، شیخ زین الدین
زنجانلی و سید محمد تفرشی، جانشین رقیب تازه در گذشته سید عبدالله بهبهانی و ۸۰
نفر آخوند دیگر بعنوان مخالفت با قانون اساسی و ایجاد مشروطیت در حرم حضرت
عبدالعظیم بست نشستند.^{۹۰} با وجود اقدامات مذکور، معهدا سید اکبر شاه و طرفدارانش
نتوانستند توجه مردم را بخود معطوف کنند و در شورانیدن مردم بر ضد قانون اساسی کاری
از پیش نبردند.^{۹۱}

در این زمان مخالفت روحانیون با قانون اساسی و حکومت پارلمانی هنوز پوشیده مانده
و کاملاً بر ملاء نشده بود. در ضمن در خلال این اوضاع و احوال وقایعی رخ داد که حیثیت
روحانیون را بنحو موثری لکه دار نمود. بدین شرح که در ماههای صفر و ربیع الاول ۱۳۲۶
گروهی از کشاورزانی که از ظلم و تعدی دو نفر از آخوندهای ملاک، یکی متولی باشی قم
و دیگری حاج آقا حسین، مجتهد ثروتمند اراک^{۹۲} عرصه به آنها تنگ شده بود، به مجلس
پناهنده و از اجحاف و ستمگری آنها شکایت کردند. همچنین در این زمان بین طرفداران
قانون اساسی و روحانیون طراز اول رشت و تبریز کشمکشهای شدیدی در گرفت. حاج
خمامی، مجتهد معروف رشت و اطرافیاناش شهر را ترک و عازم تهران شدند.^{۹۳} در بحبوحه
اوضاع و احوال مذکور، واقعه دیگری که به شأن و مرتبت روحانیون ضربه بزرگ و جبران
ناپذیری وارد نمود، این بود که مردم تبریز از طرز رفتار میرزا حسن، مجتهد شهر مذکور

۸۹- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم: صفحه ۸۵

۹۰- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحات ۲۲۶-۲۲۴

۹۱- مأخذ بالا، صفحات ۲۹۰-۸۷

۹۲- مأخذ بالا، صفحات ۲۸۵-۲۸۱

۹۳- مشروطه گیلان از یادداشت های «راینو»، از م. روشن (رشت: عطایی، ۱۳۵۲)، صفحات

وگروهی از روحانیون تبریز ستوه آمدند و آنها را از شهر اخراج کردند. ۹۴

ادامه دارد.



شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله بهبهانی

۹۴- تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تألیف و اجرا و به، تنظیم از کتابی (تهران: سیمرغ،

۱۳۵۵)، صفحه ۱۴

دشمن ما کیست ؟ ۵

نوشتار های پیوسته از بخش پژوهش های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

اضطراب و نگرانی روحانیون از ایجاد قانون اساسی و حکومت پارلمانی و پیروی آنها از رهبری شیخ فضل اله نوری در مخالفت با تصویب قانون اساسی تا ماه ربیع الثانی که امین السلطان با حمایت شیخ فضل اله نوری به نخست وزیری منصوب شد، در پس پرده و غیر آشکار بود. نوری در مجلس بر ضد تصویب قانون اساسی به مخالفت برخاست و پسرش بعنوان رابط عازم نجف گردید. نوری پیشنهاد کرد کمیته ای مرکب از ۵ نفر از روحانیون طراز اول بنام کمیته تطبیق قوانین با مقررات اسلامی بوجود آید و مصوبات مجلس فقط با تصویب کمیته مذکور صورت قانونی یابد. از طرف دیگر، گروهی از طلاب راتحر یک کرد در خارج از مجلس بطور دائم در طرفداری از طرح او اقدام به تظاهرات نمایند و بدینوسیله نمایندگانی را که با طرح وی موافقت نشان نمیدادند، مورد تهدید قرارداد. بعلاوه نوری انجمنی از مجتهدین تبعیدی رشت و تبریز مرکب از شیخ عبداله نوری، ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف اله روضه خوان بمنظور مخالفت و مبارزه با حکومت پارلمانتار یسم تشکیل داد. دو نفر اخیر (ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف اله روضه خوان) مخصوصاً در مخالفت با مجلس تا آنجایی که در قدرت داشتند، داد سخن دادند.

در ایالات نیز آخوندها بر ضد ایجاد قانون اساسی علم مخالفت برافراشتند. حاج محسن تا آنجایی که توانایی داشت، طرفداران قانون اساسی را در اراک تحت فشار قرارداد و در نیشابور نیز حاج میرزا حسن با انجمن شهر مذکور که از مشروطیت طرفداری میکردند به کشمکش وجدال پرداخت. از طرف دیگر نوری، ملا قربانعلی مجتهد سالخورده زنجان را تحریر کرد و آخوندی را بنام سید جمال به قزوین فرستاد تا همگام با اقدامات مخر بانه او در تهران، در شهرستانهای مذکور به ایجاد شورش و بلوا بپردازند. این افراد با اقدامات خود موفق شدند امنیت شهرهای زنجان و اراک را مختل نمایند. سرانجام طرح شیخ فضل اله نوری در باره ایجاد کمیته تطبیق قوانین در جمادی الاول سال ۱۳۲۵ در اصل دوم متمم قانون اساسی به تصویب رسید. اما وی که هنوز از کسب موفقیت مزبور و اختصاص مزیت مذکور به روحانیون در قانون اساسی مصوبه، راضی نبود، به اتفاق ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف اله به حرم حضرت عبدالعظیم وارد و بعنوان مخالفت با ایجاد قانون اساسی

مصوبه در آنجا بست نشست. ۹۵

در ماه ربیع الاول سید محمد یزدی یکی دیگر از مجتهدین بنام و خطبای معروف آن زمان به افرادی که با حکومت مشروطه پارلمانی مخالفت میکردند ملحق شد و مبارزه دامنه داری را بر ضد طرفداران قانون اساسی و همچنین پیروان فرقه بهایی آغاز کرد. در ماه صفر ۱۳۲۶ مجلس مزایای مربوط به تیول^{۹۶} را منغی کرد. این عمل خشم و تنفر عمیق افرادی را که تا آن زمان از مزایای مربوط به تیول استفاده میکردند، بشدت بر ضد مجلس تحریک کرد.

مخالفت آخوندها با لغو سیستم تیولداری بوسیله مجلس نشان دهنده این واقعیت تلخ است که ضدیت آنها با ایجاد حکومت پالمانتاریسم به این علت بود که میترسیدند اگر سیستم حکومت پارلمانی در ایران بوجود آید، منافع و مزایای سنتی آنها از قبیل قضاوت در محاکم شرع و عایداتی که از این راه برایشان حاصل میشد از بین برود. همچنین آنها میترسیدند که با ایجاد حکومت پالمانتاریسم سیستم تعلیم و تربیت کشور اصلاح شده و در نتیجه با سواد شدن مردم تسلط و نفوذ آنها بر عقاید و افکار مردم که از راه انجام وظایف مذهبی که آخوندها برای خود قائل شده بودند، بر مردم تحمیل میشد، کاهش یابد.



شیخ فضل‌الله نوری

در ماه جمادی الاول ۱۳۲۵ همگام با اقداماتی که شیخ فضل‌الله نوری در جهت مخالفت با حکومت پارلمانی بعمل می‌آورد، نقیب السادات شیرازی با کمک تیولداران

۹۵- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحات ۳۷۵-۳۷۰

۹۶- ملک و آب وزمینی که سابقاً پادشاه به بعضی افراد واگذار میکرد تا از درآمد آن استفاده و امرار معاش

کنند.

یک روزه خوانی بمنظور بوجود آوردن پایگاهی جهت مخالفت با اقدامات مجلس درالغاء تیولداری ترتیب داد. بدنبال اقدامات مذکور، میرزا حسن، مجتهد تبریز، سید احمد طباطبایی فرزند حاج محسن، مجتهد اراک، تیولداران و گروه دیگری از ملاها و طلابی که تعدادشان بالغ بر ۵۰۰ نفر میشد، به شیخ فضل اله نوری پیوستند و بعلت لغو سیستم تیولداری در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند.^{۹۷}

دراثنای سه ماه تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم از جمادی الاول تا رجب نوری موفق شد اعتراضات طبقه روحانیون را بر ضد ایجاد قانون اساسی و حکومت پارلمانی سازمان داده و آنها را بطور یکپارچه بر ضد طرفداران قانون اساسی بشوراند. نامبرده اقدامات مذکور را بوسیله نامه های سرگشاده ای که از حضرت عبدالعظیم انتشار و توزیع مییافت و بنام «روزنامه شیخ فضل اله» نامیده میشد، انجام میداد. نامه های مذکور غالباً بوسیله خود شیخ فضل اله نوری و یا بدستور او تهیه میشد و بعضاً نیز شامل نامه های وتلگرافهایی بود که از طرف سید کاظم یزدی، مرجع تقلید در نجف، مرعجی از طرفداران مشروطیت، آخوند خراسانی، حاج آقا حسین فرزند حاج میرزا خلیل تهرانی و سید عبداله مازندرانی برشته تحریر در میآمد.^{۹۸}

اگرچه اعتراضات طبقه روحانیون شامل ایجاد مدارس دخترانه و اختصاص بودجه روزه خوانی برای تاسیس کارخانه ها و ایجاد صنایع ارو پایی بود،^{۹۹} اما شیخ فضل اله نوری مدعی بود که ایجاد مجلس شورای ملی باعث ترویج آداب و رسوم خواهد شد که کفر و بیدینی را در بین افراد جامعه مسلمان اشاعه خواهد کرد. وی همچنین معتقد بود که چون طرفداران قانون اساسی معتقدند که قوانین و مقررات اسلامی به ۱۳۰۰ سال قبل تعلق داشته و با مقتضیات زندگی جدید کنونی قابل انطباق نیست، لذا مجلس شورای ملی سبب تحریف قوانین و مقررات اسلامی خواهد شد.

۹۷- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحات ۳۶۴، ۳۷۶-۳۷۵

۹۸- مرحوم کسروی بعضی از شماره های این روزنامه را در تاریخ خود شرح داده است. به جلد اول صفحات ۴۲۳-۴۱۵ و ۴۳۸-۴۲۹ تاریخ مذکور مراجعه فرمائید. رضوانی نیز اخیراً شماره های روزنامه مذکور را در مجلد جامعی به انضمام یک مقدمه چاپ و منتشر نموده است.

روزنامه شیخ فضل اله نوری، تاریخ ۱ شماره ۲، تالیف رضوانی، ۱۹۷۷، صفحات ۲۰۹-۱۵۹

۹۹- مأخذ بالا، صفحه ۱۶۸

همچنین نوری ادعا می‌کند که ایجاد مجلس شورای ملی باعث استهزاء مسلمانان و اهانت به روحانیون، طرفداری از برابری حقوق سایر ملیت‌ها و اقلیت‌های مذهبی، ترویج فحشاء^{۱۰۰} و طرفداری از آزادی مطبوعات که «با شرع مقدس اسلام مبیانت دارد» خواهد شد.^{۱۰۱}

شیخ فضل‌اله نوری اعلام کرده بود که هدف اصلی او از مبارزه برضد مشروطیت و قانون اساسی «محافظت از سنگراسلام» برضد منافقین و بدعت‌گزاران در دین است.^{۱۰۲} وی مدعی بود که طبقه روحانیون با اقدامات خود قصد دارند، برادران مذهبی را از خواب غفلت بیدار کرده و با اصلاح و هدایت طرز فکر آنها، اجازه ندهند بهایی‌هایی که در صدد گمراه کردن افراد مردمی که از چارپایان در جهل بیشتری بسر می‌برند (عوام الظالمین، الانام) هستند، آنانرا آلت مطامع خود قرار دهند.^{۱۰۳} نوری بصراحت در مطالب خود اعلام داشت که روحانیون اجازه نخواهند داد اسلام ضعیف شده و قانون شرع مقدس تحریف و سوء تعبیر شود.^{۱۰۴}

نوری همچنین اظهار می‌داشت، برخلاف تجدد طلبانی که مدعی هستند روح واقعی اسلام با مفاهیم سیاسی غرب منافاتی ندارد، ما ثابت خواهیم کرد که اصول و موازین مذکور نسبت به اسلام کاملاً بیگانه بوده و ایجاد پارلمانهای اروپایی و قوانین اساسی مربوط به آنها با روح اسلام بهیچوجه سازگاری ندارد.^{۱۰۵} اعمال و کرداری از قبیل آتش‌بازی، ضیافت‌های هیئت‌های سیاسی خارجی، رواج آداب و رسوم بیگانگان، سردادن فریادهای هورا، نوشتن شعارهای زنده‌باد، زنده‌باد، ماننده زنده‌باد تساوی و برادری، همه از مظاهر زندگی فرنگیان غربی می‌باشد که با آداب و رسوم مقدس اسلام ابداً سازگاری و انطباق ندارد. چرا بجای یکی از آن شعارها، نمینویسند زنده‌باد شرع مقدس اسلام، زنده‌باد قرآن، زنده‌باد اسلام.^{۱۰۶}

۱۰۰- مأخذ بالا، صفحات ۱۶۹-۱۶۸

۱۰۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۷۳-۱۷۲

۱۰۲- مأخذ بالا، صفحه ۱۸۵

۱۰۳- مأخذ بالا، صفحه ۱۷۱

۱۰۴- مأخذ بالا، صفحه ۱۷۰

۱۰۵- مأخذ بالا، صفحات ۲۰۰-۱۹۹

۱۰۶- مأخذ بالا، صفحات ۱۷۰-۱۶۹

همچنین نوری اعلام داشت، هیچکس با ایجاد مجلس مخالف نیست و لزوم آنرا انکار نمی‌کند.^{۱۰۷} اما آنچه که در سال ۱۳۲۴ از دولت تقاضا شده است یک «مجلس معدلت» بوده که بتواند مروج عدالت و انصاف بوده و به اجرای قانون مقدس شرع بپردازد. «مشروطه ملی» و «مشروطه» عناوینی هستند که گوش کسی آنها را نشینده است.^{۱۰۸} مجلس نباید با اسلام منافات داشته باشد. مجلس باید امر معروف و نهی از منکر کرده و به حفظ و نگهداری سنگر اسلام بپردازد.^{۱۰۹} اما طرفداران قانون اساسی و مشروطیت میخواهند مجمع شورای ایران را تبدیل به پارلمان پاریس نمایند... امروز ما میبینیم که این افراد در مجلس شورا کتب حقوقی پارلمانهای اروپایی را آورده و قصد دارند حقوق مذکور را در کشور ما ترویج دهند... در حالیکه ما مردم مسلمان خود دارای یک قانون مقدس ازلی و آسمانی هستیم.^{۱۱۰}

در تلگرافی که سید کاظم یزدی از نجف مخابره نمود به علما دستور داد که مجلس باید مرکزی برای امر معروف و نهی از منکر باشد، نه اینکه مانند یک پارلمان به انجام وظیفه بپردازد. همچنین مجلس باید به کلیه شرایط و محدودیتهایی که علما در حضرت عبدالعظیم برایش قائل شده اند، تن در دهد.^{۱۱۱} نوری همچنین تلگرامهایی را که سه نفر از مراجع نجف طرفدار قانون اساسی مخابره کرده و ضمن آن پیشنهاد کرده بودند که اصلی به متمم قانون اساسی مبنی بر اجرای مقررات اسلامی افزوده شود، انتشار داد و اعلام داشت که بر طبق مفاد تلگرامهای مذکور حتی طرفداران قانون اساسی نیز معتقدند که اصول قانون اساسی باید متضمن اجرای مقررات شرع مقدس اسلام باشد.^{۱۱۲} یکی دیگر از اقدامات نوری بمنظور بلا اثر گذاشتن طرفداران ایجاد مشروطیت این بود که نامبرده مصرانه پیشنهاد کرد که کلمه «مشروع» باید بعنوان «مشروطه» افزوده شده و سیستم جدید دولت بر پایه «مشروطه مشروع» بنیانگذاری گردد.^{۱۱۳}

۱۰۷- مأخذ بالا، صفحات ۱۸۹-۱۸۶، ۱۹۷-۱۹۶

۱۰۸- مأخذ بالا، صفحه ۲۰۰

۱۰۹- مأخذ بالا، صفحه ۲۰۵

۱۱۰- مأخذ بالا، صفحه ۱۷۱

۱۱۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۹۴-۱۹۲

۱۱۲- مأخذ بالا، صفحات ۱۷۸-۱۷۵

۱۱۳- مأخذ بالا، صفحه ۲۰۰

تبلیغات نوری در سرسخت تر کردن عوامل ضد مشروطیت و شدت مخالفت آنها بر ضد ایجاد قانون اساسی بسیار موثر افتاد. شیخ فضل اله نوری به عوامل روانشناسی مردم از لحاظ دید مذهبی آگاهی کامل داشت و برای فلج کردن مبارزات مشروطه طلبی و ضد استبداد میدانست چگونه باید عمل کند. وی چون بخوبی آگاه بود که با استناد به فلسفه و حقوق سیاسی قادر نیست از ایدئولوژیهای آزادیخواهی انتقاد کند، لذا تمام کوشش خود را روی مباحث مذهبی متمرکز کرد و تنها با حر به «مشروطیت ضد مذهب» به مبارزه بر ضد مشروطه طلبیان قیام کرد و در این راه حتی قادر نبود، فلسفه و یانکته ذهن گیری درباره مخالفت مذهب با مشروطه بیان کند و حتی نمیتوانست استدلال کند چرا مشروطه برخلاف مذهب است، بلکه تبلیغات و نوشته هایش تنها در اطراف «مشروطه عاملی بر ضد دین» دور میزد.

امروز اگر چه مدت در حدود ۷۰ سال از پیروزی انقلاب مشروطیت میگذرد، اما گویی روح شیخ فضل اله نوری که قصد داشت کشور را در جهل سیاه عقب ماندگی و فاشیست مذهبی نگهدارد در کالبد آیت اله خمینی به اصطلاح روانشناسان مکانیسم Reincarnation را طی میکند. آیت اله خمینی به شیخ فضل اله نوری، خائن رسوایی که با عملیات ضد ملی اش به روحانیت داغ ننگ زد، عنوان شهید مظلوم میدهد و حتی در مسیر راندن کشور به خفقان فاشیستی از افکار وی سبقت میگیرد. در شرح مصاحبه ای که او در یانا فالوچی خبرنگار معروف ایتالیایی با آیت اله خمینی کرد، نوشت که قبل از ملاقات خمینی، افرادی که وی را به محل دفتر او هدایت میکرد، اظهار داشته اند که وی باید از ذکر کلمه «دموکراسی» نزد او خودداری کند، زیرا خمینی بشدت نسبت به این کلمه تنفر میورزد. ۱۱۴

بهر حال، تبلیغات شیخ فضل اله نوری از یک طرف افرادی را که ایجاد سیستم های نوین اداری و اصلاحات قضایی و مالی منافعشان را بخطر میانداخت، در مبارزه بر ضد مشروطیت مصمم تر کرد و از سوی دیگر تبلیغات مذکور سبب شد افرادی که تا کنون از سیاست کناره گیری کرده و یا در پیوستن به یکی از دو قطب مشروطه خواهی و یا استبداد طلبی خودداری و بیطرفی اختیار کرده بودند، به گروه ضد پارلمانتاریسم ملحق شوند. بدین ترتیب تاثیر محتویات و مطالب روزنامه نوری اثر فوری و قاطع داشت و بزودی پیشه وران

ومغازه داران مذهبی^{۱۱۵} و بسیاری از نمایندگان مجلس راتحت تاثیر قرارداد^{۱۱۶} بالا تراز همه، مهمترین اثربلیغات نوری این بود که باعث شد، مشروطیت از نظر مذهبی وازدید روحانیون تعبیر خاصی پیدا کند. بدین شرح که هم آن طبقه از تعداد بسیار قلیلی از مجتهدین درجه اول که به مزایای انسانی واجتماعی ایجاد مجلس شورای ملی آگاه بوده واز مشروطیت طرفداری میکردند^{۱۱۷} وهم آنهایی که بمناسبت مقتضیات سیاسی و بر اساس منافع شخصی، به یکی از دو قطب مشروطه طلب و یا استبداد خواه متمایل میشدند، همه بطور یکپارچه تعبیر پارلمان تار یسم را از دید مذهبی قبول کرده واصرار میورزیدند که در مجلس شورای ملی باید گروهی آخوند وجود داشته ودر برابر مصوبات مجلس حق وتوداشته باشند. همچنین کلیه آخوندها اعم از موافق و یا مخالف مشروطیت معتقد شدند که حتی با وجود ایجاد سیستم پارلمان تار یسم و بوجود آمدن مجلس شورای ملی وقانون اساسی آزادی مطبوعات باید محدود بماند و هیچ نوع تغییر و یا اصلاحی نیز نباید در سیستم قضایی و یافرهنگی دستگاه دولت بوجود آید.

یکی از موثرترین نتایج تبلیغات نوری این بود که علما و روحانیونی که خود را از سیاست کنار کشیده بودند، برضد پارلمان تار یسم تحر یک و آنها را در صف مخالفان ایجاد مشروطیت وقانون اساسی درآورد. بزرگترین دلیل این امر، اقدامات مراجع نجف برضد مشروطه طلبان ایران است که در تار یخ ونوشته های مربوط به انقلاب مشروطیت ذکری از آن بمیان نیامده و حائری از این موضوع ابراز تاسف کرده است.^{۱۱۸}

۱۱۵- روزنامه شیخ فضل اله نوری، صفحه ۱۶۴؛ تاریخ معاصر با حیات یحیی، تالیف دولت

آبادی، جلد دوم: صفحه ۱۳۱

۱۱۶- کسروی اشعار داشته است که تبلیغات نوری در اکثریت نمایندگان مجلس موثر افتاد. تاریخ

مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول، صفحه ۵۶۹

۱۱۷- این افراد عبارت بودند از: سید محمد طباطبایی، آخوند خراسانی فقیه عالیقدر شیعه وحاج میرزا

حسین فرزند حاج میرزا خلیل، مرجع سالخورده تقلید تهران. منشی شخص اخیر اظهار داشته است که وی هنگام استماع خبر تصویب قانون اساسی بوسیله مجلس اشگ شادی در چشم آورد و اظهار داشت او باور نمیکرد که این اتفاقات قبل از ظهور امام غایب امکان پذیر باشد. (مصاحبه شخصی با آیت اله العظمی شهاب الدین مرعشی نجفی در سال ۱۹۷۷).

۱۱۸- تشیع وقانون اساسی در ایران، تالیف حریری (لیدن: بریل، ۱۹۷۷) از صفحه ۱۱۴ بعد

مخصوصاً صفحه ۱۲۴

بنابقول الفت شاعر— فرزند آقانجفی مجتهد معروف اصفهان که در آن زمان در نجف به تحصیل اشتغال داشت — اخبار وقایع سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ تأثیر برق آسایی در محافل نجف و مدارس عتبات داشت. در بحبوحه وقایع انقلاب مشروطیت، سیل روزنامه ها و مجلاتی که از وقایع مربوط به انقلاب مشروطیت ایران حکایت میکردند، از هندوستان، مصر، لبنان و ایران به نجف سرازیر شد و طلاب نجف رایک شبه سیاست زده گرد و آنها را وادار به ورود در صحنه های سیاسی ایران نمود. حتی آن گروه از روحانیونی که صرفاً به امور خالص دینی اشتغال داشتند و از سیاست کناره گیری کرده بودند و بهمین مناسبت خود را «ارتش خدا» (جند اله) مینامیدند، وارد معرکه سیاست شدند.

و اما نقش مراجع تقلید نجف در جریان فعل و انفعالات مربوط به انقلاب مشروطیت چه بود؟

با توجه به اینکه در جریان اوضاع و احوال مذکور، فاضل شریبانی و شیخ محمود حسن ممقانی در گذشته بودند، لذا عده ای از روحانیون نامزد مرجع تقلید شده و رقابت شدیدی بین آنها در گرفته بود. این افراد عبارت بودند از: حاج میرزا حسین فرزند حاج میرزا خلیل، که اکثر طرفداران او را ساکنان تهران تشکیل میدادند؛ آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که هواخواهان زیادی نداشت، ولی در فقه اسلامی بسیار مشهور بود؛ سید محمد کاظم یزدی که رساله او تحت عنوان «رساله عملیه» منبع والهام دهنده سایر رساله هایی که در قرن بیستم نوشته شد، قرار گرفت. سایر روحانیونی که در جریان این رقابت قرار گرفته بودند عبارت بودند از: میرزا محمد تقی شیرازی، حاج سید اسماعیل صدر اصفهانی، حاج میرزا فتح اله شریعت اصفهانی، وملا عبدالله مازندرانی. آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین که بوسیله گروهی از مازندرانیهای نسبتاً درجه دوم پشتیبانی میشدند، در صف طرفداران انقلاب مشروطیت قرار گرفتند و ضمن حمایت از طرفداران قانون اساسی، بوسیله خط تلگراف مستقیم کمپانی هند شرقی اخبار مربوط به فعل و انفعالات انقلاب مشروطیت را به محافل نجف مخابره کردند. سایر مقامات مذهبی بیطرفی اختیار کرده و از ورود به ماجراهای سیاسی خودداری ورزیدند. هنگامی که فرزند نوری در نجف مشغول تبلیغ برای برنامه های ضد مشروطیت پدرش در تهران بود، شاگردان سید کاظم یزدی او را تحت فشار دائم قرار داده و از او خواستند به طرفداران قانون اساسی پیوسته و از انقلاب مشروطیت طرفداری کنند. یزدی از قبول درخواست شاگردانش مبنی بر حمایت از مشروطه خواهان قویاً سر باز زد، ولی طلاب او را تهدید کردند که اگر از انقلاب مشروطیت طرفداری نکنند، وی را

خواهند کشت. سرانجام، با توجه به اینکه گروهی از مریدان عرب او، حاکم عثمانی نجف و «ارتش خدا» حمایت از یزدی را بعهده گرفتند، نامبرده بطور علنی و صریح عقیده اش را در باره مخالفت با انقلاب مشروطیت اعلام داشت و بمنظور اجابت دعوت شیخ فضل اله نوری، فرزندش را به حرم حضرت عبدالعظیم روانه کرد که به متحصنین ملحق شود.

در نتیجه مخالفت سید کاظم یزدی با مشروطیت، بین طرفداران وی و پیروان آخوند خراسانی و میرزا حسین کشمکشها و زدوخوردهایی در گرفت، ولی بر اثر طرفداری حاکم عثمانی نجف و طرفداران «ارتش خدا» از سید کاظم یزدی، نامبرده بر رقبایش پیروز گردید. در نتیجه این پیروزی سید محمد کاظم یزدی که بوسیله ایرانیان بیسواد و اعراب محلی حمایت میشد بصورت مقام مذهبی بلا منازع عتبات درآمد و علمدار مخالفت با مشروطیت و قانون اساسی گردید. این واقعه تقریباً موضع سیاسی روحانیون را روشن و یکپارچه کرد و آنها را در جهت ایجاد یک حکومت مذهبی متشکل از روحانیون به حرکت آورد.^{۱۱۹} بطوریکه کسروی مینویسد، پس از ایجاد این واقعه هر روز هزاران نفر ایرانی و عرب به سید محمد کاظم یزدی اقتدا و پشت سرش نماز میگذارند، در حالیکه تنها در حدود ۳۰ نفر به آخوند خراسانی اقتدا و پشت سر او نماز روزانه میگذارند.^{۱۲۰}

از شرح کلیه اوضاع و احوال فوق میتوان استنتاج منطقی کرد که موفقیت شیخ فضل اله نوری در سازمان دادن گروههای مخالف ضد مشروطیت و طرفداری او از محمد علی شاه و حکومت استبدادی اش در سال ۱۳۲۵ و ابتدای سال ۱۳۲۶، به اندازه شاهکار او در ایجاد نهادهای مذهبی در پوشش مصالح مردمی و اجتماعی که مالا منجر به تحکیم مبانی قدرت سیاسی روحانیون شد، موثر نبود.

در بحسبوجه این جریان، هنگامی که هنوز شیخ فضل اله نوری در تحصن حضرت عبدالعظیم بسر میبرد، امین السلطان همکار و متحدش که با کمک و موافقت وی به صدارت رسیده بود مقتول شد و این موضوع مخصوصاً روش غیر ثابت شاه که یک روز دست حمایت بسوی روحانیون دراز و به طرفداران مشروطیت پشت و دگر روز نسبت به مشروطه طلبان روی موافق نشان میداد، باعث وقفه در پیشرفت ها و موفقیت های سیاسی نوری گردید.^{۱۲۱}

۱۱۹- محمد باقر الفت، تنظیم از بدرالدین کتابی.

۱۲۰- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحه ۳۸۲

۱۲۱- تاریخ معاصر با حیات یحیی، تالیف دولت آبادی، جلد دوم: صفحه ۱۴۶؛ تاریخ مشروطه

ایران، تالیف کسروی، جلد دوم: صفحه ۳۰۸

بهرحال، قتل امین السلطان باعث شد که شاه، رجال و طبقه اعیان کشور فوراً بطرف طرفداران قانون اساسی متمایل و نسبت به آنها دست دوستی دراز کردند و روحانیون رابحال خودرها کردند. توافق محمدعلی شاه و طرفداران قانون اساسی مدت کوتاهی بیش، بطول نیانجامید، در اواخر سال ۱۳۲۶ محمدعلی شاه که بسختی مورد حمله روزنامه های طرفدار قانون اساسی و مشروطیت قرار گرفته بود، مجدداً دست دوستی بطرف روحانیون دراز کرد و از آنها تقاضای حمایت نمود. در این زمان گروه بسیار زیادی از علما و روحانیون طراز اول به شیخ فضل اله نوری پیوسته و حمایت مطلق او و ایدئولوژیهای مذهبی او را که در معنی مخالفت تام و تمام با مشروطیت بود، بر عهده گرفته بودند. سید محمد کاظم یزدی و سید اکبر شاه نیز شعار معروف: «مادین نبی خواهیم، مشروطه نمیخواهیم» را ابتکار کرده و آنرا به مغز پیروان بیسواد خود وارد و بر زبانشان جاری کرده بودند. کسروی مینویسد سید محمد کاظم یزدی و سید اکبر شاه به منبر رفته میگفتند: «زنا بکن، دزدی بکن، آدم بکش، اما نزدیک این مجلس مرو، ان الله یغفر الذنوب جمیعاً». سید علی آقا یزدی و میرزا ابوطالب زنجانی، مجتهد متمول زنجان نیز با شیخ فضل اله نوری متحد شده و همه آنها با دربار شاه و طبقه اعیان که نهایت کوشش خود را برای شکست مشروطه خواهان بکار میبردند، ائتلاف کردند. ۱۲۲

نکته ای که ذکر آن در شرح فعل و انفعالات مربوط به انقلاب مشروطیت نباید نا گفته بماند آنست که در نهضت روحانیون مخالف مشروطیت و پارلمانتاریسم که از سال ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۶ جریان داشت، آخوندهای مرتجع و سرسختی وجود داشتند مانند ملا علی اکبر بروجردی که نه تنها با مشروطیت بلکه حتی با ایجاد «عدالت خانه» نیز مخالفت میورزیدند. بغیر از نامبرده، آخوندهای دیگری نیز از قبیل میرزا محمد رضا مجتهد کرمانی، شیخ محمد واعظ و میرزا آقا اصفهانی چون بعلت تجاوز از وظایف خالص مذهبی چوب و فلک شده و یا از محل اقامتشان بخارج تبعید شده بودند، سرسختانه با مشروطیت مخالفت میورزیدند و از عوامل ایجاد نهضت ضد مشروطیت که از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ جریان داشت بشمار میروند. ۱۲۳

۱۲۲- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحات ۵۰۵ بعد.

در ذی قعدة ۱۳۲۶ ارازل واو باش تهران در حالیکه مشروبات الکلی استعمال و از حال طبیعی خارج بودند، در توپخانه تظاهراتی بر ضد مشروطیت و پارلمان تار یسم بر پا کردند که جمعی از روحانیون برجسته و درجه اول نیز در آن شرکت کرده بودند. شرکت روحانیون برجسته تهران در تظاهرات مذکور قبیح ترین ننگی است که به روحانیت شیعه گری در ایران زده است. علی اصغر شمیم مینویسد: «روحانیون مستبد، مشروطیت را دین مزدک اعلام کردند و مشروطه طلبان را بابی گفتند و ریختن خون و بردن مال آنها را بر مسلمین، حلال فتوی دادند. تمام شهر در حال تعطیل بود و تمام دکانها بسته شده بود. اشرار و الواط که عده آنها بچندین هزار نفر میرسید بغارت و مجروح و مقتول کردن مردم بیگناه دست زدند و سپس یا کشته و یا اقلأ مجروح نمودند.» ۱۲۴

مولف مذکور همچنین در باره تامین هزینه های واقعه فضاحت بار توپخانه مینویسد: «سندی وجود دارد که (ادوارد برون) آنرا به (شاپشال) فرمانده روسی گارد سلطنتی نسبت داده و سند مذکور چگونگی تهیه پول برای مزد و پاداش به تبهکاران واقعه توپخانه را فاش میکند. سند مذکور سیاهه اشیا یی است که برسم گروگان بوسیله «شاپشال» از طرف اعلیحضرت (بتوسط لوطی باشی دلک دربار) بیانک استقراضی روس در تهران برده شده و در برابر شصت هزار تومان وام گرفته اند که بمصرف پذیرایی نوشابه و هزینه های دیگر از قبیل مزد او باشان و تقسیم میان چند نفر حجت الاسلام از خدابی خبر، برای ویرانی بنیان مجلس مقدس شورای ملی برسانند، بشرح زیر:

۱- نشان و تمثالهای شخصی اعلیحضرت

۵۰۰۰ تومان

۲- زر و زیور علیاحضرت ملکه جهان (ملکه ایران)

۲۰۰۰۰ تومان

۳- سه تسبیح مروارید (از ابواجمعی خزانه دار مخصوص، عدل السلطنه) ۲۰۳۰۰ تومان

۴- سه یا چهار قطعه جواهر دیگر» ۱۲۵

۱۵۰۰۰ تومان

جمع ۶۰۳۰۰ تومان

بنابنوشته نوایی، تظاهرات میدان توپخانه کودتای ناقصی بود از طرف محمدعلی شاه که با شرکت شیخ فضل اله نوری، میرزا ابوطالب زنجای و شیخ محمدآملی تدارک و اجرا شد.^{۱۲۶} در این زمان محمدعلی شاه به این نتیجه رسید که یگانه چاره ریشه کن کردن نهضت مشروطیت، تنها اقدام به یک کودتای فوری است و قاطبه روحانیون ضد مشروطیت نیز نظر او را در این باره تائید و بوی قول حمایت دادند، اما در آخرین لحظه قبل از کودتا بدون مشورت با آنها از تصمیم خود منصرف شد.^{۱۲۷} هنگامی که طرح کودتای محمدعلی شاه برای سرکوب کردن انقلاب مشروطیت و نقش شیخ فضل اله نوری در تحریر یک محمدعلی شاه به کودتای مذکور و روابط وی با مزدوران خائن شاه فاش شد، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و دوستانش او را تکفیر و تقبیح نمودند و موقتاً او را رسوا و بدنام کردند.

بعد از ششماه، محمدعلی شاه مجدداً تصمیم به قلع و قمع نهضت پارلمانتار یسم و تخریب مجلس کرد. در این زمان، میرزاهاشم، میرزا حسن مجتهد و ملتزمینش به تبریز مراجعت و کلیه آخوندهای تبریز را بطرف استبداد طلبان تبلیغ و متمایل کردند و سپس نهضتی بنام «انجمن اسلامی» تشکیل دادند. انجمن مذکور بلافاصله پس از تشکیل، اعلامیه‌هایی مبنی بر وجوب «جهاد» صادر و اعلام داشت چون رافضین بعنوان طرفداری از قانون اساسی و پارلمانتار یسم در صدد نابودی اسلام هستند، بر همه مسلمانان واجب است که بمنظور دفاع از دین خود برای جهاد آماده شوند.^{۱۲۸} انجمن دیگری نیز بنام «انجمن آل محمد» بوسیله و به رهبری آقا ابوالقاسم طباطبایی فرزند یکی از مجتهدین مشروطه طلب تشکیل و شعار خود را «آل محمد مشروطه نمیخواهد» اعلام داشت. پس از تشکیل انجمن مذکور، شیخ فضل اله نوری بلافاصله حمایت خود را از آن اعلام کرد.^{۱۲۹}

در این لحظه که محمدعلی شاه با تصمیم قاطع در صدد ریشه کن کردن مشروطه طلبان و تخریب مجلس شورای ملی برآمده بود، از میرزا ابوطالب زنجانی خواست بوسیله استخاره تعیین کند که آیا حمله به مجلس و نابود کردن آن صلاح است یا نه. میرزا ابوطالب زنجانی در این باره به استخاره پرداخت و نتیجه استخاره را به این شرح به محمدعلی

۱۲۶- فتح تهران، تالیف دکتر عبدالحسین نوایی (تهران: انتشارات بابک، ۱۹۷۸)، صفحه ۱۲

۱۲۷- خاطرات و خطرات، تالیف مخبر السلطنه هدایت، صفحه ۱۶۳

۱۲۸- تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تالیف و یجاویه، صفحات ۲۳-۲۰

۱۲۹- تاریخ معاصر با حیات یحیی، تالیف دولت آبادی، جلد دوم: صفحات ۲۶۱-۲۶۰

شاه اعلام داشت: «در این باره اقدام جائز و اگر چه ممکن است در بدو امر ناراحتی ها و آشوبهایی بطور موقت بوجود آید، ولی پیروزی نهایی حتم و مسلم است.»^{۱۳۰} با اطلاع از نتیجه استخاره مذکور، محمد علی شاه روز ۲۳ جمادی الاول سال ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بست.

در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ کتابی بوسیله ناظم الاسلام کرمانی یکی از روحانیون متعصب و از طرفداران سرسخت پارلمان‌تار یسم برشته تحریر درآمده است که ذکر اختلاف متون آن در قسمت های اول و دوم جالب توجه خاص و بلکه حیرت انگیز نظر میرسد. به این شرح که در قسمت اول کتاب که در ماه ربیع الاول ۱۳۲۵ برشته تحریر درآمده، مولف دم از آزادیخواهی و طرفداری از قانون اساسی میزند، اما در این زمان تالیف کتاب مذکور متوقف و در ماه جمادی الثانی سال ۱۳۲۶ اندک زمانی قبل از به توپ بستن مجلس، مولف به نوشتن قسمت دوم کتاب میپردازد. در قسمت دوم کتاب ناظم الاسلام کرمانی، شور طرفداری از پارلمان‌تار یسم را در شرح مطالب بکلی از دست داده و از نهضت آزادیخواهی بعنوان یک ایدئولوژی غیر لازم و هرج و مرج طلب نام میبرد که بوسیله تحصیل کرده های نامسلمان پایه گذاری شده و هدفش برهم زدن نظام اجتماعی و ایجاد آشوب و ناامنی و هرج و مرج است. در این زمان ناظم الاسلام کرمانی بطور صریح اظهار عقیده کرده است که قریباً امام غایب ظهور خواهد کرد.^{۱۳۱} ناظم الاسلام کرمانی از جمادی الثانی سال ۱۳۴۶ به بعد بکرات در کتاب مذکور مینویسد: «مشروطه در جامعه مسلمان ایران نمیتواند جایی داشته باشد و همه افراد مردم با مشروطیت مخالف بوده و نسبت به آن بدبین هستند.»^{۱۳۲}

در نیمه جمادی الثانی ۱۳۲۷ در حالیکه امام جمعه های تهران و خوی در کنار محمد علی شاه قرار گرفته بودند، وی اعلام داشت که مجلس را بمناسبت نگهداری اسلام

۱۳۰- چند استخاره از محمد علی شاه با جوابهای آنها، تالیف توکلی، جلد پنجم: شماره های

۹ و ۸، ۱۳۲۸ شمسی، صفحه ۵۷

۱۳۱- الامام الظهور، تالیف ناظم الاسلام کرمانی (تهران ۱۳۲۹ هجری قمری). ناظم الاسلام

باشیخ فضل اله نوری مخالف و باسید محمد طباطبایی دوست و صمیمی بود. در زمان استبداد صغیر او به

عبد القاسم طباطبایی که از مخالفان بنام مشروطیت است، پیوست.

۱۳۲- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم: صفحات ۱۶۴-۱۶۱

تعطیل کرده و در زمان مناسب، مجدداً آنرا خواهد گشود. ناظم الاسلام کرمانی با توجه به مشی فکری اش در این زمان نوشته است که این اقدام ناصواب بوده و شاه نباید دست به چنین عملی میزد. ۱۳۳ اما در شوال سال ۱۳۲۶ نویسنده از اقدام محمدعلی شاه در به توپ بستن مجلس طرفداری و مینویسد در شهر تهران که ۳۰۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد، بزحمت میتوان تعداد ۱۰۰۰۰ نفر طرفدار مشروطه پیدا کرد. ۱۳۴

در جمادی الثانی ۱۳۲۶، شاه کالسکه سلطنتی اش را فرستاد که شیخ فضل اله نوری را به قصر سلطنتی بیاورد. نوری با جلال و شکوه خاصی وارد قصر محمدعلی شاه شد و اعلام داشت که بجای مشروطیت باید «مشروطه مشروعه» و یک مجلس محدود بوجود آمده و از ایجاد هرج و مرج جلوگیری شود. ۱۳۵

پرسش شایان بحثی که در اینجا پیش میآید آنست که در حالیکه مجتهدان درجه اول و از جمله شیخ فضل اله نوری برای نابود کردن نهضت مشروطه با محمدعلی شاه و دستگاه فاسدش دست اتحاد در یکدیگر قفل کرده و متحداً از تمام امکانات خود برای جلوگیری از حکومت قانون اساسی تلاش میکردند، چگونه است که رژیم آیت اله خمینی نه تنها نسبت به کلیه سلاطین ایران بلکه نسبت به کلمه «شاه» اینگونه تنفر و معاندت میورزد و دستور میدهد کلمه «شاه» و کلیه مشتقات آن از فرهنگ ایران حذف و حتی اقدام بسوزانیدن شاهنامه فردوسی میکند. این پرسش مخصوصاً هنگامی جلب توجه میکند که میبینیم آیت اله العظمی خمینی، بکرات در سخنان خود شخصیت شیخ فضل اله نوری را که تاریخ از او بنام مرتجعترین افراد خائن به ملت یاد کرده ستایش میکند، برای اولین مرتبه به او آیت اله بهشتی عنوان «شهید مظلوم» میدهد و اقدامات ضد ملی شیخ فضل اله نوری را در مخالفت با ایجاد مشروطیت تأیید میکند. مجله «کاوه» چاپ مونیخ از قول حجت الاسلام سید مهدی شریفی، همشاگردی آیت اله خمینی مینویسد: «روح اله خمینی شیفته شیخ فضل اله نوری که با بانو هاجر مادرش نسبت خانوادگی داشت، بود. روح اله خمینی تعریف میکرد، پدرش راد هقانان خمین به بهانه بریدن آب از کشتزارهایشان کشتند. پس از قتل شیخ فضل اله نوری بانو هاجر برایش مراسم سوگواری

۱۳۳- مأخذ بالا، صفحه ۱۶۶

۱۳۴- مأخذ بالا، صفحات ۲۳۸-۲۳۶

۱۳۵- مأخذ بالا، صفحات ۲۳۸-۲۳۶

برگزار کرد و تا موقعی که درگذشت (۱۳۳۶ هجری قمری) همه ساله این مراسم در منزلشان برپا میشد. حجت الاسلام سید مهدی شریفی اظهار میداشت که حتی شیخ مهدی پسر شیخ فضل اله نوری جسد پدرش را بخاطر خیانت‌هایی که کرده بود تحویل نگرفت و لذا بانو هاجر، مادر آقای خمینی، آنرا تحویل گرفت و در زمینی در جوار مرقد حضرت معصومه اورادفن کرد و برایش بطور مفصل مراسم سوم، هفتم و چهلم برگزار کرد. موقعی که خمینی در قم تحصیل و زندگی میکرد، هر ماه بیدار شیخ فضل اله نوری میرفت. «۱۳۶»

بهر حال، پاسخ پرسش مورد نظر را باید در سیاست کشورداری آیت اله خمینی پیدا کرد. ایشان بکرات نسبت به ایران، ایرانی، ناسیونالیسم ایرانی، ملیت و جغرافیای ایران روی تنفر نشان داده و از اسلام و مصالح اسلام سخن رانده اند

ولی موضوع آنست که برای

آخوندها، اسلام بغیر از تامین منافع طبقاتی و شخصی آنها مفهوم دیگری ندارد. مگر نبود که آیت اله خمینی قبل از سقوط رژیم شاه، بطور یکه قبلاً ذکر شد، در هنگام اقامت در پاریس بکرات اظهار داشت که ما روحانیون داعیه حکومت و شور دخالت در سیاست نداریم و پس از سقوط شاه دولت بدست سیاستمداران که صلاحیت حکومت داشته باشند سپرده خواهد شد و روحانیون به وظایف مذهبی خود اشتغال خواهند ورزید. اما اکنون میبینیم که ریاست به اصطلاح جمهوری کشور را نیز یک آخوند در دست گرفته و آخوندها در تمام شئون سیاسی، اجتماعی، اداری و نظامی کشور رخنه کرده و میزهای صدارت، وکالت، ریاست قضاوت و مدیریت جانشین منبرهای مساجد شده اند.

دروغ و دروغ‌گویی از هیچ طبقه و صنفی در فرهنگ ملت‌ها بعید بنظر نمیرسد، ولی فرض است که روحانیون کلیه ادیان مختلف، مخصوصاً دین اسلام که ما پیامبرش را خاتم النبیین و دینش را اشرف و برحق‌ترین ادیان میدانیم، قدس روحانیت خود را حذف کرده و خویشتن را از دروغ‌گویی، نیرنگ و خدعه و مخصوصاً عوام‌فریبی برکنار دارند، ولی وای بر ما ایرانیان که روحانیونمان با این آزمایش ننگین داغ سیاه به ایمان ما زدند. هر چه بگنند نمکش میزنند وای بوقتی که بگنند نمک و یا به اصطلاح خود طلاب علوم دینی «اذا فسد العالم، فسد العالم».

علی ایها الحال، روز بعد از اینکه محمد علی شاه و شیخ فضل اله نوری در مقر سلطنتی

بایکدیگر در باره ایجاد «مشروطه مشروعه» بجای مشروطیت و بوجود آوردن یک مجلس محدود برای جلوگیری از هرج و مرج توافق کردند، یعنی در ماه جمادی الثانی ۱۳۲۶ که شیخ فضل اله مبارزه ضد پارلمان‌تار یسمش را در اوج موفقیت میدید، اعلامیه ای صادر و کلیه روزنامه نویس ها را ضد دین قلمداد کرد و آنها را تکفیر نمود. ۱۳۷ در اواسط ماه رجب ، وی همچنین به تکفیر مرعجی از مشروطه طلبان ساکن نجف ۱۳۸ پرداخت و در ذیقعه ۱۳۲۷ تکفیر قبلی اش را نسبت به آخوند خراسانی تکرار کرد. ۱۳۹

در ماه شوال ۱۳۲۶ ، نوری صراحتاً «حکومت مشروعه» ای را که از آن دم میزد و میخواست بجای حکومت پارلمان‌تار یسم بوجود آید، مورد تفسیر قرارداد. یک هفته بعد از تار یخی که محمد علی شاه برای گشایش مجلس تعیین کرده بود (۱۹ شوال ۱۳۲۶)، وی بر اساس اینکه نوری در اعلامیه اش، قانون اساسی را مخالف اسلام قلمداد کرده و انتخابات مجلس را منافی با مقررات شرع اسلام دانسته است، قول خود را مسترد و از گشایش مجلس انصراف حاصل کرد. ۱۴۰ سپس شیخ فضل اله نوری که بوسیله امام جمعه تهران و عنداللزوم نیز از طرف سیدریحان اله حمایت میشد، در شوال ۱۳۲۶ تلگرامهایی به ایالات مخابره و اعلام داشت که بجای «مجلس شورای ملی» مجلسی بنام «مجلس دارالشورای کبرا» با ۵۰ عضو (که البته همه اعضای آن دست چین شده بودند) گشایش خواهد یافت. ۱۴۱

موفقیت مرتجعانه شیخ فضل اله نوری در تضعیف پارلمان‌تار یسم و مشروطیت نه تنها عوامل ملی و آزادیخواه ایرانی را بشدت برآشفته، بلکه در بین گروهی از مجتهدین درجه اول نیز مقاومت ها و ناراحتی هایی ایجاد کرد. همزمان با سرخوردگی مجتهدین درجه اول از اقدامات ضد آزادیخواهی نوری، «انقلاب جوانان ترک» موج تازه ای از احساسات آزادیخواهانه در ایران بوجود آورد و مجموع این عوامل نیروی تازه ای برای مبارزه با استبداد

۱۳۷- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم: صفحه ۱۷۰

۱۳۸- مأخذ بالا، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، صفحه ۱۸۳

۱۳۹- مأخذ بالا، صفحه ۲۷۴

۱۴۰- مأخذ بالا، صفحات ۲۴۲-۲۴۱

۱۴۱- خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، تالیف ظهیرالدوله، تنظیم از افشار (تهران: جیبی،

درآزادبخواهان و طرفداران ایرانی قانون اساسی در اسلامبول و نجف ایجاد نمود. در ذی‌قعدة سال ۱۳۲۶، صدرالعلماء وافجه ای از مجتهدین معروف تهران تحت تاثیر موج تازه ای که در اسلامبول و نجف بمنظور مبارزه با استبداد از طرف ایرانیان آزادبخوا ایجاد شده بود، به سفارت عثمانی پناهنده و در آنجا تحصن اختیار کردند. نکته بسیار جالبی که در این زمان در تهران اتفاق افتاد، تحصن سیدعلی آقازیدی در حرم حضرت عبدالعظیم بود. شرح موضوع بدین‌نقراست که سیدعلی آقازیدی در تظاهرات ننگین توپخانه شرکت کرده و بدین‌مناسبت محمدعلی شاه قول داده بود، بوی مبلغ معینی پول پرداخت کند، ولی چون هنوز تا آن زمان محمدعلی شاه قرض خود را بابت خدماتی که سیدعلی آقازیدی در تظاهرات توپخانه کرده بود، بوی نپرداخته بود، نامبرده علم مخالفت بر ضد شاه برافراشت و وی نیز در حرم عبدالعظیم بست نشست. ۱۴۲

شیخ فضل‌اله نوری بلافاصله در صدد جلوگیری از موج تازه مخالفتی که بر ضد سیستم مشروعه پیشنهادی اش آغاز شده بود برآمد و قول داد تا جان در بدن دارد، با ایجاد مشروطیت و حکومت پارلمانتار یسم مخالفت و از تحقق آن جلوگیری خواهد کرد. اقدامات و فعالیت های او در این زمینه واقعا قاطع و موثر بود و بعلاوه چون خود او آخوند و جزء طبقه روحانیون بشمار میرفت، میدانست با چه شیوه و تدبیری با افراد طبقه روحانی عمل و آنها را به مشی فکری خود راغب سازد. بدین ترتیب، شیخ فضل‌اله نوری در این گیر و دار مجدداً فعالیت های همه جانبه ای بر ضد موج تازه مشروطه طلبی آغاز و بطور یکه ناظم الاسلام کرمانی مینویسد، موفق شد وضع را بکلی به نفع محمدعلی شاه و ضد پارلمانتاریست ها و به ضرر مشروطه طلبان تغییر دهد. ۱۴۳ اما البته باید توجه داشت که موفقیت شیخ فضل‌اله نوری در پیشگیری از رشد تازه نهضت مشروطه طلبان کوتاه مدت بود، زیرا در این زمان اوضاع و احوال خاصی بنفع آزادبخواهان ایجاد شده بود که کنترل آنها از دست نوری خارج بود.

در ماه ذی‌قعدة ۱۳۲۷ نهضت مشروطه طلبی در ایران به اوج خود رسید، اوضاع بشدت آشفته شد و نوری از توطئه قتلی که بر ضد وی تدارک شده بود، جان سالم بدر برد، اما بشدت زخمی شد. در رشت و مشهد نیز مبارزات آزادبخواهی مشروطه طلبان اوج گرفت و این دوشهر تقریباً از کنترل حکومت مستبد شاه خارج و اصفهان بدست بختیار بیهای طرفدار

مشروطیت سقوط کرد. در نتیجه اوضاع و احوال مذکور، روحانیون طرفدار قانون اساسی مقیم در نجف، اعلامیه ای صادر و ضمن آن به پیروان خود اعلام داشتند که از پرداخت مالیات به دولت خودداری کنند.^{۱۴۴} این موضوع مورد مخالفت سید کاظم یزدی که از مخالفان سرسخت مشروطیت بود قرار گرفت و وی به مردم توصیه کرد به آن وقعی نگذارند. اما چون نفع سیاسی و مادی مردم هر دو در اجرای اعلامیه نجف بود، طبعاً توصیه سید کاظم یزدی رار کردند.

هنگامی که مبارزات آزادیخواهی و ضد استبداد در تهران و ایالات به درجه غیر قابل کنترل رسید و تقریباً کلیه طبقات مردم را علیه رجم مخالفت روحانیون، در بر گرفت، گروهی از روحانیون که تشخیص دادند قادر به کنترل اوضاع و احوال نیستند، بلافاصله چهره خود را تغییر و به طرفداری از مشروطه طلبان و آزادیخواهان برخاستند.

شرح موضوع بدین قرار است که قبلاً آقا ابوالقاسم طباطبایی موافقت کرده بود، درازای دریافت مبلغ معینی پول نقد، با صدر العلماء تماس حاصل کرده و وی را قانع سازد که از تحصن سفارت عثمانی در تهران خارج شود، ولی در ذی قعدة ۱۳۲۷ در نتیجه پیش آمد اوضاع و احوال تازه ای که حاکی از افق موفقیت آزادیخواهان بود، از این کار منصرف و اگر چه مبلغی بمراتب بیش از آنچه که خود برای انجام این امر تقاضا کرده بود، بوی پیشنهاد شد، ولی نامبرده از انجام این ماموریت خودداری ورزید.

اما تغییر قطعی و اساسی در موضع مشروطه خواهان و استبداد طلبان و مبارزات آنها بر ضد یکدیگر در ماههای صفر و ربیع الاول سال ۱۳۲۷ بظهور رسید. بدین شرح که در این زمان، آقا ابوالقاسم طباطبایی به سعدالدوله، نخست وزیر وقت اعلام داشت که مردم تصمیم گرفته اند سیستم مشروطیت و پارلمانتاریسم را مجدداً زنده کنند و هر نوع کوششی در راه مخالفت با خواست های مردم و خنثی کردن اهداف ملی آنها بیفایده است.^{۱۴۵} تغییر وضع نیروهای آزادیخواهان و استبداد طلبان و موفقیت مشروطه طلبان بر مرتجعین استبداد طلب در این زمان همچنین باعث شد که سید ریحان اله که نزدیکترین همکار شیخ فضل اله نوری در مخالفت با آزادیخواهان مشروطه طلب بشمار میرفت و زیر تلگرامهای او را امضاء

۱۴۴- خاطرات فرید، تالیف فرید الملک همدانی، صفحه ۳۱۱

۱۴۵- تاریخ بیداری ایرانیان، تالیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم: صفحه ۳۰۶

میکرد، در ماه ربیع الاول سال ۱۳۲۷ بطور ناگهانی به حرم حضرت عبدالعظیم وارد و به روحانیونی که در حرم مذکور بست نشسته بودند پیوندد. سپس بمنظور پاک کردن چهره سیاسی خود از داغ ننگی که قبلاً بعلت همکاری با شیخ فضل اله نوری به آن زده شده بود، فتوایی صادر و از مجلس طرفداری کرد. میرزا مصطفی آشتیانی نیز به تابعیت از آخوندهایی که چهره خود را تغییر و به طرفداری از مشروطه طلبان پرداخته بودند وارد حرم حضرت عبدالعظیم شد و در آنجا تحصن اختیار کرد. یکی از فرزندان نوری بنام شیخ مهدی که از مشروطه طلبان حمایت میکرد، بطور علنی اقدامات پدرش را در مخالفت با آزادیخواهان تقبیح کرد و نوری که تمام وجودش به ننگ و رسوایی کشیده شده و اقدامات مذبحخانه اش در مخالفت با مشروطیت به بن بست رسیده بود، اعلام داشت که ریختن خون میرزا مصطفی آشتیانی بعلت بست نشستن در حرم حضرت عبدالعظیم مباح و بدینوسیله دستور قتل و یرا صادر نمود.

در ربیع الثانی ۱۳۲۷ کار بجایی رسید که امام جمعه تهران نیز به پیروی از محمد علی شاه موافقت خود را بانهضت مشروطه خواهی اعلام داشتند. به دنبال اقدام مذکور، حکم اخراج شیخ فضل اله نوری از تهران بوسیله شاه صادر، اما بمورد اجرا در نیامد و لغو گردید. بنا به نوشته ناظم الاسلام کرمانی، در این زمان تنها گروهی از مردم بی اطلاع و ملامهای احمق به مخالفت با پارلمان تار یسم و مشروطیت ادامه میدادند.^{۱۴۶}

در ماه جمادی الاول ۱۳۲۷ محمد علی شاه در زمانی که خیلی دیر شده بود، به طرفداران قانون اساسی تسلیم — و علیرغم نیات شیخ فضل اله نوری — قول داد که طرح شیخ فضل اله نوری را مبنی بر ایجاد یک شبه مجلس با وظایف و اختیارات محدود زیر پا بگذارد و با ایجاد یک پارلمان بمفهوم واقعی موافقت کند.^{۱۴۷}

در ۲۷ ماه جمادی الثانی ۱۳۲۷، محمد علی شاه که واقعیت چهره ضد مردمی خود را بخوبی در جریان انقلاب مشروطیت نشان داده بود از سلطنت خلع گردید.

پس از پیروزی آزادیخواهان و گشایش مجلس شورای ملی، ملامهای ضد مشروطیت یا خود را مخفی کردند و یا به آخوندهای طرفدار مشروطیت و یا آن گروه از ملامهایی که فرصت شناسی کرده و چهره سیاسی خود را در موقع مناسب تغییر داده بودند پناهنده

و در منازل آنها پنهان گردیدند.^{۱۴۸} میرزا مسعود، شیخ الاسلام قزوین، حاج خمایی مجتهد رشت و پیروانش، شیخ احمد فومنی و بحرالعلمای رشتی بوسیله مشروطه خواهان دستگیر و به قتل رسیدند. میرزاهاشم، مجتهد تبریز دستگیر و اعدام شد.

«ادوارد برون» مینویسد، هنگام اعدام میرزاهاشم، مبلغ ۱۰۰۰ پوند پول نقد از جیب های وی کشف شد که دولت آنرا ضبط کرد.^{۱۴۹} اگر این مبلغ به تومان محاسبه شود، در حدود ۳۰۰۰۰ تومان خواهد شد که داشتن ۳۰۰۰۰ تومان پول نقد در آن زمان یعنی در حدود ۷۰ سال پیش بسیار قابل توجه است. کسروی نیز مینویسد میرزاهاشم، مجتهد تبریز صندوق اعانه ای را که در اختیارش بود، مال شخصی میپنداشت، با کنسول روس محرمانه ملاقات میکرد، خود به تنهایی بدیدن ولیعهد میرفت و با او گفتگو مینمود و در برابر گرفتن پول از ولیعهد به او قول داده بود که جنبش مشروطیت را خاموش سازد.^{۱۵۰} هنگامی که به گفته های کسروی در باره این مجتهد توجه میکنیم، داشتن مبلغ ۳۰۰۰۰ تومان پول نقد در جیب های وی، عجیب بنظر نمیآید.

ملاقربانعلی، مجتهد زنجان نیز دستگیر و بمناسبت کبر سن، موافقت شد از زنجان تبعید شود، ولی نامبرده در راه زنجان به محل تبعید در گذشت. شیخ فضل اله نوری نیز دستگیر و پس از محاکمه در رجب سال ۱۳۲۷ بدار مجازات آویخته شد.^{۱۵۱}

ادامه دارد

در بخش ۶ بطور کامل به محاکمه و اعدام شیخ فضل اله نوری خواهیم پرداخت.

148- Brown, *The Persian Revolution*, pp. 407-8.

۱۴۹- مأخذ بالا، صفحه ۳۳۰

۱۵۰- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحه ۲۳۴

۱۵۱- مأخذ بالا، صفحات ۱۰، ۲۶-۲۵؛ گیلان در جنبش مشروطیت، تالیف محرابی

(تهران: جیبی، ۱۳۵۲)، صفحات ۱۰۴-۱۰۱

دشمن ما کیست ؟ بخش ۶

نوشتار های پیوسته از بخش پژوهش های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی
پیام آزادگان.

شرح کامل محاکمه ویدار آویختن یکی از خائن ترین، کثیف ترین و

مرتجع ترین آخوند های شیعه : شیخ فضل الله نوری

این بخش ، برداشتی است از کتاب بازیگران سیاسی از بدو مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

تحقیق و نوشته دکتر مصطفی الموتی رویه های ۲۱۲ تا ۲۲۷

از جمله کسانی که در تاریخ مشروطیت و تنظیم قانون اساسی و همچنین
در بتوپ بستن مجلس شورا یملی نقش مهمی داشته شیخ فضل الله نوری
میباشد که از علمای طراز اول بود که پیشنها دپنج نفر از مجتهدین در
مجلس شورا یملی به توسط او تهیه و در قانون اساسی گنجانیده شد .
هنگام تشکیل نخستین مجلس در کنار آیه الله طباطبائی، آیه الله بهبهانی
جزو علمای طراز اول نشسته بود . بعداً " جزو مشا ورین و نزدیکان محمد
علی شاه قرار گرفت که مورخین درباره او چنین مینویسند :
وقتی محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست شیخ فضل الله همراه عده ای
از تجار و علمای مرتجع بدربار رفت و بشاه تبریک گفت و مشیرو مشار
شاه شد و هر روز با کالسکه سلطنتی بدربار میرفت و یکروز هم در مراجعت
از دربار رفت (کار مشروطه تمام شد و قهوه آنرا هم خوردیم) .
دکتر عبدالهادی حایری در کتاب تحقیقی خود تحت عنوان (تشیع و
مشروطیت در ایران) چنین مینویسد :
پس از یک رشته رویدادهای گوناگون سه مجتهد نامی تهران آشکارا بر ضد
دولت برخاسته و خواستار نوسازی درامور دادگستری شدند . آنان از
پیروان بسیار از جمله دانشجویان مذهبی برخوردار بودند که این
جنبش سرانجام با علام مشروطیت منجر گردید .

چون با ور علماء این بود که مشروطه‌گری با اسلام آشتی پذیرا است. آنها کوشیدند که حکومت مشروطه دمکراسی را با شیوه حکومتی کیش شیعه از نظر تئوری آشتی دهند و بدین ترتیب خواستند به حکومت استبدادی آن زمان که از دید آنها ضدا سلامی بشمار می‌آید پایان بخشند. ولی هنگامیکه شیخ فضل‌الله نوری بخاطر غیراسلامی یافتن مشروطیت برضدا انقلاب شورش کرد در نتیجه دردنیای روحانیت شیعه بر سر مسئله مشروطه‌گری جدائی پدید آمد.

این جدائی سبب بوجود آمدن نشریه‌های ستیزه‌آمیز و سیله‌دوگروه روحانی مخالف یکدیگر گردید.

تفسیر میرزا محمد حسین نائینی بر مشروطیت از همه نوشته‌های دیگر همزمان او در این زمینه منظم‌تر و محکم‌تر است. زیرا تئوری مشروطیت نائینی بویژه از این جهت اهمیت دارد که نماینده اندیشه مشروطه‌گری علماء طراز اول مذهبی است که انقلاب مشروطیت را رهبری میکردند. باور عمومی آگاهان بتاریخ ایران بدرستی آن است که مهمترین نیروی پشتیبان انقلاب مشروطیت همانا علماء بودند. اگر آنان انقلاب را تا نئید نمی‌کردند مسلماً در نطفه خفه میشد.

مسئله تدوین قانون اساسی ایران جنجال فراوانی برانگیخت. بمحض آنکه علماء مخالف مشروطه احساس کردند که از آن پس امکان دارد که قانونی غیر از قرآن و حدیث بشیوه رسمی مورد استناد قرار گیرد و اکنشهای سخت نشان دادند. شیخ فضل‌الله نوری با اشاره به انقلاب مشروطیت نوشت که این (فتنه اکبر) سه مرحله دارد:

نخستین مرحله انقلاب که محدود به شیوه حکومتی بود مورد استقبال تمام قرا گرفت. مرحله دوم با نوشتن قانون اساسی و مسئله آزادی مطبوعات همراه بود. آزادی‌ئی که بدیده شیخ فضل‌الله به نویسندگان اجازه میداد که آنچه میخواهند برضد مذهب، سران مذهب، پیروان مذهب بنویسند. در مرحله سوم مشروطه‌گران متهم شدند که راه ستمگری و آزار نسبت به مخالفان خود پیموده‌اند. از دیدگاه شیخ فضل‌الله مهمترین مسئله همانا

نوشتن و تدوین یک قانون اساسی بود که بنظروى به تنهائى با سه گونه بدعت و نوآوری همراه بود و در نتیجه برضای سلام و حرام میباید شد. آن سه گونه بدعت عبارتند از:

۱- نوشتن یک قانون در برابر قانون اسلام .
۲- وادار کردن شهروندان به پیروی از قانون که وسیله شریعت اسلام آورده نشده است .

۳- کیفردادن شهروندان بخاطر اطاعت نکردن از آن قانون مدون .
نائینی بدون آنکه نامى از شیخ فضل الله ببرد برضد موضع وى در مورد قانون اساسی و مشروطه برمیخیزد و بحث وى را گونه ای (مغالطات) خوانده و آنرا با قرآن برسر نیزه کردن معاویه همسان دانسته است و در رد موضع شیخ فضل الله چنین استدلال کرده است :

قانونگذاری در صورتی در مقابل شارع مقدس دکان باز کردن... یا بدعت و یا... تشریح بشمار آمده مخالف اسلام خواهد بود که فردی یک حکم جزئی یا کلی غیر شرعی را بعنوان حکمی (شرعی و الهی) ارائه کند و آنرا بمرحله اجرا درآورد. ولی اگر کسی چنین نکند هیچگونه بدعت و تشریحی صورت نمیگیرد .

بنظر نائینی بنیادگذاری مشروطیت از آنرو لازم و واجب است که ضامن برقراری نظم و ایجاد محدودیت قدرت و اختیارات حکمران میباشد بنا براین استدلال علماء مخالف مشروطه (مغالطه مغرضانه عامیانه) است .

پیش از آنکه شیخ فضل الله از مشروطه گران جدا شود اصل دوم متمم قانون اساسی را درباره اختیارات علماء نوشت ولی برغم چنین امتیازی که با همت او به علماء داده شد ولی از متمم قانون اساسی ناخشنود بود و اصولی از آنرا ناهم آهنگ با اسلام یافت . در حقیقت شیخ فضل الله بدرستی دریافته بود که مشروطه گری بشیوه ای که برخلاف دستورهای شریعت اسلام است عمل میکند .

نائینی بنیادگذاری یک پارلمان را واجب میدانست در حالی که

شیخ فضل الله با برقراری یک پارلمان انتخابی سخت مخالفت ورزیده و استدلال کرده که رسیدگی به امور مردم از بابت (ولایت) است که در زمان غیبت اما مزمان با فقها و مجتهدین است نه فلان بقال و بزاز .

۲- اعتبار به اکثریت آراء که در نظام مشروطه سا زنده قانون میباشد بنا (به مذهب اما میه غلط است) .

۳- موکل کیست و موکل فیه چیست ؟ اگر قرار است امور شرعی عامه در پارلمان مطرح شود نیازی به وکالت نخواهد بود .

کوتاه سخن آنکه علمای مخالف مشروطه مسئله دخالت افراد غیر مجتهد را در موردی که آنان از اختیارات (حسبه) خواندند صریحا "ممنوع اعلام داشتند .

در حالیکه نا ئینی درباره حکومت اکثریت که مورد مخالفت علماء مخالف مشروطه قرار گرفته مینویسد : رأی اکثریت باید بر رأی اقلیت رجحان داده شود . در حقیقت میتوان گفت میرزا نا ئینی گامهای بلندی در راه سازش و مصالحه و توافق با نوگرائی پیموده است . بدیده وی نظام نو مشروطه از استبداد گرائی فاصله میگیرد و همین تفاوت و امتیاز مشروطه گری کافی است که این نظام را مشروع سازد و استدلالهای مخالف را سست و نا وارد بخواند .

شیخ فضل الله معتقد شده بود که مشروطه گری نمیتواند با اسلام هماهنگ گردد . بهمین جهت آماجگی نداشت که با نهادهای نوسیاسی روی توافق نشان بدهد بمحض اینکه واژه های آزادی و برادری را شنید بر ضد آن برخاست و بانیه و های استبدادی و جناحهای محمدعلیشاه همدستی کرد . اما نا ئینی از آزادی و برابری مورد بحث دمکراسی ، کوشش کرد تا این اصول نور با اسلام آشتی دهد و امیدوار بود که با این نظر رژیم استبدادی نابود شده و اسلام تا اندازه ای مورد حمایت قرار گیرد .

علاقمندان باین بحث میتوانند با صل کتاب مراجعه کنند . فقط از نظر مثبت در تاریخ چند سطری از آن نقل شد .

در تاریخ بیداری ایرانیان چنین نوشته شده است : شیخ فضل الله میگفت

"مشروطیت با مذهب اسلام منافی است." به آیات اعظام از جمله بآخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبداللہ ما زندرانی بد میگفت و اجساد عده ای را که برای مشروطیت مبارزه کرده اند با خفت و خواری از قبر بیرون آورده و استخوانهای آنها را بدستور شیخ در هم شکسته اند.

وقتی محمدعلیشاه در دوران استبداد صغیر برای سرکوبی مردم آذربایجان قوا فرستاده بود و مردم شهرستانها در تلگرافخانه متحصن شده و رهبران بزرگ مذهبی نجف و قم و مشهد از محمدعلیشاه میخواستند از لجاجست دست بردارند، تنها شیخ فضل الله و جمعی از ملاهای مرتجع و نفع طلب بودند که شاه را احاطه کرده نمیگذاشتند و فتاوی مراجع بزرگ دینی را اطاعت کند. عده ای از علماء همراه ۳۰۰ نفر در سفارت عثمانی متحصن شده و عده ای نیز در حضرت عبدالعظیم تحصن اختیار کرده خواستار مشروطیت بودند و شاه هم حاضر بود مشروطیت را بدهد و مجلس را با زکندولی شیخ فضل الله مانع بود. میرزا ابوالقاسم طباطبائی حضور شاه مشرف شده بود. شاه گفته بود من از دادن مشروطیت و باز شدن مجلس حرفی ندارم و تلگراف میکنم که وکلای شهرستانها بیایند ولی مفسدین کارا خراب میکنند و شاه قدری هم از شیخ فضل الله بدگفت و اظهار داشت که این مرد مذهب صحیحی ندارد و مذهب او پول است.

ناظم الاسلام مینویسد: شیخ فضل الله به صدرا عظم گفته بود تلگراف کنید بخراسان که آیه الله سید محمد بهبهانی را بکلالت ببرند تا مردم آرام بگیرند. صدرا عظم گفته بود بلوای خراسان ربطی به آیه الله بهبهانی ندارد زیرا ایشان از خانه خود خارج نمیشوند. شیخ گفته بود بردن او و ولادش بکلالت اسباب ترس مردم میشود و آرام میشوند.

وقتی محمدعلیشاه بسفارت روس پناهنده شد مجاهدین شیخ فضل الله و ملا محمد علی آملی و حاج علی اکبر بروجرودی را دستگیر کرده آنها را از میدان توپخانه عبور دادند که صنیع حضرت را بردار کشیده بودند. این میدان همان محلی است که سال قبل شیخ فضل الله و اتباعش گاه بر منبر رفته و گاه بر توپ سوار شده حکم کرده بود که میرزا عنایت بیچاره

را پاره پاره کردند. فرقی که ا سال با پار سال داشت در این است که آنوقت صنیع حضرت بحکم شیخ فضل الله بی تقصیران را میشکست و ا سال درهما نجا صنیع حضرت را بدا رزده اند .

همکاری شیخ فضل الله نوری با مستبدین موجب شد که مراجع بزرگ تقلید میرزا حسین ، میرزا خلیل ، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی چنین فتوا دادند (چون نوری مغل آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام میباشد) .

ناظم الاسلام مینویسد: دادستان دادگاه یکی از روحانیون معتبر و آزا دیخواه بود که بعلت علاقه با آزا دی و مشروطیت بهیچوجه جنبه روحانیت شیخ را در نظر نگرفت و با کمال شجاعت ادعای نا مه را تنظیم و خواهان مجازات اعدام شد .

شیخ براهیم زنجانی در نجف از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ محمد لاهیجی بود که ادعای نا مه صراحت داشت :

وقتی شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان با حکام ناسخ و منسوخ و ناحق خود و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خاص و عام در ایران بنهایت شدت رسید عموم خلق علاج را بمشروطیت دیدند . مظفرالدین شاه و بعد از او محمد علی شاه مخلوع این استدعای ملت را قبول کرده قانون و عهدنا مه اساسی را اضا کردند و جناب عالی هم با چند نفر از معروفترین علماء در استحکام این اساس دخالت داشته و زیاده از هشت ماه خودتان حاضر مجلس شورا بودید و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شد و با تصحیح شما انجا مگردید . چه شد که ناگهان علم مخالفت بلند کرده جمعی از اشرار را بدور خود جمع کرده و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس بیگناه گردیدید .

اگر این عنوان حرام بود چرا خود ما ه در استحکام آن کوشیدی و اگر حلال و واجب بود چرا با آن شدت مخالفت کردی؟ در حضرت عبدا لعظیم هر مجمع فساد که شد شما رئیس آن بودید . جمعی از اوباش مفتخوار را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج میدادید . اگر از خود میدادید جناب عالی مثل من در عتبات در حال فلاکت بودید . این پول را از کدام

تجارت و صنعت و یا کسب گرد آوردید؟ بچه دلیل درپیش چشم خودت فقرا و ضعفا و ایتم با کمال عسرت معیشت میکردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیاده از عیش با وسعت درچنین مقام با شرار میدادی؟ اگر شما مشروطیت را حرام دانستید و دیدید که عموم علماء و مراجع تقلید عتبات و سایر بلاد جز چند ریاست طلب دنیا پرست همه آنرا واجب دانسته و اقلان نه عشر مردم ایران در طلب آن جان میدادند، بعد از آنکه مقصدار پولها که گرفتید در حضرت عبدا لعظیم بمصرف فساد رسانیدند میدانم چقدر ذخیره کردید؟ زیرا شما تابع اشارات بودید. در واقع میدان توپخانه نمیدانم و چه مأخوذی بچه کثرت بود که آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهران نمودید؟ خود را رئیس اسلام نامیده پامهترو قاطرچی و سایر بان و کلاه نمیدیهای محلات و اشارهم دست شده چادر در میدان زده در حضور مبارک شما این اشار مستانه فریاد (ماچای و پلو خواهیم- مشروطه نمیخواهیم) بلند کرده و همه قسم فحاشی و زالت کردید و چند نفر بیگناه را کشتند و با شاره شما از درخت آویخته چشم مقتول را با خنجر در حضور عالی در آوردند. بعد از آنکه فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبی حاصل نکرد، با دستهای مخفی که هشیاران میدیدند در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و مغشوش کردن ذهن محمد علی میرزا از شهر به باغشاه و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شورا یملی را بدست شاپشال یهودی و صنیع حضرت و مجدالدوله و حاج اسمعیل مغازه و امثال ایشان سرسلسله شما بودید و اکثر دستورات عملها را شما دادید. آیا در شکستن قسم و عهد و توب بستن بخانه ملت و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افترا و بهتان بوکلای مردم بی تقصیر و کشتن آن جمعی بی تقصیر، محمد علی میرزا را مصاب میدانستید یا مخطی... اگر مخطی میدانستید چرا نهی نکردید و اگر قدرت نداشتید چرا مثل ملت علم مخالفت و اعتراض و تحصن بحضرت عبدا لعظیم و جمع کردن مردم جلوگیری از منکر و رفع فساد نکردید؟ پامال کردن اسلحه قورخانه و تقویت فرستادن علیه شهر معتبر ایران تبریز که چند هزار ضعفا و عجزه و اطفال

و نسوان دارد و در خانه خود نشستند هجوم بر کسی نمی کردند بلکه در مقابل زور آنها از خود دفاع میکردند. این فرستادن توپها و امثال رحیم خانها و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان... آیا سلطنت مشروطه عبارت از اینگونه کارهاست و اینها را شرعی و مصاب میدانستید؟

در این استبداد صغیر چه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب حکام و اعطای مناصب گرفتید و چه پولها از مال ملت از دست محمد علی میرزا گرفتید؟ اگر راست بگوئید با یدبیش از صد هزار تومان از میان برده باشید.

تلگرافات و مکتوبات شما را همه در دست دارند که القاء فساد کرده خونها ریخته و خانه ها بربا داده اید و آتش بدودمانها زدید که هنوز دود آن فضا را تیره کرده مگر این مردم بیچاره بشما چه کرده اند. مگر از برکت مال و خدمت ایشان محترم و مکرم و صدر نشین و معبود و مسجود و نافذ الکلمه و صاحب مال و عیش و پارتک نشدید؟ آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟ آیا مجدالدوله - امیربها در - ارشادالدوله را بهتر از مرحوم حاج میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور میکردید؟ چرا خود و امثال خودتان از ملاهای رشوه گیر برای سخت گیری بمردم و اذیت آنها اقدام مینمودید؟ آزا حرف میزدید و هر کجا میرفتید. اما بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر و گفتن حرف منع میکردید. در این سیزده ماه چقدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته و هر نوع اهانت و خواری بمردم کردید؟ شما که خود را از روسای اسلامنا میده و میگوئید نهی از منکر میکردید آیا چرا سایر منکرات را رد نمی کردید؟ آیا این حبسها و زجرها و گوش بریدنها و دهانه توپ گذاردن و مهارت کردن و جریمه ها و رشوه ها و تعرض به مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و شکنجه کردن و داغ نمودن منکرات نیستند؟

شما گفتید مشروطه خواهان واجب القتل است و کافر... آیا تمام رعایای

عثمانی و نه عشرا ایرانی و تمام مسلمانان هند و قفقاز و مصر و آفریقا ، تونس ، الجزایر و ترکستان و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت کوشش میکنند همه کفار و واجبات قتل هستند؟ اینها یک طرف بدین ترین جنایات اینک نقشه قتل و دستگیری رادرمقام حضرت عبدالعظیم کشیدید و شبانه ریختید بیچاره میرزا مصطفی آشتیانی و میرزا غلامحسین و رفیقان ایشان را با موحشترین وضعی بقتل رسانیدید . چرا بالاتر از همه جنایتها طرح و نقشه ریختید که بلاد اسلام را بدست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکمروا سازید . در باطن امر اجانب را دعوت به مملکت کردید و با کمال بشاشت و خرمی اظهار و انتشار دادید که سالدات چنین و قزاق چنان مثل اینک برادران عزیز خود را به میهمانی خوانده اید . تو بزرگوار دو بیست تفنگ گرفته بدست اشار داد و در خانه خود سنگربندی کردی که ملت را بکشی . چرا تو با همداستان معینت و محمد علی میرزا در آخر وقت دعوت نکردی که لامحاله شرف یک دودمان سلطنت را نبرده پناه بدولت اجنبی نبرد لامحاله با ملت معیت کند و یا تسلیم ملت شود . آیا این ملت نجیب گمان داشتی با او محترمانه معامله نکند؟ *

وقتی دادگاه تشکیل شد شیخ ابراهیم زنجانی و سایر اعضای دادگاه از شیخ فضل الله پرسشهایی کردند که بهر یک از سئوالات پاسخ داده شده که قسمتی از آن چنین است :

شیخ ابراهیم زنجانی - جناب شیخ فضل الله شما بر طبق فتوا و حکم حجج اسلام نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده (مفسد فی الارض) هستید و بر طبق قوانین اسلام با شما همان معامله ای را که خداوند راجع به مفسد فی الارض فرموده خواهم کرد شما محکوم به اعدام هستید . . .
 شیخ فضل الله - من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه اجتهادیه و شمس فقا هت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی و عمل نمودم .
 عمیدالسلطان رشتی - شما از بدو مشروطیت با این اساس موافق بودید و قانون اساسی هم که اصول و مقررات مشروطه روی آن استوار است با موافقت

خود شما تهیه و به تصویب رسید و پس از آنهم قانون اساسی تغییر داده نشد که موجب مخالفت شما باشد .

شیخ فضل الله - چند نفر از دشمنان مشروطه بر ضد من تظاهراتی کردند و کار را منحصر بخودشان کرده بودند و میخواستند من در آن راهی نداشته باشم و کناره بروم تا هر چه بخواهند بهره مند گردند و وظیفه من جلوگیری بود .

ابوالفتح زاده - طبق اقرار صریح صنیع حضرت در محکمه ، قتل میرزا مصطفی آشتیانی در حضرت عبدالعظیم بدستور شما انجام یافته .
شیخ فضل الله - مفاخر الملک و مجلل السلطان عامل آن قتل بودند و من کوچکترین اطلاعی از آن نداشتم آنها خود در باغشاه جلسه داشتند . میرزا علی خان دیوسالار - شما با سفیر روس سروسر محرمانه نشستید و سعدالدوله هم حضور داشته است .

شیخ فضل الله - ملاقات من با سفرا مخفی نبوده بلکه علنی بوده و جنبه سیاسی و مشورتی نداشته .

منتصرالدوله - در نامه‌ای که شما بخط خودتان به شیخ الاسلام قزوینی نوشته بودید و در میان نوشتجات او بدست آمده بها و دستور داده بودید که قوائی تهیه کنند و با ملیون بجنگد

شیخ فضل الله - شیخ الاسلام بدرجه‌ای با مشروطه دشمن و مخالف بود که احتیاج به تحریک و تشویق من نبود .

میرزا علی محمدخان - شما جمعی از اوباش را با تفنگهای که از محمد علی شاه بوسیله کامران میرزانا یب السلطنه گرفتید مسلح نموده تا آخر با ملت جنگ کردید و محارب هستید .

شیخ فضل الله - هر مسلمان طبق اصول دین مکلف است که از خود دفاع کند من برای دفاع از خود و بستگانم مدافع بودم نه محارب .
نظام السلطان - بنا به تقاضای شما محمد علی شاه اسماعیل خان سرببی را بدارآویخت .

شیخ فضل الله - من کشتن اسماعیل خان را پس از واقعه مسبوق شدم .

در طی سئوالات دیگری که از شیخ به عمل آمد او اغلب آنها را منکر شد و گفت از اول تا کنون مشروطه خواه بوده و هستم. به او گفته شد پس چرا کتبا مشروطه را تحریم کردید؟ شیخ اول منکر شد و گفت هرگز من مطلبی که بر علیه مشروطیت باشد ننوشته‌ام. در اینجا عین تحریم نامه را در مقابل روی او قرار دادند و توضیح خواستند. شیخ فضل الله که قبلاً چنان نوشته‌ای را انکار کرده بود در این موقع از ادای پاسخ در ماند و بعد گفت دیگران این نوشته را مهر کردند من هم ز ترس شاه مهر کردم. سرانجام اعضاء دادگاه به او ثابت کردند که خود او باعث موسس و موثرترین عاملی بوده که عالم را "و عا مدا" آن نوشته را صادر کرده است. بعد از آن دادستان دادگاه متن ادعای نامیه را به تعبیر آروز (ورقه الزامیه) را بدست گرفت و شروع بخواندن کرد و در تمام مدت قرائت ادعای نامیه شیخ سرش را به عصا تکیه داده با آنها ماتش گوش میداد.

*

کسانی که شیخ فضل الله را محاکمه کردند عبارت بودند از شیخ ابراهیم زنجانی - نظام السلطان - منتصر الدوله - میرزا محمد مدیر روزنامه نجات - وحید الملک شیبانی - جعفر قلیخان استانبولی - سالار فاتح، یمین نظام - میرزا علی محمد خان عمید السلطان - نصر الله خان خلعتبری - اعتلا الملک - سید محمد امزاده - جعفر قلی خان بختیاری - احمد خان مجاهد - میرزا محمد مجاهد.

در نشریات مختلف هست که روز ۱۳ رجب ۱۳۲۷ قمری شیخ فضل الله نوری را برای اعدام بمیدان توپخانه آوردند. وقتی بیای دار رسید عده‌ای از تجار آنجا ایستاده بودند که شیخ خطاب به آنها گفت (ما رفتیم خدا حافظ) آنها دسته جمعی فریاد زدند. بدرک اسفل ...

در پای چوبه دار گفت (خدا یا تو خودت شاه باش که همه آنچه را باید بگویم با من مردم گفتم. خدا یا تو خودت شاه باش که من برای این مردم قسم بقرآن خوردم ولی آنها گفتند قوطی سیگار بود. خدا یا تو خودت شاه باش که در این دم آخربا زهم با من مردم میگویم که موسسین این

اساس لامذهبینی هستند که مردم را فریب داده اند. این مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بما ندپیش رسول اکرم).

وقتی بشیخ گفته شد (شما محکوم با عدا م هستید) گفت نه من مرتجع بوده ام نه سید محمد و سید عبدالله مشروطه خواه فقط محض این بود که میخواستند مرا خوا رکنند و بکنا ر بزنند که زدند و در نزد من و آنها موضوع ارتجاع و مشروطیت در میان نبود.

وقتی یکنفر از مجاهدین خواست شیخ را بدار بزند. عما مه را از سرش برداشت و طناب داری را به گردنش انداخت. شیخ با دودست طناب را گرفت چون فکر کردند که میخواهد حرفی بزند، قدری طناب را شل کردند شیخ گفت (اگر با رگران بودیم رفتیم - اگر نا مهربان بودیم رفتیم) بدون ترس و وا همه گفت چرا معطل هستید کار خود را بکنید. آنگاه طناب داری را کشیدند. چند دقیقه دست و پا زد و جان بجان آفرین تسلیم نمود. در تاریخ بیداری ایرانیا نوشته شده که شیخ فضل الله بدار زده شد و عالمی را آسوده ساخت.

میدان توپخانه که مملو بود از تماشاچیان ا حدی به حالت ا وترحم نکرده همه از ا وبد میگفتند. این نبود مگر جزای اعمالش.

یکی میگفت فلان حکم را درباره من کرد فلان قدر پول را گرفت. دیگری میگفت پسر مرا تلف کرد. باری همه مردم در فرح و سرور و از کشتن ا و اظها رمسرت و خوشحالی میکردند. اول شب نعش ا و را پائین آورده تسلیم ورش ا و نمودند ا حدی متعرض لباس و ردای ا و نشد. فقط عما مه ا و را که قیمتی هم نداشت از سرش برداشتند. نوشته اند آقا شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله در پای داری حضور داشته وقتل پدر مستبدش را با اظهار خوشحالی و کف زدن تا ئید کرده.

(شیخ مهدی پدر دکتر کیا نوری دبیر کل حزب توده میباش که ا کنون در زندان خمینی است که خیلی از قتلها و ترورها را با و نسبت میدهند) شیخ مهدی نیز بعداً در تهران ترور شد که طرفداران شیخ فضل الله گفتند به تیرغیب گرفتار شده است.

* * *

در تمام دوران مشروطیت از شیخ فضل الله نوری بعنوان یک مستبد و دشمن مشروطه نام برده میشد و هیچیک از مقامات و نشریات از او حمایتی نکردند. پس از سقوط رژیم وقتی زمان ما مورکشور بدست ملاها افتاد از شیخ فضل الله هم تجلیل شد. حتی عکس او را روی تمبر مملکت گذاشتند. البته رژیم می که عکس خا لدا سلامبولی (قاتل انور سادات) و نواب صفوی (رهبر تروریستهای فدا ثیان اسلام) و امثالهم را روی تمبرهای مملکت میگذارد دیگر تعجبی ندارد که یک نفر هم ریش و هم لباس و هم شکل خود را که او هم در جاهای آنها داشته فراموش کند. بهمین جهت در نشریات خود در بارها و چنین نوشته اند.

ضیاء الدین دری مینویسد: سفیر روس بحاج شیخ فضل الله پیغام داد که جان شما در خطر است بسفارت روس پناه بیاورید. اگر نمی آئید اجازة بدهید پرچم روس را بالای خانه شما در اهتزاز در آوریم. شیخ فضل الله گفت (برای حفظ جانم بکفر پناه نمیآورم) وقتی این خبر به سفیر عثمانی رسید پیغام داد که به سفارت عثمانی بیاورید یا اجازة بدهید پرچم عثمانی را بالای خانهتان برافرازیم. شیخ فضل الله تشکر کرد و بدوستانش گفت (یک عمر نان علی را خورده ام در این آخر عمر نمیخواهم نان عمر را خورده باشم).

باستانی پاریزی مینویسد: شیخ فضل الله نوری تعهد کرده بود که با مشروطه سازگاری کند بهمین جهت میرزا سید عبدالله بهبهانی از او کتاب حمایت کرد ولی بعد از توپ بستن مجلس اطرافیان او را میگویند خود را بجای امنی برسان. میگویند من ابتدا طرفدار مشروطه بودم. دولتیان طرف مرا گرفتند و مرا بزاز و به حضرت عبدالعظیم بردند و مرا آلوده کردند. بکلی طرفدار شاه معرفی شدم. در باطن هم چون اساس مشروطه را از منبع غیر اسلامی میدانم بی میل نبودم که محمد علی شاه پیش ببرد ولی کار با اینها کشید. اگر بخارج بروم مخالفین بمن صدمه خواهند زد. با سفارت عثمانی مذاکره کردم که در آنجا متحصن شوم شاژدها فرآورد کرد. در سفارت خانه های فرنگ هم ننگ دارم. برای من



مرگ از این تحصن خوشتر است .

در حالیکه روز بتوپ بستن مجلس میگفت (السا عه ا زبا غشاه میا یم .
فاتحه مشروطه را خواندیم و قهوه آنرا هم خوردیم .)

علی دوانی در کتاب نهضت روحا نیت چنین مینویسد :

وقتی حاج شیخ فضل الله نوری را بداد رز دند جنازه را آوردند در حیات
نظمیه مدیر نظام میگویند جماعت کثیری ریختند آنجا . مثل مور و ملخ
از سر و کول هم با لامیرفتند . همه میخواستند بجنازه لگد بزنند . خونابه
از سر و صورت و روی و دماغش و همچنین از محاسن او سرازیر بود . یکدفعه
یکی از سران مجاهدین رسید و دگمه های شلوارش را باز کرد و شرشاشید
بسر و صورت آقا . . . بعداً "جنازه را بردند و لخت و لخت فقط بایک شلوار
کنار دیوار غربی حیات انداختند . سپس بستگان شیخ رفتند جنازه
را تحویل گرفته در صحن حضرت معصومه بخاک سپردند .

*

در نشریه ای خواندم : در استبداد صغیر کریم دوا تکر عضو کمیته مجازات
تیری بسوی شیخ فضل الله نوری رها کرد ولی اصابت نکرد . یکی از
روزنامه های آنروز این شعر را منتشر ساخت :

شنیده ام که به ما تحت شیخ تیر زدند

نکوز دند حریفان اگر چه دیر زدند

در تاریخ بیداری ایرانیان خواندم که میرزا مهدی پسر آقا شیخ
فضل الله نوری با ۵ نفر از طلاب بطرفداری از مشروطه خواهان بحضرت
عبدالعظیم مهاجرت کردند تا باعث ضعف پدرش و امام جمعه تهران گردد .
مردی از هدوب فضل بود . در محله سنگلج نفوذ فراوانی داشت . آزارش
به احدی نرسیده بود .

از فرخ دین پارسا (پدرخانم دکتر پارسای) در تواریخ نقل شده که روز
 اعدا م‌شیخ فضل‌الله‌نوری جزو صاحب‌منصبان ژاندارمری در میدان سپه
 بوده که گفته است وقتی شیخ فضل‌الله‌پسر ارشد خود میرزا مهدی را دید
 نا را حتی فراوانی با و دست داد و من هم عرق سردی بر پیشانی من نشست.
 برای من دیسیپلین نظامی مانع هر عملی جز اشک چشم بود. وقتی طناب
 دار با لارفت هورای می‌زمامهدی بیش از هر کس دیگر بگوش می‌رسید و با
 فریادشادی او روح از بدن شیخ فضل‌الله خارج شد. x x x
 شیخ فضل‌الله‌نوری که روزی بعلت همکاری با آزا دیخواهان مورد
 احترام خاص بود وقتی خود را بدا من محمدعلیشاه قلندرو دیکتاتور
 انداخت بروزی افتاد که حتی جنازه اش موردا هانت مجاهدین قرار
 گرفت و مسلماً اگر زنده بود چنین میگفت :

کس در کف ایام چو من خوانرباد

محنت زده و غریب و غمخوار مباد

نه روزونه روزگارونه یا رونهدل

کافر بچنین روز گرفتار مباد

سید اشرف حسینی مدیر روزنامه نسیم شمال درباره شیخ فضل‌الله
 شعری سروده که چند بیت آن چنین است :

دشمن فرقه‌ا حرار منم	قاتل زمره احرار منم
شیخ فضل‌الله سمار منم	دین فروشنده، ببازار منم
با همه خلق عداوت دارم	دشمنی با همه ملت دارم
از خود شاه و کالت دارم	بحراج از همه دعوت دارم
می فروشم همه ایران را	عرض و ناسوس مسلمانان را
رشت و قزوین و قم و کاشان را	بخرید این وطن ارزان را
میدهم تخت‌کیان را بگرو	می‌زنم مسند جم را به (الو)
دین بنا چار حراج است، حراج	کو خریدار، حراج است، حراج

*

عبدالله بهرامی رئیس تا مینات آن زمان در خاطرات خود درباره
 قتل شیخ مهدی فرزند شیخ فضل‌الله مینویسد با زحمات زیاد کشف
 کردیم که قاتل او (آقا جان) نامی از مریدان شیخ فضل‌الله و از لوطی‌های
 گذرتقی‌خان بوده است که یکشب شیخ مهدی را گیر آورده با و می‌گوید
 (ای نامرد پدرت را بیای دار رساندی و دست زدی و رقصیدی خدا

ذلیلت کند.) شیخ مهدی میگوید بروگمشو ملعون شرابخوار . آقا جان هم از جیبش هفت تیر را در آورده بسویش شلیک میکند و وقتی روی زمین میافتد او را مضروب کرده با همان حال و لباسهای خونین بخانه رفته اسلحه را مخفی میکند. تنها شاهدهم بقال محله بوده که او را هم تهدید میکند که اگر موضوع را فاش کنی کشته خواهی شد . پس از دستگیری ما جرار را اعتراف کرده و میگوید من بجهت مذهب و انتقام کشی اینکار را کردم حال مرا بهر مجازاتی میخواهید برسانید . آقا جان در دادگاه هجده سال حبس محکوم شد .

ادامه دارد



تمبرهای منتشر شده از طرف جمهوری اسلامی بنام پیشگامان نهضت اسلامی !!

آیا روزی خواهد آمد تا رویه های تاریخ پر دردمان با شعف بسیار رخداد بدار کشیدن خامنه ای ، رفسنجانی ، روحانی ، خاتمی ، علم الهدی ، صافی - گلپایگانی ، صانعی ، کروبی و را مشابه آنچه که پیشتازان صدر مشروطیت در مورد شیخ فضل اله نوری در میدان توپخانه انجام دادند ، ثبت کند .

ما نمی گوئیم تمام آخوند ها : خائن ، کثیف ، دزد ، بی وطن زنباره ، انگل ، لواط کار ، دروغگو و جنایتکارند . ولی اگر فردی را با مشخصات بالا یافتید ، مطمئن باشید آخوند است .

دشمن ما کیست ؟ بخش ۷

نوشتار های پیوسته از بخش پژوهش های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان



فیضه قم: کانون آموزش و پرورش دزد، فریبکار، خائن، بی وطن، جنایتکار، مفت خور
زنباره، لواط کار، واپسگرا و خرافه پرور

شیخ فضل اله نوری قبل از اینکه بر چوبه دار آویزان شود، اظهار داشت:
نه من مرتجع بودم و نه اینک «سیدعبداله بهبهانی» و
«سیدمحمد طباطبایی» طرفدار قانون اساسی بودند: فقط موضوع این بود که
آنها کوشش داشتند مرا از میدان بدر کنند و من جهد میورزم، آنانرا بی اعتبار
سازم. و صرف نظر از این واقعیت هیچ موضوعی که به «ارتجاع» و یا «قانون
اساسی» مربوط میشود، در میان نبود. ۱۵۲

آخرین کلماتی که نوری قبل از مرگ در باره رقابت های شخصی اش با دونفر از روحانیون طرفدار قانون اساسی بیان کرد، خواه راست، خواه نادرست مؤتدیک واقعیت غیر قابل انکار است. واقعیت مذکور عبارت از اینست که اختلاف عقیده بین سه نفر از مجتهدین تهران در باره قانون اساسی و مشروطیت در واقع فرع بر منافع صنفی و طبقاتی آنها بود. بعبارت دیگر آنها صرفاً طرفدار و یا مخالف ایدئولوژی پارلمانتاریسم نبودند، بلکه عده ای از آنها نفع طبقاتی و شخصی خود را در ایجاد مشروطیت و گروه دیگری مصلحت طبقاتی و شخصی خود را در ادامه حکومت استبداد میدیدند. بنابراین طرفداری و یا مخالفت با قانون اساسی برای روحانیون در واقع جنبه های ملی، میهنی و یا مردمی نداشت، بلکه برخلاف احزاب سیاسی که هدفشان واقعاً ایجاد آزادیهای مدنی، اجتماعی و سیاسی برای مردم بود، روحانیون موافق و مخالف مشروطیت، آینده را از دریچه منافع صنفی، طبقاتی و شخصی خود بررسی و ارزش یابی میکردند.

افراد طبقه روحانی نه تنها در بحران انقلاب مشروطیت در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ که به دو گروه طرفدار و ضد مشروطیت تقسیم شده بودند، بلکه در اختلافاتی نیز که در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۴ با دولت قاجار پیدا کردند، یکپارچگی و وحدت خود را حفظ کرده و در واقع هدف نهایی آنها از مبارزاتی که میکردند، تامین منافع طبقاتی و شخصی خودشان بود، نه در نظر گرفتن منافع افراد مردم و یا کشور.^{۱۵۳} دلیل ادعای بالا آنست که زمانی که میرزا حسن، مجتهد تبریز در جر یان انقلاب مشروطیت بعلت مخالفت با قانون اساسی از شهر تبریز اخراج شد، نه تنها شیخ فضل اله نوری از اخراج وی برآشت، بلکه سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی نیز از اخراج میرزا حسن از تبریز، بشدت آزرده شدند و نهایت کوشش را برای برگردانیدن او به تبریز بعمل آوردند.^{۱۵۴} نکته جالب در این واقعه آن بود که حتی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و دوستانش نیز که در شهر نجف از قانون اساسی و مشروطیت جانبداری میکردند قویاً با اخراج میرزا حسن، مجتهد تبریز از شهر مخالفت ورزیدند.^{۱۵۵} در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶، سرانجام سید عبدالله بهبهانی موفق شد، وسایل بازگشت میرزا حسن، مجتهد تبریز را به شهر فراهم آورد.^{۱۵۶} نکته جالب تر از همه

۱۵۳- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحه ۴۵۶

۱۵۴- مأخذ بالا، صفحات ۲۹۹، ۲۹۶-۲۹۷

۱۵۵- روزنامه شیخ فضل اله نوری، تالیف رضوانی، ۱۷۷

۱۵۶- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد اول: صفحات ۵۵۸-۵۵۷

آنکه سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی که از سرداران انقلاب مشروطیت ایران در تار یخ بشمار رفته اند، برای خنثی کردن اثر قتل امین السلطان که چون بوسیله روحانیون حمایت میشد قتلش داغ ننگ بجامعه روحانیت زده بود، وسایل بازگشت باشکوه شیخ فضل اله نوری را از حرم حضرت عبدالعظیم به تهران ۱۵۷ فراهم و آخوند خراسانی نیز که از طرفداران بنام مشروطیت بود، برای جلوگیری از اعدام نوری کوشش فراوانی بکار برد ولی موثر نیفتاد. ۱۵۸

دلیل دیگر مبنی بر اینکه روحانیون در جریان انقلاب مشروطیت، مصالح ملی و میهنی را فرع بر منافع طبقاتی خود قرار داده بودند اینست که در بحبوحه فعل و انفعالات مربوط به انقلاب مشروطیت، جزوه هایی به امضای بهائیهای ایران در طرفداری از مشروطه طلبان به امضاء رسید و بعد معلوم شد که جزوه های مذکور بوسیله سید محمد کاظم یزدی تهیه و با امضای جعلی بهایی ها منتشر شده است. هنگامی که موضوع مذکور فاش شد، مشروطه طلبان بشدت بر ضد سید محمد کاظم یزدی برآشفتند، اما روحانیون طرفدار قانون اساسی نامبرده را تحت حمایت خود قرار دادند و ویرا از هر گزندی مصون نگه داشتند. ۱۵۹ در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۶ که مجدداً حکومت استبداد به ایران اعاده شد، هیچ اختلافی بین دو گروه روحانیون موافق و مخالف مشروطیت مشاهده نگردید. ولی البته اغلب بعضی از روحانیون از یکی از اقطاب موافق و یا مخالف پارلمان تار یسم به قطب دیگر تغییر جهت میدادند. کما اینکه برادر و فرزند سید محمد طباطبایی و همچنین سید احمد بهبهانی که به اتفاق شیخ فضل اله نوری متعهد شده بود که تاجان در بدن دارد از ایجاد مشروطیت جلوگیری کند، به گروه ضد مشروطیت پیوستند. ۱۶۰ مهمتر از همه، هنگامی که محمد علی شاه از سلطنت خلع شد، سید محمد طباطبایی تلگرام تبریکی مبنی بر سقوط محمد علی شاه و اعاده قانون اساسی به گروهی از شخصیت های مذهبی، از جمله سید علی آقایزدی و سید ریحان اله دونفر از روحانیون فرصت طلب و از سرسخت ترین حامیان شیخ فضل اله نوری که بمحض مشاهده آثار سقوط حکومت استبداد به گروه مشروطه خواهان پیوسته بودند، مخابره کرد.

باتوجه به نکات مذکور معلوم میشود، منافع ملی و میهنی بزعم روحانیون در منافع طبقاتی و شخصی آنها قرار دارد. بطور خلاصه میتوان گفت که طرز فکر سیاسی

۱۵۷- مأخذ بالا، صفحه ۴۵۶ (تاریخ مشروطه، ایران)

۱۵۸- تشیع و قانون اساسی در ایران، تألیف حائری، شماره ۲۶، صفحه ۱۱۴

۱۵۹- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تألیف دولت آبادی، جلد دوم: صفحه ۲۳۲

۱۶۰- تاریخ بیداری ایرانیان، تألیف ناظم الاسلام کرمانی، جلد دوم: صفحه ۲۶۶

روحانیون بر اساس نهادیک ناسیونالیسم مذهبی قرارداد داشت که متضمن مصالح صنفی و طبقاتی و منافع فردی و شخصی آنها بود. حال اگر منافع شخصی و مادی روحانیون را در این بحث کنار بگذاریم، یگانه عاملی که آنها را بطرفداری از مشروطیت و قانون اساسی، سوق داد، منافع احتمالی رژیم پارلمانتار یسم برای اسلام بوده است. بنابراین آن گروه از روحانیونی که پارلمانتار یسم را برای حفظ دژ اسلام در برابر امپریالیسم اروپایی مفید تشخیص دادند، از قانون اساسی و مشروطیت حمایت نمودند. و برعکس، گروه عظیمی از آخوندهای طراز اولی که قانون اساسی را عامل و علت عمده هرج و مرج و بمخاطره افتادن اسلام و جامعه مسلمان تشخیص دادند، به مشروطه طلبان پشت کرده و حمایت از استبداد طلبان را بر عهده گرفتند.

برای عده ای از مجتهدین ضد مشروطیت، مخصوصاً سید محمد کاظم یزدی، مرجع تقلید نجف و ملا قربانعلی، مجتهد زنجان که برای مدت زمانی از دخالت در سیاست خودداری کردند،^{۱۶۱} هدف کمال مطلوب و بزرگترین محرک برای پیوستن به گروه استبداد طلب این بود که بمنظور حفظ اسلام بصورت موجود، که مآلاً به حفظ منافع طبقاتی آنها منجر میشد، بر ضد عوامل مشروطه طلب، علم مخالفت برافراشند. اما این افراد در جریان انقلاب مشروطیت دنباله روی سایر مقامات مذهبی بودند و در رهبری فعالیت های ضد مشروطه نقشی نداشتند. برای روحانیونی که رهبری فعالیت های ضد مشروطیت را بر عهده داشتند و اکثریت روحانیونی که از استبداد طرفداری میکردند، علاوه بر هدف کمال مطلوب و محرک مذکور در بالا، هدف دیگری نیز وجود داشت و آن مزایای قضایی آنها بود که در دادگاههای شرع بر عهده داشتند و بمناسبت آنها مزایای قضایی فراوانی بدست میآوردند. در بعضی موارد، منافع اقتصادی علما و روحانیون درجه اول که از ملاک عمده و ثروت مند بشمار میرفتند، نقش مهمی در مخالفت آنها با مشروطه طلبان ایفاء مینمود. دلیل اینکه تبلیغات شیخ فضل اله نوری به آسانی اذهان همه روحانیون را تسخیر کرد و در شکل دادن به مشی فکری آنها در مخالفت با پارلمانتار یسم مؤثر افتاد آن بود که مخالفت او با پارلمانتار یسم بر پایه اصول و موارد زیر طرح ریزی و استوار شده بود: حفظ سنت های مذهبی بمنظور ادامه نفوذ روحانیون در کلیه شئون اجتماعی، ملی و سیاسی کشور بوسیله سنت های مذکور، نگهداری قدرتها و مزایای قضایی برای روحانیون از راه قضاوت در محاکم شرع و تامین منافع شخصی آنها. بدیهی است که هر یک از اصول مذکور به تنهایی نمیتوانست قرآن شخصی روحانیون محسوب شود و بنابراین همه آنها با ایمان کامل از آنها تبعیت میکردند. اگر چه رویه سرسخت و آشتی ناپذیر شیخ فضل اله نوری در مخالفت با

پارلمان‌تاریسم در زمان استبداد صغیر یا خلع محمدعلی شاه از سلطنت محکوم به فنا بود، معیناً برنامه «حکومت مشروطه مشروعه» او که قبل از بازگشت استبداد طرح ریزی کرده بود، مورد موافقت قاطبه روحانیون و حتی اکثریت عظیمی از علما و آخوندهایی که طرفدار مشروطیت و قانون اساسی بودند قرار گرفت. البته باید توجه داشت که گروهی از علمای طرفدار قانون اساسی نسبت به عنوان «مشروطه مشروعه» بعلت مخالفت عمومی مردم، زیاد روی موافق نشان نمی‌دادند، ولی معیناً با کلیه جزئیات اصول آن که در واقع مبتنی بر موارد مذکور در بالا و حفظ منافع طبقاتی و شخصی آنها بود، موافق بودند. بطور خلاصه میتوان گفت که قاطبه علما و روحانیون طرفدار قانون اساسی و پارلمان‌تاریسم با کلیه اصول پیشنهاد شده بوسیله شیخ فضل‌اله نوری، چه در تئوری و چه در عمل، بطور کامل موافق بودند.

اولین رساله‌ای که در طرفداری از مشروطیت بقلم یکی از روحانیون بنام عماد‌العلمای خلخالی تحت عنوان «رساله منای مشروطه» در ماه شوال ۱۳۲۵ برشته تحریر درآمده و گویا نتوانسته است از نفوذ افکار شیخ فضل‌اله نوری بر کناریماند حاکمی است که مجلس محدودی باید بوجود آید و وظیفه اش صرفاً قانونگزاری در امور غیر دینی باشد. در باره قوه قضائیه و سازمان آن، نویسنده اظهار عقیده میکند که وظایف قضایی عدلیه باید محدود به «عرفیت» بوده و اختیارات قضایی باید بدون هیچ تغییری منحصراً در اختیار روحانیون باقی بماند. در شرح وظایف مطبوعات، نویسنده رساله معتقد است که بمنظور حفظ و رعایت مصالح اسلام، کلیه مطبوعات باید تحت کنترل و نظارت مقامات مذهبی و روحانیون قرار بگیرند.^{۱۶۲} سایر رساله‌ها و نوشته‌هایی که بوسیله علما و روحانیون طرفدار قانون اساسی و مشروطیت نوشته و منتشر شده نیز عیناً به اصول مذکور اشاره و قویاً از آنها طرفداری کرده‌اند.^{۱۶۳}

برخلاف قانون اساسی اغلب کشورهای اروپای غربی که مذهب را بکلی از عرف و سیاست تفکیک نموده‌اند، در قانون متمم وجود مذهب رسمی در کشور (شیعه اثنی عشری) و لزوم حضور حداقل پنج نفر از مجتهدین جامع‌الشرایط در جلسات مجلس شورای ملی تاکید شده و حتی رأی و نظر ناظرین شرع را در مجلس برای کلیه نمایندگان لازم‌الاجرا و مطاع

۱۶۲- رساله منای مشروطه، تالیف عماد‌العلماء خلخالی (تهران: ۱۳۲۵)، صفحات ۴۴، ۴۲،

۱۶۳- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تالیف آدمیت (تهران: پیام، ۱۳۵۵)، صفحات

و متبع دانسته است.

صرف نظر از موارد ثور یک که بحث آن در بالا آمد، از نظر عملی نیز نحوه رفتار و کردار سیاسی روحانیون طرفدار مشروطیت عیناً با آنچه که شیخ فضل اله نوری طرح ریزی کرده بود، مطابقت داشت. قسمت آخر اصل دوم متمم قانون اساسی عیناً همان هدفی را تعقیب میکند که نوری آنرا طرح کرده بود و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و سایر روحانیون طرفدار مشروطیت بطور کامل از آن پشتیبانی و با اصرار آنرا به تصویب رسانیدند. همچنین آخوند خراسانی از طرفداران پرو پاقرص مشروطیت موفق شد، اصل ز برابا اصرار در متمم قانون اساسی به تصویب برساند.

«...مقرر است که در هر عصری از اعصار هیثی که کمتر از پنج نفر نباشند از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکور باشند معرفی به مجلس شورای ملی نمایند. پنج نفر از آنها را یا بیشتر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالا تفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا مواردیکه در مجلس عنوان میشود بدقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح ورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیث علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل اله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.» همچنین آخوند خراسانی یکی از طرفداران پرو پاقرص مشروطیت موفق شد یکی از اصولی را که مورد نظر شیخ فضل اله نوری بود ولی نامبرده در تصویب آن توفیقی حاصل نکرد، در اصل بیستم متمم قانون اساسی^{۱۶۴} بگنجاند.

مهمتر از کلیه نکات مذکور، مخالفت روحانیون طرفدار قانون اساسی با اصلاحات قضایی بود. حتی سید عبدالله بهبهانی که از او بعنوان یکی از دو مهمترین رهبر روحانی و حتی ملی انقلاب مشروطیت در تاریخ ایران نام برده شده است، با ایجاد هر نوع اصلاحی در سیستم قضایی ایران سرسختانه مخالفت میورزید و سرانجام در رجب سال ۱۳۲۵ هنگامی که با گلوله تهدید به مرگ شد، موافقت کرد که در باره اصلاحات سیستم قضایی، اصولی در متمم قانون اساسی پیش بینی شود.^{۱۶۵} و اما نکته جالب تر آنست که هنگامی

۱۶۴- تشیع و قانون اساسی در ایران، تالیف حائری، صفحات ۱۸۰-۱۷۹

۱۶۵- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، تالیف دولت آبادی، جلد دوم صفحه ۱۵۰

که سرانجام لایحه اصلاح سیستم قضایی در ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ برای آخرین شور مورد بحث آخرین جلسات دوره اول مجلس شورای ملی قرار گرفت، طرفداران اصلاح سیستم قضایی یعنی حاج یحیی دولت آبادی و مخبر السلطنه هدایت بوسیله سید عبداله بهبهانی و صدراالعلما که اونیزیکی دیگر از مجتهدین پرو پاقرص طرفداران قانون اساسی بود، تکفیر شدند.^{۱۶۶} عقاید شیخ فضل اله نوری درباره وضع مدنی اقلیت های مذهبی و مخالفت های اویاتساوی حقوق اقلیت های مذهبی با مسلمانان نیز در دوره اول مجلس شورای ملی، در اعضای روحانی مجلس انعکاسات چشمگیری داشت.

اگرچه ذکر این نکته ممکن است حیرت خواندگان عزیز را برانگیزد، ولی بر طبق ذکر مقالات معتبری که نویسندگان آن در قید حیات هستند و نویسنده این کتاب به دلایل امنیتی از ذکر نام آنها خودداری میکند، پس از اعدام نوری و وظیفه مخالفت با پارلمان تاریخ و ایحاد حکومت غیر مذهبی بوسیله سید عبداله بهبهانی بمنصبه ظهور و اجرا رسید. پس از کودتای جمادی الثانی ۱۳۲۷ و فتح تهران^{۱۶۷} بوسیله سپهدار، بغیر از مدت کوتاهی در سال ۱۳۲۹ که ذکر آن ذیلاً خواهد آمد، روحانیون بکلی از شرکت در حکومت پارلمانی رانده و محروم شدند. ذکر این نکته لازم بنظر میرسد که بر طبق نوشته حائری سید عبداله بهبهانی که از قهرمانان ملی انقلاب مشروطیت معروف شده است، قبل از مقتول شدن در رجب ۱۳۲۸ در صدد بود با پشتیبانی علمای نجف، مبارزات گسترده ای را بر ضد مشروطیت و بابه اصطلاح خودش غریبهای ضد دین آغاز نماید.^{۱۶۸}

معهدا در سال ۱۳۲۹ با تجاوز و حمله روسیه به ایران، روحانیون مجدداً در صحنه سیاست ظاهر و با استفاده از فورمول قدیمی خود مبنی بر «حفظ سنگراسلام»، در صدد تحکیم قدرت خود برآمدند. در این جریان سید محمد کاظم یزدی که از مخالفان سرسخت قانون اساسی بود، شیرازی که در همه احوال بیطرفی اختیار کرده بود و آخوند خراسانی که

۱۶۶- مأخذ بالا، صفحات ۲۱۶-۲۱۳؛ خاطرات و خطرات، تالیف مخبر السلطنه هدایت،

صفحات ۶۷-۱۶۴؛ خاطرات ظهیرالدوله، تالیف ظهیرالدوله، صفحه ۴۳۸

۱۶۷- تاریخ مشروطه ایران، تالیف کسروی، جلد دوم: صفحه ۱۳۰

۱۶۸- تشیع و قانون اساسی، تالیف حائری، صفحه ۱۱۵

جزور و حانیون طرفدار مشروطیت (ولی بانهادهای مخصوصی که قبلاً ذکر آنها گذشت) محسوب میشد، بایکدیگر ائتلاف کردند و علمای نجف نیز اعلام داشتند که برای «حفظ سنگراسلام» به صحنه سیاست^{۱۶۹} بازخواهند گشت ولی نه تنها هیچ اشاره ای بطرفداری از حکومت پارلمانتار یسم نکردند، بلکه برعکس، آخوند خراسانی اگر چه با عنوان «مشروطه مشروعه» شیخ فضل اله نوری موافق نبود، معیناً اعلام داشت که به اتفاق همکاران و پیروانش برای اصلاح حکومت پارلمانتار یسم و محدود کردن آن تا آنجایی که بطور کامل با اصول «مشروطه مشروعه» انطباق یابد، کوششهای لازم بعمل خواهد آورد.^{۱۷۰} بدرالدین کتابی مینویسد، الفت بکرات در نوشته هایش ذکر کرده است، آخوند خراسانی هنگام عزیمت به تهران اظهار داشت: «میروم آن خری را که بالای بام برده ام، پائین بیاورم».^{۱۷۱} اما آخوند خراسانی در هنگامی که برای انجام برنامه خود قصد عزیمت به تهران را داشت، بطور ناگهانی درگذشت و طرح او که در واقع برهم زدن اساس مشروطیت بود، بدون اجرا ماند. این موضوع بخوبی نشان میدهد که حتی آن عده انگشت شمار از آخوندهایی نیز که قبلاً با مشروطیت آنهم با فورمول مخصوص خودشان مبنی بر ایجاد یک شبهه مجلس با اختیارات محدود موافقت کرده بودند، سرانجام به آخوندهای ضد مشروطه پیوستند و تصمیم به نابود کردن بنیان مشروطیت و مجلس شورای ملی گرفتند.

بنا بر این بطوریکه الفت مینویسد: «دوره دخالت مجتهدین عتبات در امور داخلی ایران که با واقعه تنبلیا شروع شده بود با مرگ آخوند خراسانی به پایان رسید.» پس از تحکیم مبانی حکومت پارلمانتار یسم در ایران، علما و روحانیونی که از اجرای طرحهای خود، مبتنی بر جلوگیری از اجرای قانون اساسی و ایجاد مشروطیت ناامید شده بودند، برتری دادند بجای ادامه مبارزات سیاسی بمنظور نابود کردن مشروطیت و پیش برد اهداف طبقاتی و منافع شخصی خویش، از سیاست کناره گیری و منتظر فرصت بمانند. «رابرت گراهام»^{۱۷۲} مینویسد از زمانی که قانون اساسی در ایران بوجود آمد، ملاحظاتی

۱۶۹- تشیع و قانون اساسی، تالیف حائری، صفحات ۱۲۳-۱۲۲

۱۷۰- مأخذ بالا، صفحه ۱۱۶

۱۷۱- مأخذ بالا، صفحه ۱۱۶

که با مشروطیت مخالف بودند، پیوسته انتظار میکشیدند تا بنیاد قانون اساسی که منافع آنها را محدود کرده بود، براندازند. پس از اینکه رضا شاه روی کار آمد، اختیارات بیحد و حصری را که آخوندها در زمان قاجاریه برای خود کسب کرده بودند، محدود کرد و در ده سالهای ۱۳۱۰ شمسی ببعده بلند پرواز یهای ملاها را سرکوب و جراحی التیام ناپذیری بروح جاه طلبی آنها وارد کرد.

در سال ۱۳۲۰ شمسی، پس از شروع جنگ دوم جهانی و جلوس محمد رضا شاه پهلوی به تخت سلطنت، مجدداً آخوندها وارد میدان سیاست شدند. محمد رضا شاه که در کشورهای دموکراسی اروپای غربی تحصیل کرده و در سن جوانی وارث سلطنت ایران شده بود، در ابتدای سلطنت داعیه دموکراسی داشت و لذا برعکس پدرش که روضه خوانی و سینه زنی و تعزیه خوانی و حتی استفاده از لباس اونیفورم ملائی را برای آخوندها قدغن کرده بود، وی مجدداً به ملاها آزادی داد تا کار و حرفه خود را از سر بگیرند. آخوندها دوباره آزادی یافتند تا به تجدید و تقویت سازمانهای مذهبی خود بپردازند و از نو وجود خالی خود را در عرصه باز یهای سیاسی و قدرت طلبی های اجتماعی پر کنند.

علت اینکه روحانیون در وقایع ملی شدن نفت ایران (۱۳۳۲ - ۱۳۲۹) بطور مستقیم دخالتی نکردند، آن بود که در آن زمان دکتر مصدق بعنوان یک رهبر ملی و ضدامپریالیست در ایران ظهور کرده و افکار و اقداماتش مورد تأیید قاطبه مردم کشور قرار داشت. بنابراین وجود دکتر مصدق بعنوان یک رهبر ملی ضدامپریالیست به روحانیون اجازه نداد تا بعنوان نایب امام غایب بمنظور حمایت از منافع ملت شیعه وارد ماجرای سیاست شوند. مع هذا بطوریکه میدانیم، سید ابوالقاسم کاشانی مجتهد معروف تهران ابتدا بعنوان حمایت از دکتر مصدق وارد فعالیت های سیاسی روز شد، ولی بزودی به رهبر ملی پشت کرد و به مخالفت با او برخاست. پشت کردن سید ابوالقاسم کاشانی به دکتر مصدق شباهت تاریخی قابل توجهی با مخالفت شیخ فضل اله نوری با مشروطه خواهان دارد. زیرا همانطور که آیت اله خمینی به شیخ فضل اله نوری لقب «شهید مظلوم» داد و اقدامات ضد ملی او را در مخالفت با مشروطه خواهان بارها مورد تأیید قرار داد، همانطور نیز از سید ابوالقاسم کاشانی تجلیل کرد و امروز میبینیم که عکس کاشانی روی تمبرهای پستی دولتی ایران چاپ شده است.

مجله «اشپیگل» از پرتیراژترین مجلات آلمان غربی و از معتبرترین نشریه های جهان مینویسد خمینی نه تنها با نهضت ملی مصدق هیچ نوع همکاری بعمل نیاورد، بلکه

بعد از سقوط رژیم شاه با متمرکز کردن فکر مردم روی ضدیت با شاه و رژیم او، کوشش کرد
اذهان مردم را از دگر صدق پاک کند و مصدق‌یسم را بکلی از یاد مردم ببرد و نهضت ملی
او را در بین مردم خاموش سازد. ۱۷۳

ادامه دارد

نابود باد جمهوری اسلامی و اسلامش
مرگ بر روحانیت شیعه

دشمن ما کیست؟ بخش هشتم

نوشتارهای پیوسته از بخش پژوهش‌های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

انقلاب سال ۱۳۵۷ و چگونگی به قدرت رسیدن ملایان

پس از واقعه سال ۱۳۵۷ و سقوط رژیم سلطنتی در ایران، دهها نشریه فارسی و غیرفارسی در خارج از کشور منتشر و ضمن شرح جزئیات فعل و انفعالات واقعه مذکور، چهره واقعی انقلاب سال ۱۳۵۷ را تجزیه و تحلیل و عموماً آنرا محصول مکانیسم سیاست امریکا و انگلستان و اشتباه بزرگ سیاسی کارتر، رئیس جمهوری وقت امریکا دانسته اند. بعضی از این نشریه‌ها پارافراتر گذاشته و مخصوصاً با توجه به دیکتاتوری وحشت‌آور و مخوفی که پس از سقوط رژیم آتوکرسی پهلوی در ایران بوجود آمد، حتی به تجزیه و تحلیل آخوندیسم از نظر روانی پرداخته و بویژه گروهی نیز جزئیات بیوگرافی زندگی خصوصی آیت‌الله خمینی را از بدو طفولیت مورد کاوشهای عمیق روانی قرار داده و خونریزیهای کم سابقه‌ای را که در حال حاضر در ایران جریان دارد، براساس اصل معروف «ایدئولوژی پیوسته تابع روانشناسی افراد مردم قرار میگیرد»، محصول کیفیت خاص روانی ایشان و وقایعی که در طول ۸۰ سال عمر بروی گذشته است، میدانند.^{۱۷۴}

۱۷۴- فهرست بعضی از نشریاتی که درباره روانکاوی آیت‌الله خمینی تحقیقاتی معمول و منتشر

کرده‌اند، بشرح زیر است:

- Current Biography**, Nov. 1979, p. 22.
- The New Republic**, Dec. 8, 1979, p.9.
- New York**, Dec. 24, 1979, p.49.
- New York Times**, Dec. 1979.
- Time**, April 28, 1980, p. 55.
- World Religion**, Dec. 3, 1979, p.28.

اما بطوریکه خوانندگان این کتاب توجه فرموده اند، نویسنده این تحقیق پیوسته سعی کرده است، مطالب کتاب را از نشریات اصیل و معتبر دنیا جمع آوری و مطلقاً از استناد به نشریات و مطالبی که یا ناشناس و غیر معتبر بوده و یا امکان احتمال اغراض و نظرات شخصی در آنها میرفته است، خودداری ورزیده است. بهمین دلیل بمنظور شرح عوامل موثر در انقلاب سال ۱۳۵۷ و نقش آخوندها در واقعه مذکور، نویسنده ابتدا به تحقیقی که مجله بسیار معروف و معتبر **Politics Today**^{۱۷۵} در این باره بعمل آورده است، استناد میکند.

بطوریکه قبلاً ذکر شد، وقایع چند سال آخر قبل از سقوط رژیم سلطنتی و نارضایی عمومی مردم از اوضاع آن زمان به آخوندها که سختگیر بهای دوره رضا شاه نسبت به ملاگری جراحاتی سهمگین در اعماق روانشان نشانده بود و همچنین اقدام محمد رضا شاه پهلوی در محروم کردن آنها از درآمد اوقاف، بشدت مزایای طبقاتی و اجتماعی آنها را بخطر انداخته بود، یک فرصت طلایی داد تا بار دیگر با استفاده از ایمان مذهبی مردم غافل و مسجد و منبر به احیای مزایای طبقاتی و اجتماعی خود بپردازند.

مجله معروف Politics Today در شماره های مارس و آوریل سال ۱۹۸۰^{۱۷۶} خود مینویسد از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۷ سازمان CIA میلیونها دلار بطور مرتب به آیت اله ها و ملا های ایران پرداخت میکرد تا بدینوسیله همکاری آنها را نسبت به رژیم شاه جلب و آنها را از هر نوع مخالفتی با رژیم مذکور بازدارد. در سال ۱۹۷۷ کارتر رئیس جمهوری وقت امریکا با وجود مخالفت شدید CIA - که معتقد بود اگر پرداخت پول به آیت اله ها و ملا های ایران متوقف شود، آنها باعث اضمحلال رژیم شاه خواهند شد - دستور داد از پرداخت پول به آیت اله ها و ملا های ایران خودداری شود.^{۱۷۷} عدم ادامه پرداخت پول به علما و روحانیون و قطع درآمد آنها از اوقاف آنها را در برابر رژیم شاه شورانید و سرانجام منجر به وقایع فوریه سال ۱۹۷۸ و سقوط رژیم سلطنتی در ایران شد.

175- Daniel Drooz, "The CIA's Secret Iran Fund," **Politics Today**, March/April, 1928, pp. 10-11.

۱۷۶- مأخذ بالا، صفحه ۱۰

۱۷۷- مأخذ بالا.

برطبق نوشته مجله مذکور، اسرار پرداخت پول به آیت اله ها و ملاهای ایران و فعل وانفعالاتی که منجر به سقوط رژیم شاه شد، بوسیله ۶ نفر از کارمندان و تحلیل گران CIA که در تهران فعالیت داشتند و همچنین اعضای مربوط به وزارت خارجه امریکا و کاخ سفید رئیس جمهوری امریکا فاش شده است.

منابع مذکور اعلام داشته اند که پرداخت پول بوسیله CIA به آخوندهای ایرانی از ماه اگوست سال ۱۹۵۳ آغاز شد. دکتر محمد مصدق که دو سال قبل از تاریخ مذکور، نخست وزیر ایران را برعهده داشت بارهبری اقداماتی که منجر به ملی شدن نفت شد، باعث شده بود که شاه ایران را ترک کند. با توجه به اینکه سیاست امریکا ایجاب میکرد که شاه در ایران در قدرت باقی بماند، لذا «کرمیت روزولت» (نوه تدی روزولت، رئیس جمهوری اسبق امریکا) از طرف CIA ماموریت یافت، شاه را به ایران و به قدرت بازگرداند و این برنامه با کمال موفقیت انجام و تاج و تخت سلطنتی مجدداً به شاه اعاده گردید. در کتابی که اخیراً تحت عنوان «ارتشهای جهل **Armies of Ignorance**» بوسیله «ویلیام ر. کورسون» درباره تاریخ معاصر سیستم اطلاعاتی امریکا انتشار یافته است، مولف مینویسد، کرمیت روزولت مبلغ ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بمنظور برگزاری یک تظاهرات ۶۰۰۰ نفری به نفع شاه و همچنین جلب حمایت آخوندها از اقدام مذکور در تهران هزینه نمود. یکی از مشاوران کنگره اخیراً اعلام داشته است: «کسی در ایران بدون جلب موافقت مساجد نمیتواند حکومت کند.»^{۱۷۸}

پس از مراجعت شاه به ایران، برای مدت ده سال CIA بطور محرمانه به آخوندهای ایران رشوه میداد و مقامات مذهبی ایران با پولی که از CIA دریافت میکردند، کم و بیش سکوت اختیار کرده و اقدام حادّی برضد رژیم شاه بعمل نمیآوردند.^{۱۷۹} سپس در سال ۱۹۶۳، شاه ضمن اجرای برنامه انقلاب سفید قسمت عمده اراضی متعلق به مساجد را ملی اعلام کرد و بدینوسیله منبع مهمی از درآمد اصلی ملاها را از بین برد. از طرف دیگر وی دستور داد، درآمد اوقاف که تا آن زمان در اختیار ملاها قرار میگرفت، در اختیار دولت گذاشته شود.

این دو اقدام اصلاحی شاه، مخالفت روحانیون را برانگیخت و تظاهرات دامنه داری

۱۷۸- مأخذ بالا، صفحه ۱۱

۱۷۹- مأخذ بالا.

برهبری آیت اله خمینی بر ضد شاه صورت گرفت که ارتش شاه آنها را درهم کوبید و سبب تبعید خمینی از ایران گردید. سپس شاه بمنظور جلب رضایت آخوندها، دستور داد بجای منافع و مزایایی که از آنها سلب شده بود، یک حقوق مرتب دولتی برای آنها اختصاص داده شود. بابرقراری مقرری مذکور، آخوندها آرام گرفتند و برای مدت ۱۳ سال وضع ایران آرام بود. در سال ۱۹۷۶ شاه که از قدرت و یرانگر آخوندها در هنگامی که منافع و مزایای طبقاتی و شخصی آنها بخطر میافتد، غافل شده بود، دستور داد مقرر یهای دولتی که در سال ۱۹۶۳ برای آخوندها اختصاص داده شده بود، قطع گردد.

در خلال طول مدت مذکور CIA پیوسته بطور مرتب مقرر یهای آخوندها را به آنها پرداخت میگرد. جمع مبلغ مذکور را به یقین نمیتوان حدس زد. یکی از منابع مطلع، پولهای پرداختی به آخوندها را در سال بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار تخمین زده است، اما بعضی از محافل وابسته به CIA با توجه به اینکه مبلغ مذکور در حدود ۱۰ الی ۲۰ درصد مجموع بودجه سالیانه CIA میباشد، چنین رقمی را دور از واقعیت میپندارند. پاره ای از منابع مطلع ایرانی نیز اختصاص چنین رقم هنگفتی را به آخوندها خالی از حقیقت میدانند.^{۱۸۰}

بهر حال، آنچه که یقین و مسلم است، CIA از سال ۱۹۵۳ بعد بطور مرتب به آیت اله ها و آخوندهای ایرانی پول پرداخت میکرده و پول مذکور در سراسر کشور بین ملاها توزیع میشده است. در سراسر ایران تعداد ۲۰۰۰۰۰۰ آخوند وجود دارد که پائین ترین درجه مذهبی آن ملای ساده محلی بوده و بالا ترین مقام آن آیت اله میباشد. ملاها برای خود دارای سازمان مذهبی گسترده ای در تمام کشور میباشند و پولهایی که از منابع مختلف از قبیل شاه، مردم، CIA و سایر منابع داخلی و خارجی برای آنها اختصاص داده میشد، بوسیله سازمان مذکور بین آنها در سراسر کشور توزیع میگردد.

مجله **Politics Today** مینویسد از یک مقام مطلع ایرانی سؤال کرده است: «چرا مساجد ایران پول امریکا را قبول میگردند؟» مقام مذکور پاسخ داده است: «کمک دولتهای خارجی بمساجد یک سابقه ۳۰۰ ساله دارد که از زمان ورود انگلیسی ها به هندوستان وتشکیل کمپانی هند شرقی آغاز میشود و این اقدام مستند به مدارک و ماخذ معتبر میباشد.»

محمود محمود مؤلف ۹ جلد تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در جلد ششم مینویسد: «انگلیسی ها از آغاز قرن ۱۹ یعنی پس از سفر اول سر جان ملکم نماینده اعزامی انگلستان به دربار فتحعلی شاه (۱۸۰۰-۱۲۱۵ هجری قمری) چنین احساس کردند که غیر از هیئت حا که خائن در ایران نیروی دیگری هم وجود دارد که اهمیت آن از لحاظ توسعه و بسط نفوذ اجانب کمتر از هیئت حا که نیست. بنابراین چون علما و روحانیون مذهب تشیع (مخصوصاً روحانیون مقیم کر بلا و نجف) فوق العاده در عامه مردم ایران نفوذ دارند کاری باید کرد که از نفوذ آنان نیز نسبت به خود استفاده کرده و غیر مستقیم آنها را در دست داشت و آلت دست خود قرارداد. این بود که چندین فقره اعتباراتی بعنوان موقوفات ترتیب دادند که ظاهر آن مشروع و عوائد آنها مورد استقبال علماء مقیم کر بلا و نجف (مرکز سابق روحانیت عالم تشیع) قرار گرفت...»

«پول هند تا سال ۱۳۱۸ هر سه ماه به سه ماه یعنی ۱۵ هزار روپیه سهم نجف و ۱۵ هزار روپیه سهم کر بلا به توسط کنسول انگلیس مقیم کر بلا که مدتی محمد حسن خان کابلی بود تقسیم میگردید تا اینکه در سنه ۱۳۱۸ قمری کلنل نیومارچ بسمت ژنرال کنسول انگلیس در بغداد تعیین گردید و ترتیب پرداخت پول هند بکلی بهم خورد بدین معنی که کنسول جدید نظریه مقتضیات زمان کلمه مجتهدان را اینطور معنی نمود که مجتهدان تشیبه عربی نیست بلکه جمع فارسی است یعنی مجتهدها و بجای اینکه پول به یک مجتهد در کر بلا و یک مجتهد در نجف پرداخت شود باید پول را به ده نفر مجتهد مقیم نجف و ده نفر مجتهد مقیم کر بلا بعنوان مقسم وجوه هند اختصاص داد و بهر یک از آنان در ماه پانصد روپیه پرداخت. ضمناً هم چون میرزا علی نقی طباطبایی و برادرش حاج سید ابوالقاسم حجت طباطبایی مقسمین مقیم کر بلا فوت کرده بودند به تحریر یک حضرات بین دو پسر عموی یعنی میرزا جعفر پسر میرزا علی نقی و سید محمد باقر پسر حجت برای گرفتن پول هند مدتها نزاع بود تا اینکه بالاخره پس از اقدامات بسیار کنسول انگلیس در بغداد هر دو نفر را در گرفتن پول هند شریک و سهیم نمود و مجدداً در زمره دعا گو یان وارد شدند.

«ده نفر مجتهدی که در نجف ماهی پانصد روپیه از بابت پول هند از انگلیسی ها میگرفتند اسامی آنان بقرار زیر است:

۱- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ۱۸۱

۱۸۱- این همان شخصی است که رهبری آخوندهای طرفدار مشروطیت را در عتبات برعهده داشت و شرح کامل فعالیت های او در قسمتهای قبلی این کتاب «روحانیون و انقلاب مشروطیت» توضیح داده شده است.

- ۲- شیخ عبدالله مازندرانی
 - ۳- شیخ ابوالحسن شیخ راضی از خانواده حاج شیخ جعفر شوشتری
 - ۴- شریعت اصفهانی
 - ۵- شیخ محمد مهدی کشمیری
 - ۶- شیخ مهدی ابن شیخ اسدالله
 - ۷- شیخ حسن پسر شیخ محمد حسن صاحب جواهر
 - ۸- سید محمد بحر العلوم پسر سید علی بحر العلوم
 - ۹- سید ابوتراب خوان ساری
 - ۱۰- سید ابوالقاسم اشکوری
- «واسامی ده نفر مجتهدی که در کر بلا ماهی پانصد رو پیه بعنوان مقسم از انگلیسی ها از بابت پول هند می گرفتند:

- ۱- شیخ حسین پسر شیخ زین العابدین مازندرانی
- ۲- مولوی سید کلب باقر هندی
- ۳- سید مرتضی هندی معروف به واحد العین
- ۴- سید سبط حسین
- ۵- سید محمد کاشی
- ۶- سید محمد باقر طباطبایی پسر حجت
- ۷- سید جعفر پسر سید علی نقی طباطبایی
- ۸- شیخ هادی اصفهانی
- ۹- سید محمد باقر بهبهانی
- ۱۰- شیخ علی بفروئی یزدی.

پس از فوت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در سنه ۱۳۳۰ باز دو باره ترتیب مقسمین ده گانه نجف و کر بلا بکلی تغییر کرد و تبدیل به کمیته گردید باز هم در اطراف کلمه مجتهدان تعبیرات و تفسیرهای زیادی به عمل آمد و بالاخره کنسول انگلیس وقف نامه را اینطور تعریف و توجیه نمود که نظر واقف این است که موقوف علیهم باید علماء مجاورین مقیم کر بلا و نجف باشد و بعد از مدتی که به این طرز عمل میشد گفته شد که باید علماء و مجاورین باشند نه علمای مجاورین و پس از چندی فقراء اهل علم و پس از آن موقوف علیهم رافقراء

واهل علم تفسیر و عمل کردند... ۱۸۲»

بعد از اینکه شاه در سال ۱۹۷۶ دستور داد، حقوق و مقرری آخوندها قطع شود، پولی که CIA در اختیار ملاحاها قرار میداد، قسمت اعظم نیاز آنها را تامین میکرد. مجله **Politics Today** مینویسد در اوایل سال ۱۹۷۷ پس از اینکه کارتر به ریاست جمهوری امریکا منصوب گردید، بر طبق نوشته روزنامه پرتیراژ و معروف واشنگتن پست، دستور داد مبلغ ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار که سالانه بعلت خدمات اطلاعاتی اردن هاشمی به امریکا در اختیار ملک حسین قرار میگرفت، قطع گردد. البته وجه مذکور را ملک حسین در اختیار سران عشایر و ایلات قرار میداد و بدینوسیله حمایت آنها را بخود جلب میکرد.

کارتر با پرداخت باج به دولت های خارجی بشدت مخالف بود و بمحض تحویل گرفتن مقام ریاست جمهوری دستور داد وجه مذکور هر نوع پول دیگری که در اختیار دولت های خارجی قرار میگرفته است، فوراً متوقف شود. پس از صدور دستور مذکور، مقامات CIA به کارتر توضیح دادند که از سال ۱۹۵۳ مقامات مذهبی ایران نیز بطور مرتب از CIA وجوهی دریافت میدارند و هرگاه پرداخت پول به آیت اله ها و ملاهای ایرانی متوقف شود، آنها بر ضد رژیم شاه به مخالفت خواهند پرداخت. کارتر در اجرای دستور خود پافشاری کرد و در نتیجه پولی که برای مدت ۲۵ سال بطور مرتب بوسیله CIA به آخوندها و ملاهای ایرانی پرداخت میشد، متوقف گردید.

مجله مذکور مینویسد، صدور دستور کارتر در قطع پرداخت پول به پادشاه اردن و آخوندهای ایرانی میتواند دارای یکی از دو علت باشد. یکی سادگی و بی تجربگی کارتر در امور و مسایل بین المللی و دوم اطلاع او از نارضایی عمومی مردم از رژیم شاه. کارتر پس از انتخاب به ریاست جمهوری، «و یلیام سولیوان» را که قبلاً سفیر امریکا در لائوس و فیلیپین بود، بجای «ریچارد هلمز» رئیس سابق CIA و سفیر منتخب نیکسون به ایران اعزام داشت. پس از اینکه «سولیوان» وارد تهران شد - بر طبق گفته محافل مطلع وزارت خارجه امریکا و CIA - گزارشی برای کاخ سفید ارسال و ضمن آن اعلام داشت که رژیم شاه در ایران بسیاری ثبات بوده و در هر لحظه امکان انفجار آن میرود. یکی از افراد وابسته به CIA میگوید: خبر مربوط به رشوه امریکا به اردن با گزارش «و یلیام

سولیوان» مقارن شد و سپس دو عامل مذکور باروح شرافتمندی خاصی که کارتر در موقع مبارزات انتخابی قول داده بود در امور سیاسی بکار برد، توأم شد و لذا در نتیجه کارتر دستور داد پرداخت رشوه به ملایان ایران متوقف شود و با این عمل مخالفت آخوندها را بر ضد شاه تشدید و زمینه را برای سقوط رژیم او فراهم کرد.

البته باید توجه داشت که قطع پرداخت پول از طرف CIA به ملایان ایران تنها عامل و یا بعبارت دیگر بزرگترین محرک فعالیت های ضد شاه در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ در ایران نبود، بلکه قطع مقرری دولتی ملاها از طرف شاه در سال ۱۹۷۶ نیز عامل بسیار مهمی در مخالفت ملایان بر ضد شاه و شورانیدن مردم بر ضد رژیم او بشمار میرود. قطع مقرری دولتی آخوندها از طرف شاه با توقف پول پرداختی از طرف CIA همزمان شد و باعث گردید که ملاها برای بقاء منافع و مزایای خویش بر ضد رژیم شاه قیام و مردم را نیز بقول خودشان دعوت به همکاری دینی در برانداختن رژیم ضد اسلام شاه بکنند.

مجله **Politics Today** مینویسد کارتر آنقدر در امور سیاسی ساده لوح نبود که نتواند بفهمد با صدور دستور قطع پرداخت پول به ملایان چه تحولی در ایران بوجود خواهد آورد. بلکه نه تنها این اقدام را بمنزله آماده کردن زمینه جهت سقوط رژیم شاه بعمل آورد، حتی در لحظاتی که در نوامبر سال ۱۹۷۷ در هنگام دیدار شاه از او در واشنگتن جام خود را به سلامتی وی مینوشید و همچنین در هنگامی که در آخرین لحظات قبل از سقوط رژیم شاه از وی طرفداری میکرد، بخوبی از کیفیت اقدام خود آگاه بود.

مجله واشنگتن کوارترلی **Washington Quarterly** در مقاله جامعی که تحت عنوان **کارتر و سقوط شاه** منتشر کرده مینویسد «برژنسکی» مشاور امنیتی کاخ سفید بخوبی میدانست که روزهای رژیم شاه بشماره افتاده و برای او حمایت بیدریغی در واشنگتن وجود ندارد. در حقیقت در همان روزها وزارت خارجه امریکا مشغول تهیه تلگرافی برای «سولیوان» سفیر امریکا در ایران بود که از او میخواست به شاه بگوید زمینه انتقال قدرت را به عناصر ائتلافی غیر نظامی باید فراهم آورد. بعقیده مقامات وزارت خارجه، دوره مفید بودن شاه بسر رسیده بود... «سایروس ونس» وزیر امور خارجه امریکا و سایر مقامات وزارت خارجه امریکا به این نتیجه رسیده بودند که وجود شاه در ایران منشاء مشکلات این کشور بوده و یا باید از نقش و اهمیت او در صحنه سیاسی ایران کاسته شده و یا آنکه او باید بکلی از سلطنت کنار گذاشته شود.

در واقع در این زمان شاه تمام توجه خود را به سیاست کاخ سفید معطوف کرده و کوشش

میکرد برای توجیه موضع آینده اش از برنامه سیاسی امریکا در ایران آگاه شود، اما در کاخ سفید برنامه مشخصی برای آینده ایران وجود نداشت. کارتر در باطن و در عین حال با دودلی به ادامه حکومت شاه در ایران تمایلی نداشت و احتمالاً به این نتیجه رسیده بود که تنها نیرویی که میتواند در ایران در برابر شوروی مقاومت کند یک اسلام افراطی است. «برژنسکی» و «سایروس ونس» بشدت بایکدیگر در باره ایران اختلاف نظر داشتند و «هنری برشت» متصدی قسمت ایران در وزارت خارجه امریکا، یک دیپلمات امریکایی ضد شاه و شدیداً مورد تنفر «برژنسکی» بود. طبیعی است که «برژنسکی» کوشش میکرد عمل سرنوشت سازی برای ایران را از اختیار وزارت خارجه بیرون بیاورد و رژیم شاه را از خطر سقوط نجات دهد ولی «ونس» و «برشت» شاه را یک مهره حرکت داده شده میدانستند.

در حالیکه در جریان سرنوشت سازی برای کشورهای جهان سوم بوسیله قدرتهای بزرگ، کلیه تصمیمات، اقدامات و فعالیت های مسئولان امر تا سالها بعد محرمانه میماند، ولی بقول مجله واشنگتن کوارترلی بعلت بی کفایتی مسئولان کاخ سفید، هر تصمیم و یا اقدامی که روزانه بوسیله کاخ سفید اتخاذ میشد، روز بعد در جراید و مخصوصاً روزنامه **New York Times** انتشار مییافت. بهمین علت روز ۷ دسامبر ۱۹۷۸، روزنامه نیویورک تایمز گزارش داد که در باره خطر دخالت شوروی در اوضاع سیاسی ایران بین مقامات دولت کارتر اختلاف نظرهای شدیدی وجود دارد. ۱۸۳ روز ۹ دسامبر، «برنارد گورتزمن» **Bernard Gortsman** نویسنده روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «مقامات رسمی امریکا به این عقیده رسیده اند که آینده شاه در ایران مبهم و غیرقابل پیش بینی است.» اکنون پرسش مهمی که در باره ایران برای مقامات مذکور مطرح است آنست که: «آیا مخالفان شاه موافقت خواهند کرد، یک حکومت غیر نظامی با وجود شاه در ایران بوجود بیاید یا نه؟» ۱۸۴

در اوایل سال ۱۹۷۹، هنگامی که شاه ازد کترشاپور بختیار برای تشکیل یک دولت غیر نظامی در ایران دعوت بعمل آورد، روزنامه نیویورک تایمز نوشت، مقامات وزارت خارجه امریکا تردید دارند که دولت بختیار بتواند بحران کنونی ایران را حل نماید. ۱۸۵

183- New York Times, Dec. 7, 1978.

۱۸۴- ماخذ بالا، ۹ دسامبر ۱۹۷۸

۱۸۵- ماخذ بالا، ۵ ژانویه ۱۹۷۹

سرانجام روز ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ هنگامی که شاه ایران را ترک کرد، «سولیوان» صراحتاً بوی اظهارداشت، دولت امریکا معتقد است که زمان حکومت او در ایران به پایان رسیده است. انورسادات رئیس جمهوری سابق مصر در شرح حال خود نوشته است، شاه بوی اظهارداشت است در روزهای آخر اقامتش در تهران، سولیوان وی را برای ترک ایران در فشار گذاشته و مصر بوی میگفته است هر روزی که او ایران را ترک کند، بهتر از روز بعد است. شاه نیز خود در مقاله ای که در دسامبر سال ۱۹۷۹ در مجله NOW تحت عنوان چگونه امریکا حکومت مرا ساقط کرد نوشت، بوضوح شرح داد که سقوط رژیم او و روی کار آمدن ملایان در ایران بوسیله کارتر، رئیس جمهوری امریکا صورت گرفته است.^{۱۸۶}

بر طبق نوشته مجله واشنگتن کوارترلی در پائیز و زمستان سال ۱۹۷۸ فرح دیبا همسر شاه که با روزالین کارتر همسر کارتر مکاتبه خصوصی داشت، بشاه اطلاع داد نامه ای از روزالین کارتر دریافت داشته است مبنی بر اینکه دولت امریکا با تمام قوا از شاه حمایت خواهد کرد و از این نظر شاه هیچ نگرانی نباید داشته باشد.^{۱۸۷} این موضوع باعث دلگرمی شاه شد و لذات تصمیم گرفت برای اینکه به مخالفانش در واشنگتن زیاده تر بهانه ندهد، به رعایت اصول حقوق بشر در ایران بیشتر توجه نماید و بهمین سبب به ماموران انتظامی دستور داد در برابر مردم خشونت زیاده بخرج ندهند.

در اوایل ماه دسامبر ۱۹۷۸ یکی دیگر از دیپلماتهای معروف امریکایی برای کمک به تئوریهایی که جهت آینده ایران در دست مطالعه بود، به گروه دیپلماتهای سرنوشت ساز امریکایی برای ایران افزوده شد. این شخص «جورج بال»، نماینده اسبق امریکا در سازمان ملل متحد، سفیر اسبق امریکا در شوروی و مولف مشهور کتب و مقالات زیادی در باره امور بین المللی بود. «بلومنتال» وزیر خزانه داری امریکا به کارتر پیشنهاد کرد که جورج بال اوضاع و احوال ایران را مورد بررسی قرار دهد و طرحی برای آینده ایران تهیه و ارائه کند. پیشنهاد «بلومنتال» مورد موافقت کارتر قرار گرفت و «جورج بال» که از مخالفان

186- Reza Pahlavi, "How America Overthrew Me", NOW, December 7-13, 1979, p. 33.

187-William H. Lewis and Michael Ledeen, "Carter and Fall of the Shah", Washington Quarterly, Spring 1980, pp. 3-40.

سرسخت شاه بود و او را «دیوی پلید» مینامید به گروه ماموران وزارت خارجه امریکا که همه ضد شاه بودند، پیوست. «جورج بال» بزودی طرحی برای ایران تهیه و ارائه کرد. «جورج بال» معتقد بود که شاه باید از قدرت ساقط شود و با شتاب هر چه تمامتر یک حکومت موقتی بر پایه قانون اساسی سال ۱۹۰۶ زیر نظر یک شورای مرکزی از سیاستمداران خوشنام ایران بوجود آید. وی معتقد بود تنها افرادی که صلاحیت حکومت مذکور را داشتند، پیروان و نزدیکان دکترا مصدق بودند که در آن زمان سنین بین ۷۰ الی ۸۰ سالگی را طی میکردند. اما طرح «جورج بال» مورد موافقت کارتر قرار نگرفت.

«سولیوان» سفیر امریکا در تهران چون در جریان طرح «جورج بال» قرار نداشت، نتوانست در این باره به شاه اطلاعی بدهد و لذا شاه آخرین روزهایش را با دلخوشی خبری که روزالین کارتر به همسرش نوشته بود، میگذرانید. تظاهرات عمومی روز بروز با تحریک ملایان در سراسر کشور اوج بیشتری میگرفت و شاه به دلخوشی اقدام امریکا، زمستانش را در بیهوشی میگذرانید و ماموران ارتش بدستور او تا آنجایی که برایشان امکان وجود داشت، مردم را در تظاهرات آزاد گذاشته بودند.

در حالی که با توجه به نکات مذکور، درواشنگتن کلیه تصمیمات و اقدامات مقامات امریکایی در جهت روی کار آوردن ملایان هم آهنگ میشد، در لندن نیز دولت کالاهان که آخرین روزهای عمرش را میگذرانید و قبلاً با کارتر در باره آینده ایران هم آهنگی کرده و چه بسا طرح روی کار آوردن ملایان را خود به کارتر تلقین کرده بود، از هیچ اقدامی برای ساقط کردن رژیم شاه و تقویت جبهه ملایان فروگزاری نمیکرد. این کتاب گنجایش هدفهای سیاسی و اقتصادی دولت انگلستان را برای ساقط کردن رژیم شاه و روی کار آوردن آخوندها ندارد، ولی همینقدر کافی است اشاره شود که دولت انگلستان در تمام طول تاریخ، برای تحقق برنامه های استعماری اش پیوسته ملایان شیعه را بعنوان دوستی صمیمی و مورد اعتماد در کنار داشته و همیشه آنها را الت و وسیله رسیدن به هدفهای سیاسی اش قرار داده است. آنچه که محمود محمود در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم در باره پرداخت مقرری مرتب به آخوندها نوشته تنها نمونه ناچیزی از استفاده سیاست انگلیس از آخوندها میباشد.

بهر حال، در زمانی که امریکا کلیه امکانات را برای وارد کردن خمینی به تهران مطالعه و مقدمات آنرا فراهم میکرد، رادیوی BBC بصورت سخنگوی غیر رسمی خمینی درآمد و بود و تظاهر کنندگان ضد شاه از اعلامیه هایی که وی برای شورانیدن آنها

برضد رژیم دکتربختر صا در می کرد، بوسیله رادیوی BBC آگاه میشدند. در آن روزها بیشتر ایرانیها و مخصوصاً مخالفان شاه با خود یک رادیوی ترانزیستوری حمل و در زمانی که رادیوی BBC به پخش برنامه فارسی میپرداخت، تقریباً کلیه رادیوها برای اطلاع از اوضاع و احوال سیاسی روی موج BBC کار میکرد.

نویسنده در حدود یکماه قبل از انقلاب در تهران بودم و روزی از یک کارگردهاتی ساده ساختمان که درباره اخبار BBC صحبت میکرد سؤال کردم، آیا او میداند مرکز پخش اخبار BBC کجاست و وی درحالیکه با پاسخش نویسنده را غرق بهت و تعجب کرد، گفت BBC مرکز رادیوی آقا (منظور خمینی) در فرانسه است.

در اواسط ماه دسامبر، سناتور «رابرت برد»، رهبر اکثریت سنا که دامادش ایرانی است، مامور شد به ایران مسافرتی بعمل آورد و ضمن مذاکره با شاه، اوضاع و احوال ایران را بررسی نماید. «برد» در مراجعت اظهار داشت که وضع ایران بسیار وخیم است و شاه هیچ تمایلی به اتخاذ تصمیم برای اقدامات شدید برضد مخالفانش ندارد.

و اما «شلسینگر» وزیر نیروی امریکا که در اواخر ماه نوامبر وارد مذاکرات مربوط به سرنوشت آینده ایران شده بود، عقیده داشت «برژنسکی» خودش شخصاً باید از طرف پرزیدنت کارتر به تهران برود، و اوضاع و احوال را به نفع شاه یکسره کند. «برژنسکی» که طبیعتاً با اصل چنین فکری موافق بود، به کارتر پیشنهاد کرد که «شلسینگر» خودش این ماموریت را برعهده بگیرد، اما کارتر چند روز بعد بوی اطلاع داد، تصمیم گرفته است ژنرال «رابرت هو یزر» معاون فرماندهی نیروهای ناتورا از اشتهتگارت به این ماموریت گسیل دارد.

از بطن آنچه که شرح داده شد، بطور طبیعی این نتیجه منطقی حاصل میشود که طرز فکر کارتر پیرامون سقوط شاه دور میزد و لذا اهر تصمیمی که او درباره وضع ایران اتخاذ میکرد، در این مسیر قرار داشت. بنا بر این ماموریت «هو یزر» با آنچه که «برژنسکی» و «شلسینگر» در سر داشتند متفاوت بود. بهر حال در زمانی که شاه در پیرو پیشنهاد «سولیوان» قصد ترک ایران را داشت، «هو یزر» روز سوم ژانویه ۱۹۷۹ وارد تهران شد.

ماموریت «هو یزر» بهت و تعجب ژنرالهای ایرانی را برانگیخت. زیرا آنها فکر میکردند، امریکا برای ایران طرح معینی دارد و متوقع بودند، «هو یزر» حامل آن طرح باشد. اما با کمال شگفتی متوجه شدند که «هو یزر» تنها برای تشویق آنها به حمایت از بختیار

وارد تهران شده است.

واشننگتن کوارترلی مینویسد، ژنرالهای ایرانی اوضاع واحوال وخیم ایران را برای ژنرال «هو یزر» تجزیه وتحلیل و بوی اطلاع دادند که ارتشبد قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و سپهبد فردوست، دوست صمیمی شاه از قرار معلوم به حمایت از ملاحها برخاسته اند.^{۱۸۸} بعلاوه آنها از «هو یزر» تقاضا کردند، سه خواست آنها را به کاخ سفید مخابره و پاسخ آنها را بوی اعلام دارد. سه مورد مذکور عبارت بودند از: ۱- به آیت اله خمینی اجازه ورود به ایران داده نشود. ۲- پخش اخبار تحریک آمیز BBC متوقف شود. ۳- از انتشار اعلامیه های خمینی که باعث تجزی افراد مردم میشود، خودداری گردد.

«هو یزر» سه مورد تقاضای مذکور ژنرالهای طراز اول ایران را بوسیله پنتاگون به کاخ سفید مخابره کرد، ولی پاسخی در قبال آنها دریافت نکرد و لذا نتوانست به ژنرالهای ایرانی نیز در این باره پاسخی بدهد. اما «هو یزر» صراحتاً به ژنرالها قول داد که امریکا هیچگاه اجازه نخواهد داد، به دولت بختیارو یا تاسیسات نظامی حمله شود و بمحض مشاهده هر اقدامی مبنی بر تجاوز به تاسیسات نظامی و یا درمخاطره افتادن جان ژنرالها بوسیله تظاهر کنندگان، امریکا به فوریت برای رفع خطر، اقدامات لازم بعمل خواهد آورد.^{۱۸۹} بعلاوه «هو یزر» گاه و بیگاه در ملاقاتی که با ژنرالهای ایرانی داشت، بطور مبهم و پوشیده به آنها توصیه میکرد که باید برای پیشگیری از ایجاد هر نوع هرج و مرج یک شبکه امنیتی نظامی در ایران بوجود بیاید، ولی در باره جزئیات چنین طرحی و یا نحوه اجرای آن هیچگاه صحبتی بمیان نیاورد. ژنرال «هو یزر» از روز چهارم ژانویه تا سوم فوریه ۱۹۷۹ مجموعاً مدت ۷ بار با ژنرالهای ایرانی ملاقات و به آنها اظهار داشت که اگر ب فکر کودتا بیفتند، امریکا پاهای آنها را از زانو قطع خواهد کرد. مجله واشنگتن کوارترلی هدف اصلی ماموریت «هو یزر» را جلب پشتیبانی ژنرالهای ایرانی از حکومت دکتربختیار ذکر کرده است.^{۱۹۰}

مجله Dissent از نشریات معروف امریکا مینویسد در ژانویه سال ۱۹۷۹ پرزیدنت کارتر، رئیس جمهوری وقت امریکا ژنرال «هو یزر» را به ایران فرستاد

۱۸۸- مأخذ بالا، صفحه ۳۶

۱۸۹- مأخذ بالا.

۱۹۰- مأخذ بالا.

تا از یک طرف به شاه اصرار ورزد که ایران را هر چه زودتر ترک کند و از دیگر سو، فکر کودتا را از سر ژنرال‌های ایرانی خارج سازد. قبل از اینکه شاه ایران را ترک کند، «هو یزر» به ژنرال‌های ارتش ایران توصیه کرد بانمایندگان خمینی وارد مذاکره شوند و پس از عزیمت شاه از ایران، «هو یزر» که مامور یتش را با کمال موفقیت به انجام رسانیده بود، ایران را ترک کرد.

مجله **Dissent** اضافه میکند، بنی صدر یکی از اعضای شورای انقلاب که در آن زمان جزء همراهان خمینی بود، تاکید کرده است که خمینی و اطرافیان، هنگامی که در پاریس بسر میبردند وقوع کودتا را از طرف ژنرال‌های ارتش کاملاً محتمل و امکان پذیر میدانستند، ولی بعضی از ژنرال‌های ارتش در پاریس به خمینی قول دادند که وقوع کودتا از طرف ارتش منتفی است و این موضوع پس از مراجعت خمینی به تهران از طرف آنها تأیید گردید.^{۱۹۱}

«در یفوس» نیز در کتاب **گروگان خمینی** مینویسد «هو یزر» به ژنرال‌های ایرانی توصیه کرد بایند فکر هر کودتایی را از سر بدر کنند و منتظر بمانند تا ثابت شود که دولت غیر نظامی دکتربختر قادر به اداره اوضاع و احوال نیست و سپس موقعی که ناتوانی دولت دکتربختر در اداره امور کشور به اثبات رسید، آنوقت زمان کودتای نظامی بوسیله آنها فرا خواهد رسید.^{۱۹۲} بدین ترتیب ژنرال‌ها در انتظار صدور دستور از واشنگتن باقی ماندند تا سرانجام با خیانت ارتشبد قره باغی و سپهبد فردوست و قتل مشکوک سپهبد بدره ای فرمانده نیروهای زمینی، ارتش خود را بیطرف اعلام کرد و سر بازها را به سر بازخانه‌ها فرخواند و آنها را مرخص کرد.

با فرخوانده شدن سر بازهایی که ماموریت حفظ نظم را در خیابانها بر عهده داشتند به سر بازخانه‌ها و ترخیص آنها، تظاهر کنندگان به سر بازخانه‌ها حمله، اسلحه و مهمات پادگانها را غارت کردند و ژنرال‌های طراز اول ارتش را دستگیر و اولین گروه آنها در پشت بام محل سکونت خمینی بدستور او تیر باران شدند.

باتوجه به اینکه مجله **Dissent** از نشریات معروف و بسیار معتبر امریکا

191- Sharif Arani, "Iran From Shah's Dictatorship to Khomeini's Demagogic Theocracy", **Dissent**, winter 1980, p. 19.

192- Dreyfus, **Hostage to Khomeini**, p. 51.

بوده و «در یفوس» نیز بطور یقین در تهیه مطالب کتاب **گروگان خمینی** از منابع مجله بسیار معتبر و معروف **Executive Intelligence Review** سودجسته است، و مخصوصاً با توجه به اینکه ژنرال «هو یزر» روز پنجشنبه ۱۹ نوامبر ۱۹۸۱ که سالگرد گروگانگیری دیپلماتهای امریکایی در تهران بود، در مصاحبه تلویزیونی که بدین مناسبت تهیه شده بود، صراحتاً هدف ماموریتش را ایجاد امکان سقوط رژیم شاه و حمایت از خمینی اعلام کرد، بنظر می‌رسد که مطالب مجله **Dissent** و کتاب **گروگان خمینی** بیشتر بواقعیت نزدیک باشد و همانطور که ژنرال «هو یزر» در مصاحبه تلویزیونی مربوطه اظهار داشت، ماموریتش صرفاً بی اثر کردن ارتش و هموار ساختن زمینه برای روی کار آمدن خمینی و ملایان در ایران بوده است.

بهر حال، بطوریکه در قسمت‌های پیشین این کتاب با استناد به اسناد و مدارک بسیار معتبر شرح داده شد، آخوندها از ۳۰ سال پیش از انگلیس‌ها بطور مرتب پول دریافت می‌کردند و از سال ۱۹۵۳ نیز جزیره خوار سازمان CIA بودند. با این وصف تماس آنها با ماموران CIA قبل از سقوط رژیم شاه برای در دست گرفتن قدرت عجیب بنظر نخواهد رسید. در زمانی که فعل و انفعالات مذکور در واشنگتن و تهران برای تعیین سرنوشت سیاسی آینده ایران در جریان بود، خمینی و یارانش بمنظور در دست گرفتن قدرت بعد از سقوط رژیم شاه، از امکان هر فرصتی و حتی تماس با ماموران CIA استفاده می‌کردند. **مجله واشنگتن کوارترلی** در این باره مینویسد هنگامی که خمینی در ویلای کوچکی در نوفل لوشاتو در حومه پاریس مستقر شد، بیشتر در معرض ارتباط با وسایل جمعی قرار گرفت و بدینوسیله موفق شد بیشتر خودش را بجهانیان بنمایاند. سازمان CIA در محل اقامت خمینی در نوفل لوشاتو خانه‌ای اجاره کرد و کارکنان سفارت امریکا با همکاران نزدیک خمینی از قبیل بنی صدر، قطب زاده و یزدی تماسهای منظمی برقرار^{۱۳} و در باره آینده ایران و ماموریت آنها در این باره ترتیبات لازم را دادند.

امریکایی‌ها با تمام قدرت علمی و تکنولوژیکی و اطلاعاتی که دارند، معهذ در بازی سیاسی با خمینی بازنده محسوب میشوند. زیرا آنها فکر می‌کردند خمینی یک مذهبی میانه روی اصلاح طلبی است که میتواند خلاء سیاسی بعد از شاه را به آسانی و خوبی پر کند و ضمن ایجاد یک حکومت میانه روی اصلاح طلب، کمونیسم را در ایران نابود خواهد کرد.

غافل ازاینکه این مردی که خود را مذهبی، نایب امام زمان و آیت خدا میداند، آنچنان به سفاکی و خونریزی پرداخت که روح «توماس تور کمادا»^{۱۹۴} راهب معروف قرن پانزدهم را که از طرف پاپ بریاست انگیز یسیون اسپانیا برگزیده شده و از خونخوارترین چهره های تاریخ بشمار رفته است، آزاد کرد. و از طرف دیگر با خونریزیهای بی سابقه رژیم او آنچنان اختناق در ایران بوجود آمد که مردم، ظهور هر نوع رژیمی را بجای رژیم فاشیست ملایی مولود خمینی برتری میدهند.

درفریب خوردن از خمینی، امر یکائیهاتنها نبودند، کلیه جمعیت هایی که به نحوی از انحاء بار رژیم شاه مخالف بودند و چه در داخل و چه در خارج از کشور برضد او مبارزه میکردند و مخصوصاً رهبران جبهه ملی، و همه فریب خمینی را خورده و معتقد بودند، خمینی نیز مانند آنها اصلاح طلب است و پس از سقوط شاه، همانطور که بارها اظهار داشته بود، از سیاست کناره گیری و به امور مذهبی خواهد پرداخت. و اگر غیر از این بکند، آنها قادر خواهند بود، وی را تحت کنترل خود در آورند.^{۱۹۵}

۱۹۴- «توماس تور کمادا» (۱۴۹۸-۱۴۲۰) یک راهب اسپانیایی است که برای مدت ۲۲ سال در یک صومعه در Segovia بعبادت خدا مشغول بود. در سال ۱۹۴۸ بوسیله پاپ «سیکتوس چهارم» به ریاست سازمان تفتیش عقاید عمومی Inquisition در Castile و Leon منصب شد. سازمان مذکور در سال ۱۴۸۰ تاسیس شده بود ولی «تور کمادا» اولین فردی بود که برای آن سازمان مخصوصی بوجود آورد.

«تور کمادا» مدت ۱۸ سال ریاست سازمان مذکور را بر عهده داشت و در این مدت تعداد ۱۰۲۲۰ نفر را بجرم تخلف از مقررات دینی سوزانید و دستور داد پیکره ۶۸۶۰ نفر نیز بهمان جرم سوزانیده شود. «تور کمادا» مورد تنفر عمومی بود و بهمان دلیل نمیتوانست بدون محافظ در محافل عمومی ظاهر شود. همچنین تعداد ۱۰۰۰۰۰۰ نفر از یهودیان از ترس اینکه مشمول مقررات مذکور قرار بگیرند از اسپانیا فرار اختیار کردند.

«تور کمادا» رسماً به مامورانش دستور داده بود که هرگاه متهمین به جرائم خود اعتراف نکردند، آنها را مورد زجر و شکنجه قرار دهند. تا موقعی که وی زنده بود، اعمالش مورد تأیید عمومی بود، ولی پس از مرگ بصورت یکی از مخوفترین و متنفرترین چهره های خون آشام تاریخ بشمار آمده است.

بطوریکه قبلاً مذکور افتاد، آیت اله خمینی و سایر ملاها قبل از سقوط شاه پیوسته قول میدادند که پس از سقوط شاه، کشور را به سیاستمداران تحویل و خود به امور مذهبی خواهند پرداخت و آیت اله خمینی در تمام مصاحبه هایش همیشه دم از آزادی میزد.

ذکر بعضی از مصاحبه های آیت اله خمینی قبل از انقلاب و همچنین مطالبی که بعضی از مجلات و روزنامه های معروف و معتبر جهان در باره او نوشته اند، عیانگر ذات و طبیعت سالوس پیشه و فریبکار ملایان ایران است.

برای نمونه، قسمت هایی از مصاحبه ای را که مخبر روزنامه السفير چاپ بیروت در روز ۱۳ فوریه ۱۹۷۹ با آیت اله خمینی بعمل آورده و در شماره های ۱۸ و ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹ اقدام به چاپ آنها کرده است، به شرح زیر درج میشود:

روزنامه مذکور مینویسد اگر خمینی را «رهبر جدید ایران بنامید»، عصبانی میشود و قبل از اینکه اشتباه شمارا اصلاح کند، به مصاحبه ادامه نخواهد داد.^{۱۹۶} آیت اله خمینی در برابر پرسش: «آیا در ایران در حال حاضر، کلیه گروههای سیاسی بر ضد شاه ائتلاف کرده و یا اینکه تنها یک نهضت سیاسی ضد شاه وجود دارد که توده های مردم و سایر جمعیت های سیاسی از او پیروی میکنند؟» پاسخ داده است:

«مبارزه مردم ایران در حال حاضر بر ضد شاه و رژیم او انجام میگیرد و هدف مبارزه مذکور آنست که یک حکومت جمهوری اسلامی بوجود بیاید که کلیه طبقات مختلف اجتماع از قبیل سیاستمداران، روشنفکران، دانشگاهیان، کشاورزان، بازرگانان، پیشه وران و بالاخره کلیه مردان و زنان در آن شرکت داشته باشند.»^{۱۹۷}

در برابر پرسش دیگر مخبر السفير مبنی بر: «بعضی محافل سیاسی عقیده دارند که آخوندها میتوانند رژیم شاه را ساقط کنند ولی خود قادر به اداره امور حکومت بعد از سقوط شاه نیستند، در این باره چه میفرمایند؟» خمینی پاسخ داده است:

«... آخوندها مبارزه فعلی را بر ضد رژیم شاه، یک مسئولیت اجتماعی تلقی میکنند، ولی بدیهی است که آنها قصد متشکل شدن در یک گروه سیاسی بمنظور در دست گرفتن مقامات دولتی را ندارند.»^{۱۹۸}

۱۹۶- السفير، ۱۸ و ۱۹ ژانویه ۱۹۷۹

۱۹۷- مأخذ بالا.

۱۹۸- مأخذ بالا.

هنگامی که مخبرالسفیر در باره کمونیست های ایران و موضع سیاسی آنها از خمینی سؤال کرده است، برطبق نوشته روزنامه مذکور، دکتریزدی که وظیفه ترجمه مصاحبه را برعهده داشته در پاسخ پیشدستی کرده و اظهار داشته است:

«کمونیسم در ایران بوسیله امریکا بوجود آمده و حزب توده را دولت بریتانیا در ایران ایجاد کرده است. برطبق گزارشهای افراد مطلع، بیشتر کمونیست های این منطقه بوسیله امریکا بوجود آمده و هدف امریکا آنست که نهضت های آزادیخواهی ناسیونالیستی را بوسیله عوامل مذکور نابود سازد.»^{۱۹۹}

نویسنده: شاید بهمین مناسبت است که پس از سقوط شاه، رژیم آیت اله خمینی با کمونیسم وصلت کرده و اکنون این دو ایدئولوژی نامتجانس (اسلام و کمونیسم) با هم زندگی سمبیوتیک مسالمت آمیز دارند.

هنگامی که مخبر روزنامه در باره ترکیب شورای انقلاب از خمینی پرسش کرده است، برطبق نوشته روزنامه مذکور، شیخ امامی که در مصاحبه حضور داشته اظهار داشته است:

«بیشتر اعضای شورای انقلاب آنهاپی هستند که در حال حاضر در کشور مشغول مبارزه برضد شاه هستند و برخلاف شایعات محافل خارجی، آیت اله خمینی نه عضویت شورای مذکور را قبول خواهند کرد و نه اینکه در رأس دولت قرار خواهند گرفت.»

روزنامه مذکور مینویسد در این هنگام یکی دیگر از حضار با خنده گفت: «ترکیب شورای انقلاب، تعجب شما را بر خواهد انگیخت. علما ممکن است در آن عضویت داشته و ممکن است عضویت نداشته باشند. بعضی نظامیان نیز ممکن است عضویت شورای مذکور را برعهده داشته باشند و شاید، چه کسی میداند، حتی زنان هم عضویت آن در آیند.»

مجله پرتیراژ و معروف اشپیگل چاپ آلمان نیز مصاحبه ای با آیت اله خمینی ترتیب و آنرا در شماره ژانویه ۱۹۷۹ چاپ کرده است که یکی از سئوالات و پاسخ آن بشرح زیر است:

سؤال: «در حال حاضر حزب کمونیست به اعضای خود دستور مبارزه مسلحانه داده است. آیا شما از این موضوع نگران نیستید؟»

پاسخ: «هر کسی حق دارد، عقیده خود را به آزادی بیان کند، ولو آنکه مخالف دولت

باشد. ولی البته چنین اقدامی نباید با مقررات اسلام و یا نظم عمومی مبیانت داشته و یا مخالف مصالح دولت باشد.»^{۲۰۰}

مجله نیویورک در شماره ۲۴ دسامبر سال ۱۹۷۹ خود مینویسد: «خمینی به خلق افسانه ای دست زده است که کاملاً با نیازها و خواست های پیروانش مطابقت دارد. خمینی در واقع ذات و طبیعت واقعی و نیات فطری خود را در کالبد امام غایبی که باید از محل غیبت ناشناخته خود ظهور کند، مخفی کرده است.»^{۲۰۱}

مجله اشپیگل در شماره ۴۶ صفحه ۱۵۲ مینویسد: «خمینی اسلام را وسیله و آلت قدرت شخصی خود قرار داده است. اسلام در واقع بر اساس انساندوستی و اغماض و نیک اندیشی پایه ریزی شده ولی خمینی برای اینکه از دست مخالفانش نجات یابد، آنها را تحت عنوان مصلحت اسلام، اعدام میکند.»^{۲۰۲}

و نیز مجله مذکور در شماره ۴۹ صفحه ۱۵۷ مینویسد: «بسیاری از مسلمانان ایران معتقدند که خمینی امام دوازدهم و یا خود اوست که قرار است موقعی که دنیا از ظلم و گناه اشباع شد ظهور کند. اما خمینی هیچگاه در صدد بر نیامده است، این تصور غلط پیروانش را اصلاح و آنها را به واقعیات هدایت کند. (۶۰ درصد مردم ایران بیسواد، عامی و آلوده به انواع خرافات هستند).»^{۲۰۳}

مجله مذکور در صفحه ۱۰۱ شماره ۴ مینویسد: «خمینی حاضر نیست، عقاید خرافی پیروانش را مبنی بر اینکه صورت وی را در ماه دیده اند، انکار کند.»^{۲۰۴}

ادامه دارد

200- Spiegel, No. 4, Jan. 1979, p. 110.

201- New York, Dec. 24, 1979, p. 53.

202- Spiegel, No. 46, p. 152.

۲۰۳- مأخذ بالا، شماره ۴۹، ۳ دسامبر ۱۹۷۹، صفحه ۱۵۷

۲۰۴- مأخذ بالا، شماره ۴، ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹، صفحه ۱۰۱

دشمن ما کیست؟ بخش ۹

نوشتارهای پیوسته از بخش پژوهش های فرهنگی - اجتماعی و سیاسی پیام آزادگان

رواج بت پرستی و مرده پرستی

رواج بت پرستی و مرده پرستی توسط روحانیت شیعه و شگرد دزدان اندیشه و مال در روند امامزاده سازی یکی از عوامل تیره روزی و پس رفت ما ایرانیان است .

زمانیکه دود مان صفویه طرح سلسله شاهنشاهی صفویه را ریختند ، امید در دل ایرانیان جوانه زد که صاحب کشوری یک پارچه شده و وحدت ملی و هویت ملی و شناسنامه گم شده خود را یافته اند همه چیز در ظاهر خوب و زیبا می نمود ، اما بستر اجتماع برای رشد غده سرطانی و انگلی خانگی بنام آخوند آماده و این عنصر مودی و ریا کار مسیر حقیقی پیشرفت را به کج راه فقر و عقب - ماندگی منحرف نمود . آخوند ها با رخنه در دربار ظرف چند سال همه چیز را از ریشه فاسد کردند و چنان بر کول پادشاهان قدرتمند صفویه سوار شدند که پادشاهی چون شاه عباس بزرگ ، افتخارش سگ آستان علی شد و هم چنین ریگ در کفش ریختن و با پای پیاده از اصفهان تا مشهد برای زیارت رضای تازی رفتن . تمامی امید های ملی به ناکامی تبدیل شد و جاهل و واپسگرائی سایه هولناکش را بر تمامی ایران گسترانید . بار دیگر هویت ایرانی گرفته شد ، این بار شناسنامه اش را پاره کردند و برایش شناسنامه عربی صادر کردند که شور بختانه امروز ما آن شناسنامه را در جیب بغل خود داریم .

بزرگترین دشمن و عامل پریشانی ما ایرانیان ، یعنی آخوند های شیعه بر اساس وصیت معاویه بن ابوسفیان به فرزندش یزید : ایرانیان مردمانی صبور و مهربان هستند . ایرانیان را همواره در مضیقه بگذار و آنها را گرسنه و برهنه نگهدار . اگر آنها را در فشار و سختی گذاشتی تسلیم تو شوند و در کمال نجابت !!!!! اوامر تو را اطاعت خواهند کرد . زمینه های حاکمیت مستبدانه خود را مهیا کردند که تا امروز ، آنها به شدید شکل خود ادامه دارد .

پادشاهان صفویه با گشاده روئی به قاتلان حسین و غارتگران عرب که از زمان امویان به ایران گریخته بودند ، میدان دادند ، و به حساب خودشان : اگر ما شیعه را مذهب رسمی خود قرار دهیم ، مقابل دولت عثمانی خواهیم ایستاد . ایرانی را در چاه ویل جاهل و جهالت رها ساختند ، و این تیره روزی ۵ سده است که ادامه دارد .

در زمان صفویه فاجعه شکل گرفت و روحانیت شیعه حاکمیت فکری و روانی خود را بر مردم خرد گم کرده تثبیت کرد . این دغلكاران در مقام مرجعیت تقلید ، عامه مردم را مطیع خود کردند و از ایرانی بره هائی ساختند که بدون چون و چرا دنبال آنها بروند و بیع کند . بیضه داران اسلام مردم را به چهار میخ کشیدند و خود را علمدار مذهب شیعه و طرفداران علی جا زدند . قاتلان و فراریان دیروز عرب ، حال همه کاره شده بودند : مرجع تقلید ! زمامدار فکر و اندیشه ! ، بیضه دار

اسلام! زنده کننده مکتب تشیع!

آخوند پیچیده در تقیه، در زمان صفویه به چنان قدرتی رسید که در حقیقت تصمیم گیرنده اصلی در تمام موارد گشت. آنها زانوبه زانوی شاه می نشستند و مورد مشورت قرار می گرفتند و شاه نگون بخت میبایستی کارهایش را با اجازه آنها، یعنی استخاره انجام دهد. آنها بر شاهان ایران منت میگذاشتند که: ما به نمایندگی از طرف امام زمان!!!! این تاج و تخت را به شما داده ایم!!! و چه شرم آور است که دستار بندگی بنام علم الهدی، امام جمعه مشهد بگوید: در حقیقت صاحب اصلی ایران، امامان عرب هستند.

آخوند علم الهدی



صاحبان اصلی ایران امامان عرب هستند

پیروان مکتب ابوسفیان و یزید و معاویه بر خلاف ادعای دینداری تنها به منافع مادی خود می اندیشیدند و می اندیشند. آنها به جای پرداختن به ارزشهای انسانی، بت پرستی و مرده پرستی را جایگزین همه چیز کردند. رشد بیرویه دکانی پر سود بنام امامزاده دلیل ادعای ماست. روحانیت شیعه بت پرستی را به شکلی نوظهور زنده کرد و مومنین را بجای پرستش خدای یگانه به پرستش قبرها و ادار ساخت. آنها با زبلی خاص هزاران قبله ساختند. برای جلب نظر مردم خرد گم کرده تزئین این قبرها را در الویت قرار دادند و شاه تا گدا را واداشتند که به زینت این قبرها که زیر بسیاری از آنها خالی و چه بسا استخوان سگ یا خری باشد، بپردازند. قطعه زمینی را که سالها در آن سیب زمینی می کاشتند انتخاب و با یک خوابنامه جعلی تبدیل به امامزاده نمودند!!!

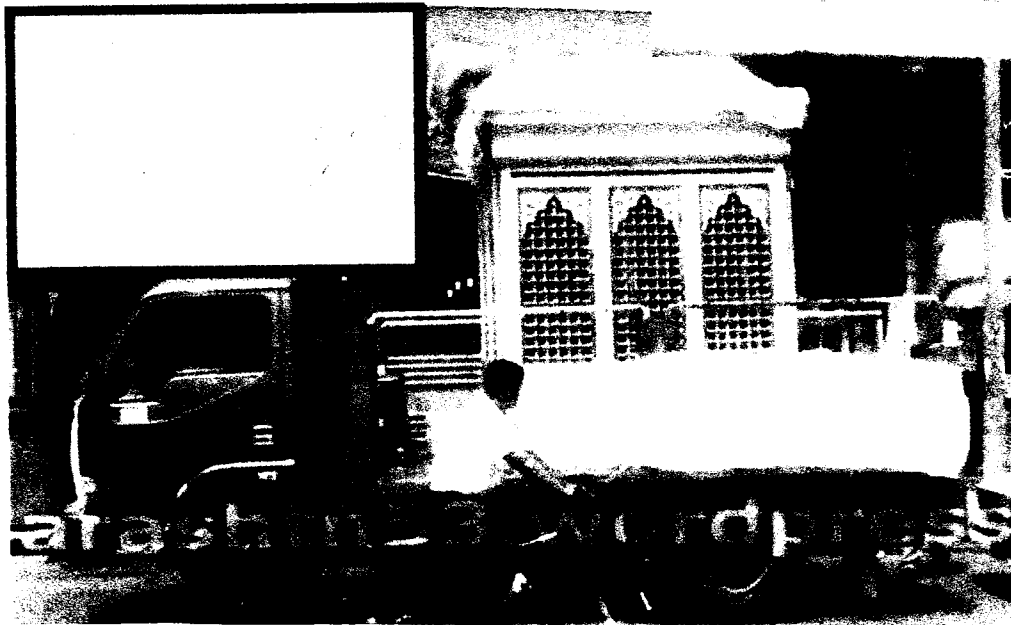


پروژه : احداث امام زاده یحیی!!!!

مجری : اداره اوقاف و امور خیریه نوشهر و چالوس

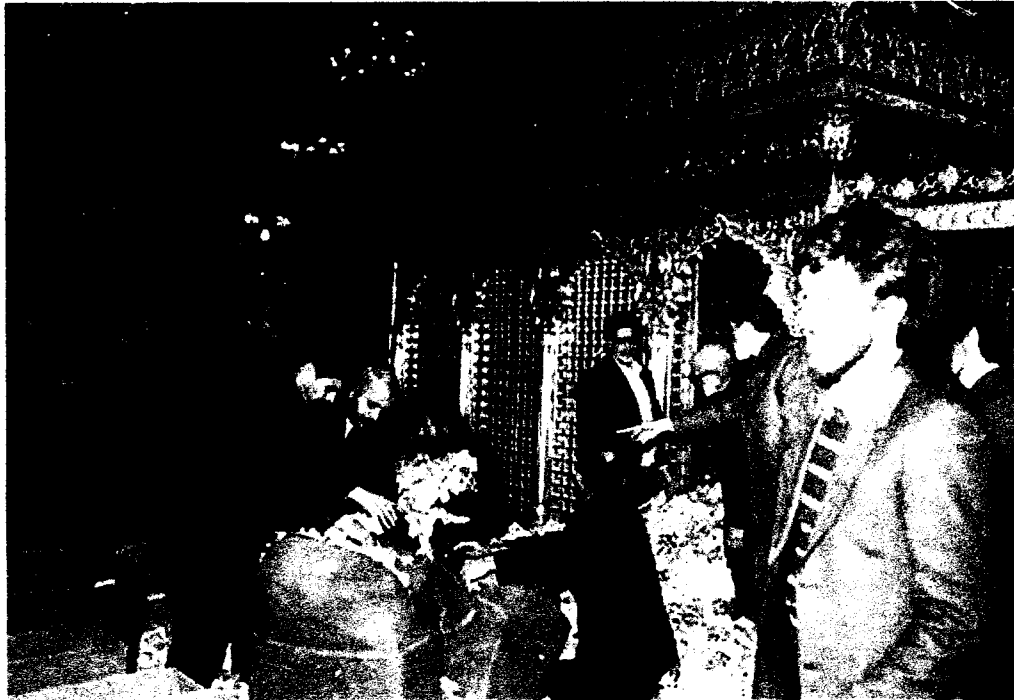
ناظمه : اداره کل اوقاف و امور خیریه استان مازندران

از آنجا که تنها یکی از امامان شیعه (رضا) در ایران دفن شده بود و این کافی بنظر نمی رسید برای خواهرش!! (معصومه) در قم بارگاه ساختند. یک شبه امامان شیعه هزاران خویشاوند یافتند که تمامی آنها چون اهل حال بودند در گیلان و مازندران و سایر نقاط خوش آب و هوا چال شدند و یکباره ایران در سال ۱۳۹۳ ترسانی صاحب نزدیک به چهارده هزار امامزاده ثابت و بسیار!!!!!! شد.



مرقد مبارک امامزاده بیژن بر روی وانت برای آندسته از هم میهنانی که وقت رفتن به امزاده ها را ندارند.

روحانیت شیعه با طلا کوب نمودن گنبد و بارگاه و گلدسته ، دکانی پر سود ساخت که از ماندگاری جاویدان بر خور دار است . کدام شغلی را میتوانید بیا بید که مشابه مشاغلی چون : متولی امامزاده ، پرده دار ، خوانسالار ، موقوفه دار ، خزانه دار ، شمع فروش ، زیارت خوان ، موزن ، نقارچی و باشد که نسل اندر نسل بدون هیچگونه کار تولیدی و عرق ریختن سود سر شار بدهد . یکی از راه های پول ساز در اماکن مذهبی بزرگ چون امام رضا در مشهد و خواهرش معصومه در قم دایر کردن فاحشه خانه حضرتی آنهم در داخل محوطه زیارتی است . برای نمونه ضلع جنوبی بارگاه رضا در مشهد اختصاص به فاحشه خانه دارد که در بدو ورود ، متقاضیان زنبارگی میبایستی حق جاکشی حضرت را بپردازند .
سئوال این است: چه کسانی این مشاغل را بعهده دارند؟ پاسخ :تنها خویشاوندان روحانیت شیعه.



خرد گم کردگی یک ملت ، دردی دارد به بزرگی کوه دماوند که روح و روان هر ایرانی پاک نهاد را می آزارد.

ذهن توطئه گر و مودی آخوند نه تنها با ساختن امامزاده های ریز و درشت بت پرستی را زنده کرد ، بلکه ، همانطوریکه اشاره رفت ، راه تازه ای برای سر کیسه کردن مردم بر داشت خمس و زکوه و سهم امام و.... کم بود ، نذر و صدقه هم با آنها اضافه کرد . داستانهای جعلی در مورد معجزات هر امامزاده باعث شد و میشود که هزاران دردمند بدون مغز با پر کردن ضریح این امامزاده های دروغین شفای درد بیمار خود را از مشتی آهن و پارچه بخواهند و یا دانش آموز احمقی که درس نخوانده با نذر ، امید به قبولی در امتحانات را دارد .

کدام مغز متفکر و دسیسه گر ، غیر از مغز روحانیت شیعه قادر است که مردم را از یکتا پرستی به بت پرستی و شرک کشانده ، جیب آنها را خالی و بر جان و مال و ناموس آنان حاکم شود . کدام نیروئی میتوانست به یک باره شعور و درایت حتی تحصیلکرده های مراکز بزرگ علمی دنیا را نظیر سید حسین نصر ، سید احمد فرید ، علی شریعتی مهندس مهدی بازرگان ، کریم سنجابی و را بگیرد .

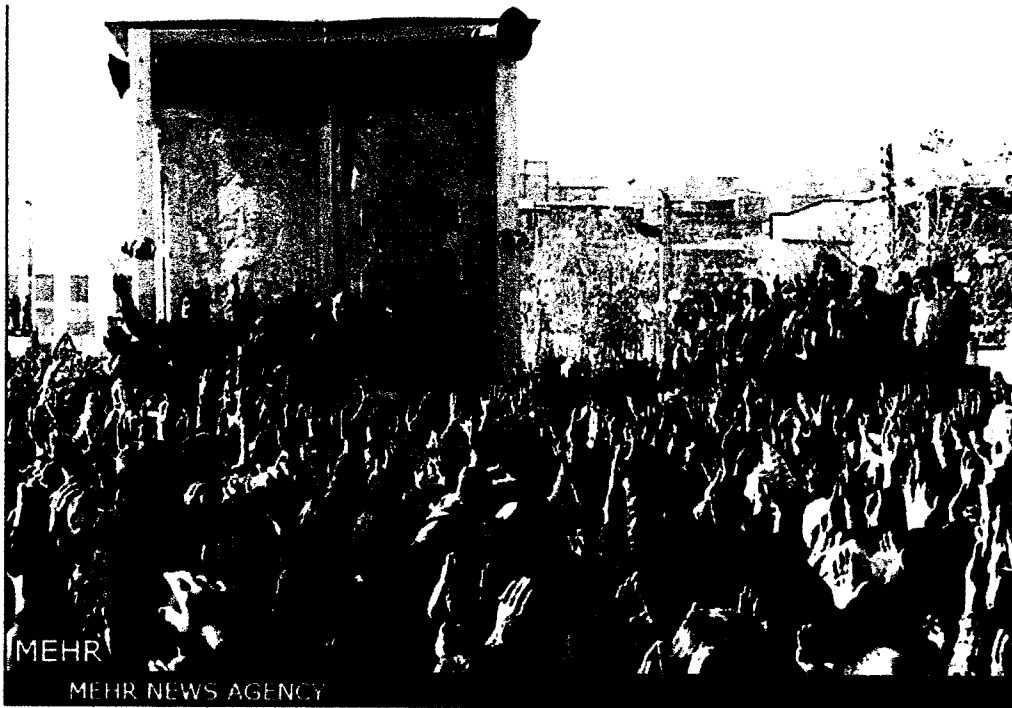
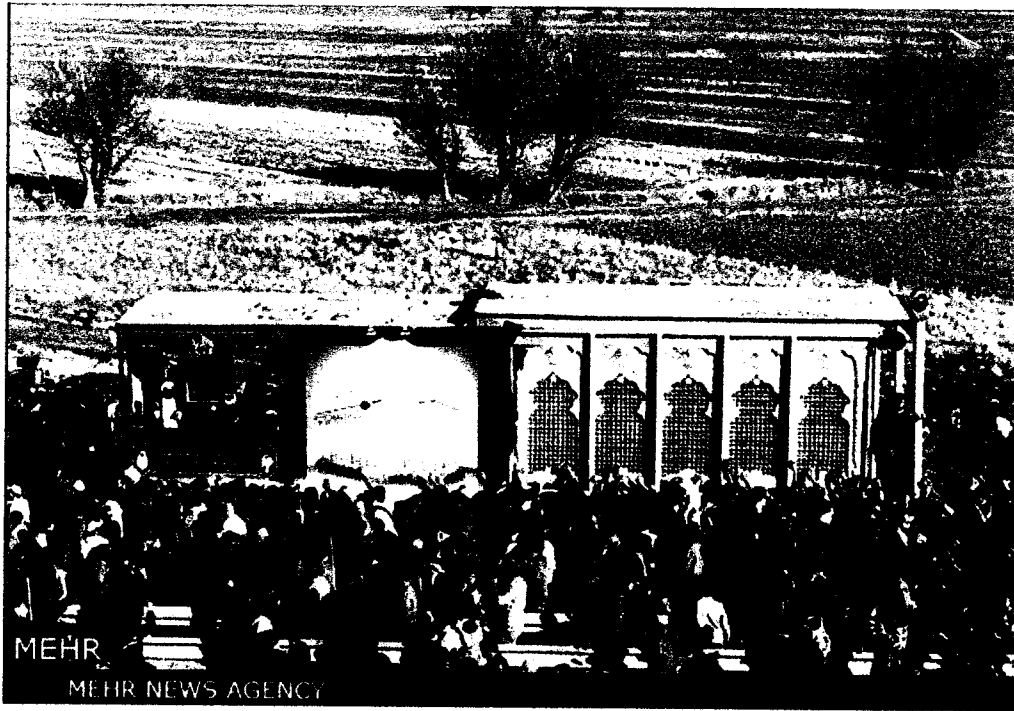
رو حایت شیعه کار دست اندازی به شعور و درایت شاهان ایران را تا آنجا پیش بردند که از شاه عباس ، سگ آستان علی ساختند . در زمان شاه طهماسب اول ، وقتی دول اروپائی ، برای مذاکره در باب گشودن روابط اقتصادی و داد و ستد وارد قزوین شدند . آخوند ها که احساس خطر کرده بودند که ممکنست این مراوده باعث بیداری مردم و ملت شود و ملت هوشیار آنها را از کول خود پیاده کند ، زیر پای شاه نشسته و گفتند : خارجیان که دین اسلام را قبول ندارند ، نجس بوده و بدین ترتیب رای شاه را زدند و دستور دادند ظروفی که دست خارجیان به آنها خورده نایود ، مسیری را که آنها رفت و آمد داشته خراب و بازسازی کنند . اما بد بینی رو حانیت شیعه زمانیکه از ماهیت چپاولگر غریبها آگاه شد بر طرف گشت . آنها نیز تنها دنبال منافع مالی خود بودند ، نظیر خودشان و هیچ علاقه ای به روشن کردن مردم نداشتند و ندارند . از این روی آخوند ها شرکای غربی خود را پذیرفتند . وقتی شاه عباس به سلطنت رسید ، همین آخوند ها بودند که با یاری آیات هجو نامه قرآن و ذکر حدیث های فراوان ، راجع به مسیح و فرزندانش ، شاه را نسبت به خارجیان خوشبین کردند تا جائیکه شخصی مثل هوشنگ نهاوندی در سخنرانی هفدهمین کنفرانس سالانه انجمن هنر و ادب ایران در لندن ، تحت فرنام : سیاست مذهبی شاه عباس فریب آخوند ها را خورده و شاه عباس را فردی مسالمت جو با مسیحیان قلمداد کرده . رو حانیت شیعه دست در دست غارتگران غربی ، همکاری و عقد قرار داد با اروپائیان مسیحی را بر ضد دولت سنی عثمانی تشویق کردند . آخوند ها که شاه را کاملا محاصره کرده و بر روح و روان او حاکم شده بودند از کفار نجس و فرنگی تحت عنوان توسعه نفوذ اسلام ، برای شاه زنی چشم آبی و بلوند انتخاب کردند و جاسوسه انگلیس که با معرفی برادران شرلی به شاه و تائید آخوند ها وارد دربار شد ، بعنوان همسر شاه در کنار بزرگترین مرجع تصمیم گیری ایران ، یعنی شاه عباس قرار گرفت . زن انگلیسی شاه عباس به بیماری سفیلیس دچار و این بیماری را به شاه انتقال داد . (تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اسکندر بیگ ترکمان ، چاپ ۱۳۴۰ ترسانی

تهران) امیدوارم، جناب هوشنگ نهاوندی ازدواج شاه عباس با جاسوسه انگلیس را بحساب تجدد و روشنفکری!!!! شاه نگذارند.

خیانت روحانیت شیعه در این پانصد سال گذشته، حتی یک روز ایستا نشده است.

زمانیکه آلکسیس (پدر پتر کبیر) تزار روسیه، دو سفیر، همراه با ۸۰۰ تن روس به دربار شاه عباس دوم فرستاد، روحانیت شیعه بحساب اینکه، اینها نیز نظیر اروپائیان، سبیل آنها را چرب می کنند شاه را به استقبال و تجلیل از آنها تشویق کردند. ولی در عمل وقتی سهم امامی از سوی روسها جاری نشد، نجس خوانده شده و به شاه گفتند: تحقیق کردیم!!!! محترم مین بازار نیز ما را تأیید کردند، که اینها سفیران رسمی پادشاه روسیه نیستند!!!!!! و تجارتیادی هستند که برای فرار از مالیات و حقوق گمرکی جعل عنوان کرده اند. شاه نیز که تحت تاثیر آخوند ها قرار گرفته بود در مورد روسها تحقیر بسیار روا داشت و آنها به روسیه بازگشتند. آلکسیس تزار روسیه از عمل شاه ایران خشمگین شد و به شمال ایران لشکر کشید و تا فرح آباد مازندران پیش تاخت. این واقعه در سال ۱۰۷۴ هجری قمری رخ داد که خوشبختانه نیروهای قزلباش آنها را عقب راندند. چهل سال بعد، پتر کبیر، سفیری همراه با ۷۰۰ تن به دربار صفوی فرستاد و آخوند ها همه جا شایع کردند که روسها در صدد حمله به گرجستان و ارمنستان هستند و زیر پای شاه ضعیف النفس و دست نشانده آخوند ها، یعنی شاه سلطان حسین نشستند و او را وادار به نپذیرفتن سفیر و هیت همراه او نمودند. شاه پس از استخاره و صلاح حدید ملا باشی!!!! سفیر را نپذیرفت. پتر کبیر هفت سال بعد، سفیر دیگری بنام آرتمین ولینسکی را به ایران فرستاد و همین سفیر بود که با تشویق و حمایت میر ویس افغان، او را در حمله به ایران تحریک کرد. خود روسها نیز اراضی بسیاری را در شمال ایران اشغال کردند که در زمان نادر شاه آزاد شد. (کتاب شهریور ۲۰ تا فاجعه آذربایجان جلد ۱ نوشته کوهی کرمانی، چاپ تهران ۱۳۲۷ ترسائی).

خیانت های روحانیت شیعه تنها در مورد روابط خارجی با دولت ها خلاصه نمی شد. آنها تنها فاکتور نفاق و دشمنی بین ایرانیان بوده و هستند. دشمنی با سنی ها، دراویش، پیروان دیگر شاخه های اسلام و ادیان دیگر در کارنامه شرم آور آنها قرار دارد. آنها زیارت قبر حسین در کربلا و رضا در مشهد را مشابه زیارت خانه کعبه کردند. آنها چندی پیش با هزینه میلیارد تومانی برای ضریح جدید حسین در کربلا سرمایه گذاری کردند و آنرا بر تریلی ۱۸ چرخ شهر به شهر چرخانده و به کربلا بردند و مردم خرد گم کرده ما در مسیر کاروان جهل گرد آمدند قربانیها کردند، اشک ها ریختند، بر سر و سینه کوبیدند که چه ۱۳۰۰۹ سال پیش عربی، عرب دیگری را کشته است.



در زمان صفویه ، کار روحانیت شیعه در نفاق افکنی بین ایرانیان و سایر ملل مشابه امروز در جمهوری اسلامی بود . آنها سربازان قزلباش را وادار کرده بودند که در معابر فریاد بزنند : بر عمر لعنت باد ، بر ابو بکر لعنت باد و عابران و کسبه اگر نمی گفتند : بیش باد به ضرب شمشیر قزلباش ها کشته میشدند . درست مشابه امروز ایران که در مراسم نماز جمعه ، مردم را وادار می کنند تا بر آمریکا و اسرائیل و بعضی اوقات انگلیس و فرانسه آواز مرگ سر دهند . آنها روز کشته شدن عمر (جا نشین دوم ، محمد ، پیامبر اسلام) را عید عمر کُشان نام نهادند و در این روز عروسک پارچه ای عمر را به آتش کشیدند . در ایران شیعه ها سنی ها را می کشتند و در ترکیه و دولت عثمانی آن زمان ، شیعه ها توسط سنی ها کشته میشدند ، و این بود راه و رسم خون ریز ترین و عقب مانده ترین مذهب دنیا ، یعنی اسلام . در امپراطوری عثمانی رسم چنان بود که شیعه ها را از آن جهت باید کشت که آنها به ناموس پیامبر اسلام بی احترامی کرده اند !!!! (چون دو دختر ابو بکر و عمر ، زنان محمد بوده اند نمی توان به پدرشان توهین کرد !!!!). دشمنی بین صفویه و امپراطوری عثمانی تنها به سود اروپائیان بود . آنها برای اینکه جلوی یورش سربازان ترک به اروپا را بگیرند . با نزدیکی به شاهان صفوی ، عثمانیها را در دو جبهه جنگ مشغول ساختند .

روحانیت شیعه را باید بعنوان بزرگترین عامل خرافه سازی معرفی کرد . جعل احادیث و رواج عزاداری ، امروزه ابعاد وحشتناکی بخود گرفته که باعث شرم هر ایرانی است . تیغ به سر نوزاد چند ماهه کشیدن ، خود را در گل پنهان کردن ، قمه زنی ، سینه زنی ، زنجیر زنی و..... ننگ ایرانی هزاره سوم است.





به یزدان اگر ما خورد داشتیم کجا این سرانجام بد داشتیم

آخرین پادشاه صفوی ، شاه سلطان حسین که بصورت موجودی زیون و آلت دست شیادان شیعه و ملا باشی ها در آمده بود ، بجای آنکه به نظرات قزلباشها و مردان سیاسی گوش کند ، بطور مطلق خود را به استخاره سپرد . بنا به توصیه آخوند ها ، کار درباریان خواندن ورد و دعا بود ، آش نذری می پختند تا بلا دفع شود ، بر در و دیوار قصر ادعیه های رفع بلا زده بودند و شبانه روز روضه صاحب الزمان می خواندند . (رستم التواریخ ، نوشته محمد هاشم آصف ، چاپ تهران ۱۲۴۸ ترسائی)

افغانها بدون خرد کردن تره برای روضه ها و دعا ها وارد اصفهان شدند ، شاه اسلام زده تاجش را به آنها پیشکش کرد . آن موقع قتل و عام و غارت مردمانی که دل به معجزه اسلام دوخته بودند آغاز گشت . کار بجائی رسید که اگر به امت اخته اسلام می گفتند : شمشیر ما کند شده جائی نروید تا ما آنرا تیز کنیم ، آنها همانجا میماندند و می گفتند : خدایا راضی هستیم به رضای تو !!!!!!!!!!!!!!! روحانیت شیعه ، پیش از حمله افغانها ، ایران را ترک و به عراق فرار کردند ، تا بار دیگر و در فرصتی مناسب که شاهان بی کفایت قاجار برایشان مهیا کردند به سر زمین اسلام زده ما باز گردند و فاجعه ای بار آورند که امروز شاهد آنیم .

پس از قتل آغا محمد خان قاجار بدست نوکرانش ، بابا خان قاجار با نام فتح علیشاه به قدرت رسید . پادشاه زنباره و بی کفایت قاجار یک هزار زن را در حرمسرای خود گرد آورد . اداره این لشکر سکس و جلوگیری از دسیسه و گناه نیاز به سیستم پیچیده ای داشت و چه کسانی بهتر از آخوند میتوانستند از این مهم بر آیند !!!!! بار دیگر ابرهای سیاه جهل ، آسمان ایران را پوشاند و تاریخ ما اوراقش با اندوه و تیره روزی و حماقت پر گشت . در دوران قاجار هر بدبختی که رخ داد ، هر ذلتی که نصیب ملت ما گشت ، هر گوشه ای از میهن که از مام وطن جدا شد همه و همه زیر سر روحانیت شیعه بود . استعمار بر کشور ما تسلط کامل یافت ، چون به یمن وجود آخوند ، ملتی جاهل ، بیسواد ، عقب مانده ، نادان ، زود فریب پیش روی خود داشت . روحانیت شیعه از مردم ما عوام کالانعام ساختند تا از نعمت اندیشه و تفکر محروم سازند ، کاری که در این سی و پنج سال اخیر روحانیت شیعه در جمهوری اسلامی با تمام توان انجام داده و میدهد . روحانیت شیعه ، ایران و ایرانی را در حصار ضخیمی از جهل و بیسوادی حبس کرد که امروز نتایج آنرا می بینیم .

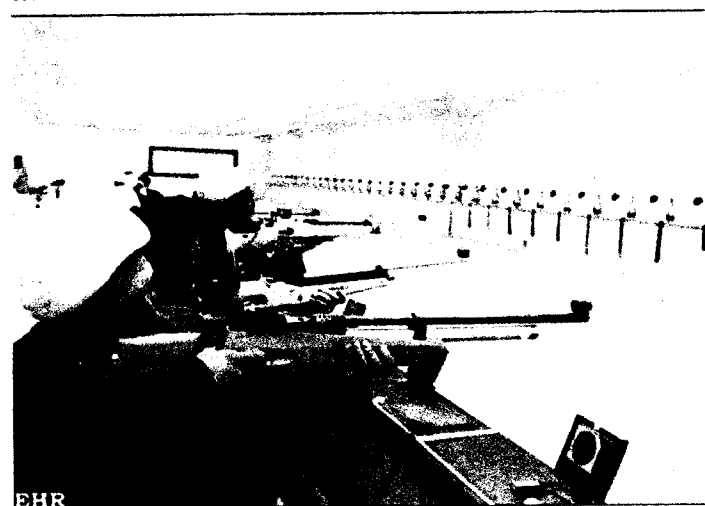
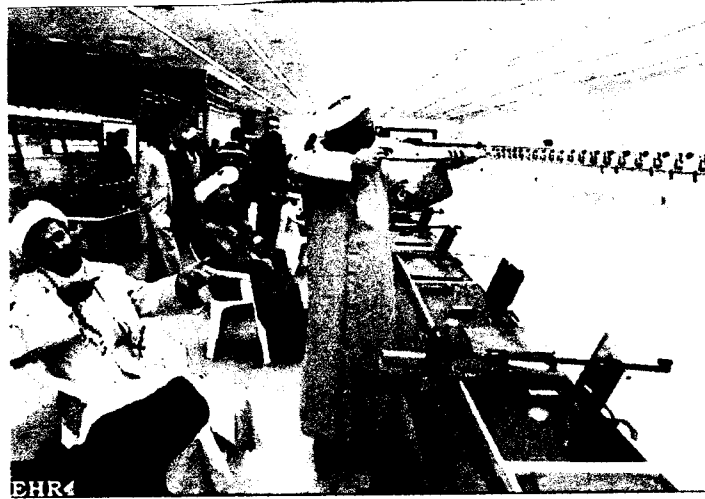
در سال ۱۷۹۵ میلادی افعی روحانیت شیعه در ایران جان تازه ای گرفت . نخستین کارش صحنه گذاشتن بر عیاشی ها و زنبارگی های فتح علیشاه بود . شاه در اندرونی مشغول شد و در بیرون فریب و تحمیق مردم آغاز گشت . پایه های جاهلیت چنان محکم شد که هیچ فریاد و روشنگری قادر به تکان آن نبود . بار دیگر بجای هر اسباب سازنده ، علم و کُتل و بیرق و بجای هر عمل سازنده ، روضه و سینه زنی و زنجیر زنی و تعزیه دیده شد . روسها به ایران حمله کردند و آخوند ها برای مردم ما داستان کربلا را گفتند و معاهده گلستان بسته شد . گرجستان و داغستان و نواحی میانه دو رود خانه ترک و کور از ایران جدا شد . در این گیر و دار ناپلئون امپراطور فرانسه در تلاش بود تا با ایران و عثمانی علیه روسها و انگلیس ها عقد نامه

اتحاد ببندد که انگلیس ها از طریق آخوند های دست نشانده خودشان از این قرارداد آگاه و با نزدیکی به روسها ، به آنها قول دادند در حمله به ترکستان کاری به آنها نداشته و اعتراض نکنند !!!! و در عوض روسها با ناپلئون صلح و سازش کنند و رای ناپلئون را در حمایت از ایران تغییر دهند . الکساندر اول ، امپراطور روسیه ، با ناپلئون معاهده تیلسیت را بست . ناپلئون فریب انگلیس را خورد و به ایران پشت کرد . سرهنگ قابویه فرانسوی که به ایران آمده بود تا در اصفهان برای ارتش قاجار توپ بسازد با تحریک مردم توسط آخوند ها و همکاری عمال جیره خوار انگلیس ، محمد حسین خان صدر امین الدوله ، حاکم اصفهان و پسرش مجبور به ترک ایران شد . در تاریخ ۱۶ آبریل ۱۸۰۹ میلادی روابط ایران و فرانسه قطع شد . توطئه آخوند ها بار دیگر برای ایران و ایرانی ذلت ببار آورد .

در دوره دوم جنگهای ایران و روس که ایران با دلیل زیر آغاز گر آن بود ، بخش های بزرگی از کشورمان را از دست دادیم . روحانیت شیعه تحت عنوان اینکه مسلمانان قفقاز زیر ستم حکام روس قرار گرفته اند ، باید بیاری برادران مسلمان خود بشتابیم !!!! (در سی و پنج سال گذشته صد ها بار با این ترمسخره در جمهوری اسلامی مواجه شده ایم) . لذا باید به روسیه لشکر کشی کنیم تا از برادران مسلمان ما رفع ستم شود !!! آصف الدوله با گرفتن فتوای جهاد از سوی آخوند ها : به روسیه حمله می کند . متقابلا ژنرال پاسکویچ فرمانده نیرو های روس در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۸۲۷ میلادی شهر ایروان که در حقیقت دژ دفاعی منطقه بود فتح و بسوی تبریز رفته و پس تسخیر تبریز ، راهی تهران شد . عباس میرزا ولیعهد که نه کمکی به او میرسید و نه از پدر عیاشش خبری بود ، درخواست صلح نمود که حاصل آن معاهده ترکمانچای بود . غم انگیز ترین و تحمیلی ترین معاهده سیاسی ایران که بموجب آن ۱۷ شهر قفقاز و بخشی از ترکستان از ایران جدا گشت . بستن این معاهده در حقیقت آغاز نابودی ایران بود . اینک ایران در نفوذ روس ها قرار گرفته بود . جالب اینجاست که درست در همان زمان یکی از ورزیده ترین ماموران انگلیس بنام جان مک دو نالد که بعد ها با سمت وزیر مختار انگلیس در ایران به موفقیت های شایانی در زمینه خرید آخوند ها دست یافت ، با سمت کنسول انگلیس در تبریز ، افسران انگلیسی مامور در ارتش ایران را از نبرد با روسها بازداشت . (حقوق بگیران انگلیس در ایران ، نوشته اسماعیل رائین چاپ تهران ۱۳۴۷ ترسانی) .

تحریکات بیگانگان و خیانت های روحانیت شیعه ، باعث متلاشی شدن ارتش ایران و جدا شدن بخشی بزرگ از قلمروی ایران گشت . قصه تلخ خیانت آخوند همچنان ادامه داشته و دارد . قتل الکساندر گری بایدوف مامور روس در ایران به تحریک آخوند میرزا مسیح که در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۲۹ میلادی رخ داد نیز از اهمیت خاصی برخوردار است . الهیار خان دولو قاجار معروف به آصف الدوله از زمان نادر شاه و کریم خان بر سر حکومت گرگان با خوانین قاجار در نزاع بود . او یکی از سر سپرده ترین عمال انگلیس در ایران بشمار میرفت که در زمان فتح علیشاه آرزوی سلطنت داشت . او بود که فتوای جهاد با روس ها را از آخوند ها گرفت و سر خود و صر فا بدنبال مقاصد شومش ، جنگ با روسها را آغاز کرد و اولین کسی بود که از جبهه جنگ گریخت .

آصف الدوله که دوزنش را گری بایدوف در سفارت روس نگهداشته بود از امام جمعه تهران میرزا مسیح می خواهد تا به او کمک کند . میرزا مسیح هم به منبر رفته و با یاری آخوند های دیگر که تمامی وابسته به سفارت انگلیس بودند ، موجب شورش مردم را پیش آوردند و مردم خشمگین با بیل و کلنگ و چوبدستی به سفارت روس حمله ور شدند تا ناموس خود را حفظ کنند . حاصل کار حفظ ناموس اسلامی ، ۸۰ کشته از مردم همیشه در صحنه و ۲۸ تن کارکنان سفارت از جمله سفیر، گری بایدوف بود . عین همین ماجرا در سال ۱۳۵۷ ترسائی هم رخ داد ملت نادان ما با تحریک آخوند ها به سفارت آمریکا حمله کرده و ماجرائی آفریدند که سی و پنج سال است دود آن به چشم خودشان میروید . قتل کارکنان سفارت روس در تهران می توانست بهانه خوبی برای جنگی تازه و گرفتن سرزمین های بیشتری از ما باشد . از آنجا که روسها در فکر تصرف بالکان و قفقاز غربی بودند ، این بهانه را به آصف الدوله نداده و از کنار آن گذشتند . آصف الدوله با یاری انگلیس ها ، والی خراسان شد و چون قائم مقام فراهانی را مانع رسیدن به اهداف خود تشخیص داده بود ، موجب قتل او را پیش آورد . آصف الدوله با آخوند های خراسان از جمله ملا مهدی وکیل ساخت و برای پسرش حسن خان سالار تهیه تخت و تاج دید . او در مدت چهار سال خراسان را بخاک سیاه نشاند تا اینکه با تدبیر امیر کبیر و اعزام سلطان میرزا حسام السطنه ، میرزا حسن خان سالار کشته ولی پدرش آصف الدوله گریخته و به عراق می گریزد .



آموزش های دینی روحانیت شیعه

با سقوط سلسله قاجار و به قدرت رسیدن رضا شاه بزرگ امید ضعیف شدن انگل های خائن (رو حانیت شیعه) در دلها جوانه زد . اقدامات و عملکرد این مرد بزرگ در قالب اصلاحات بنیادی ضمن اینکه لرزه در دل آخوند ها می انداخت ، موجب خشم شدید آنها نیز گشت طوریکه در سال ۱۳۵۷ ، وقتی خمینی وژن بقدرت رسید ، تمام فکر و ذکرش انتقام از رضا شاه بزرگ بود .

شوربختانه ، فرزندش محمد رضا شاه ، بینش پدر را نداشت . رضا شاه خوب تشخیص داده بود که عامل تیره روزی و پسر رفت کشور ، مهره های استعمار و جهل و خرافه ، آخوند ها هستند ، ولی محمد رضا افتخارش این بود که اسلام پناه است . آنالیز سخنان شاه مشکل است ، نمیدانیم آنرا بحساب سیاست بگذاریم یا اعتقاد . بهر روی هر دو شکل آن به ضرر ایران و ایرانی تمام شد .

دین مقدس و مترقی اسلام !!!!! است که تمام احکام و فصول و دستورات آسمانی آن عبارت از عدل و انصاف و مواسات و مساوات است !!!!!!!!! سخن شاه در بهمن ۱۳۵۱

کسانیکه به حقیقت دین مبین اسلام پی برده اند ، خوب میدانند که اصلاحات اخیر ما تا چه اندازه به پیروی از حقایق اسلامی صورت گرفته !!!! سخن شاه در عید مبعث ۱۳۵۲

به همان اندازه که میگوئیم : کار دین از دولت جدا است ، به همان اندازه مردم را به دینداری تشویق می کنیم . شاه در بین خبرنگاران ۱۳۴۹

ما باید اصول مقدس دین خود را حفظ کنیم ، در غیر اینصورت از بین خواهیم رفت و یک مملکت درجه دو ، یا سه خواهیم شد . در پاسخ خیر مقدم روحانیون اصفهان ۱۳۴۲

ایمان ما بدین مبین اسلام امری خلل ناپذیر است و افتخار ما این است که مسلمان بدنیا آمده ایم و مسلمان از دنیا خواهیم رفت . سخن شاه در مراسم عید غدیر ۱۳۴۲

ما حاضر نیستیم سرزمین های مقدس اسلامی بدست مردم غیر مسلمان قرار گیرد . ما بار ها گفته ایم مسلمانها حاضر نسیتند مقدسات آنها در دست دیگران باقی بماند . در مصاحبه با روزنامه السیاسه سال ۱۳۵۲

آخوند هائی که همواره دست بوس شاه بودند و ایشان هوای آنها را داشت : آخوند حسین قمی ، آخوند سید ابوالحسن اصفهانی ، آخوند حجت ، آخوند سید صدرالدین صدر ، آخوند حسین برو جردی ، آخوند سید محمد بهبهانی ، آخوند سید هبه الدین شهرستانی

آخوند عبدالهادی شیرازی ، آخوند سید محسن حکیم ، آخوند سید محمود شاهرودی
آخوند سید هادی میلانی

بازسازی: مسجد جامع اصفهان ب مدت ۶ سال ، مسجد شاه اصفهان ، مسجد جامع شوشتر
مسجد مقصود بیگ اصفهان ، مسجد کبود تبریز ، مسجد نو در شیراز، مسجد جامع
اردستان ، مسجد جامع عتیق شیراز ، مسجد گوهر شاد مشهد ، مسجد جامع مظفر کرمان
مسجد ملک کرمان ، مسجد سارو نقی اصفهان ، مسجد شاه قزوین ، مسجد وکیل شیراز
مسجد جامع یزد ، مسجد میدان کاشان ، مسجد جامع سنندج ، مسجد سپهسالار تهران
و بالاخره ساختن کانون جهل در دل دانشگاه تهران (مسجد دانشگاه تهران) در سال ۱۳۴۵
بازسازی مساجد ذکر شده ، همراه با تعمیر و مرمت یکصد فساد کده دیگر را باید بحساب
حفظ آثار تاریخی گذاشت یا حفظ کانونهای جهل و توطئه ؟
نقش شاه در امر بیت پرستی و مرده پرستی :

قبر علی تازی : سازنده نخست : هارون الرشید که با کمک ایرانیان ، جانشین امویان شد .
دیگر پادشاهان تازی پرست که در ساخت و توسعه قبر علی شرکت کردند : عضدالدوله
دیلمی ، ملکشاه سلجوقی ، شاه اسماعیل صفوی ، آغا محمد خان قاجار ، فتح علیشاه
قاجار ، ناصرالدین شاه قاجار . در سال ۱۳۷۰ هجری قمری به فرمان شاه ، ایوان و حرم
علی تمامی آینه کاری شد و در زیر لوح سگ آستان علی شاه عباس ، لوح دیگری
نصب شده بدین مضمون : بنده درگاه علوی محمد رضا پهلوی .

قبر حسین تازی : سازنده نخست : منتصر عباسی . دیگر شاهان تازی پرست ایران که
در ساخت و مرمت و توسعه آن کوشیدند : شاه عباس کبیر ، نادر شاه افشار ، آغا محمد
خان ، فتح علیشاه و ناصرالدین شاه قاجار . در سال ۱۳۴۵ بدستور شاه ۱۴ ستون
مرمرین بجای ستونهای چوبی گذاشته و مرقد و صحن را تزئین کامل نمودند .

قبر رضای تازی : سازنده نخست : مامون بیشتر شاهان ایران از صفویه به بعد در توسعه
آن کوشیدند ولی بازسازی اساسی در زمان شاه و بدستور ایشان انجام شد . بدستور شاه
ضریح فولاد ، تبدیل به طلا گشت و برای اینکار نزدیک به هشت هزار مثقال طلای ۱۸ عیار
مصرف شد .

قبر امامزاده موسی بن جعفر قم مرمت و بازسازی از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ ترسانی

عبدالعظیم شهر ری : نصب در طلا ، سنگفرش صحن ناصری ، پایه چراغ های ساخته
شده توسط صنایع نظامی ، موزه و کتابخانه اسلامی همه در زمان شاه انجام شد .

شاه چراغ شیراز (برادر تنی امام رضا) تزئین کامل همراه با آینه کاری حرم و صحن که در زمان شاه انجام شد.

از دیگر امامزاده هائی که مورد توجه شاه قرار گرفته و نسبت به مرمت و توسعه آن پول هنگفتی هزینه شده است میتوان به : امامزاده علی بن محمد الباقر در کاشان ، شاه نعمت اله ولی در کرمان ، امامزاده محمد محروق در نیشابور ، امامزاده قاسم در شمیران امامزاده صالح در تجریش ، امامزاده عبدالله آمل که ضریح آنرا شهبانو فرح اهداء کردند اشاره کرد .

در زمان شاه به امر امامزاده سازی و مرده پرستی تا میزان دو هزار بهاء دادند که امروزه تعداد آنها به بیش از سیزده هزار رسیده است .

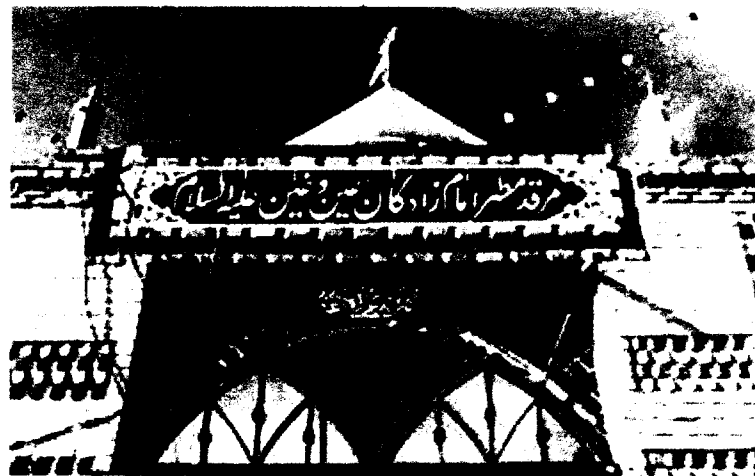
به امید روزی که هر ده کوره که جمعیتی کمتر از یک خانوار دارد صاحب امامزاده شویم !! با نگاهی به نام های امامزاده های امروز در جمهوری جهل و جنون و جنایت اسلامی می فهمیم که در کجا قرار گرفته و چه میزان از عقل و شعور دوریم .

در ضمن یادمان نرود : در سال ۱۳۲۰ با فشاری که رو حانیت شیعه روی شخص شاه گذاشت ، او فرمان به آموزش هجو نامه قرآن در برنامه تحصیلی دبستانها و سپس دبیرستانها داد .

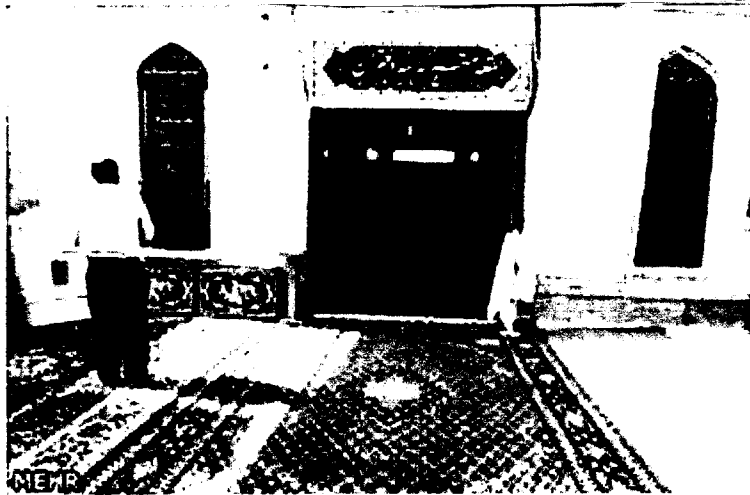
یادمان نرود که بدستور شاه ، آخوند ها توانستند به رادیو راه باز کنند و از این وسیله برای تحمیق توده ها استفاده نمایند .

یادمان نرود که تاسیس دانشگاه الهیات و معارف اسلامی برای تربیت خائن و تازی پرست و مفت خور در سال ۱۳۳۱ با همت شاه اسلام پناه صورت پذیرفت و در سال ۱۳۳۷ نیز شاه دانشگاه الهیات و معارف اسلامی مشهد را باز فرمودند.

.....و در نهایت یادمان نرود که در سال ۱۳۵۰ بدستور شاه و از آنجا که ملاکم داشتیم سپاه دین تشکیل شد.



مرقد مطهر امام زادگان عین و غین علیه السلام !!!!!!



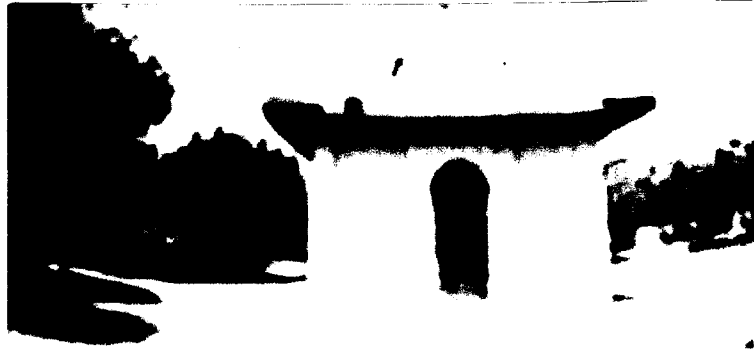
امامزاده سه دختران در خیابان سلمان فارسی شهرری است. طبق زیارتنامه این امامزاده، این مکان آرامگاه سه تن از دختران امام موسی بن جعفر است



امامزاده سید علی

سید علی بن احمد بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطراف بن امام علی (ع) به همراه مادرش رقیه دختر علی بن مالک خزاعی و فرزندانش احمد ، حسن اکبر ، حسن اصغر ، محمد و حسین اصغر که مادرشان فاطمه دختر علی بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطراف بن امام علی (ع) باشند

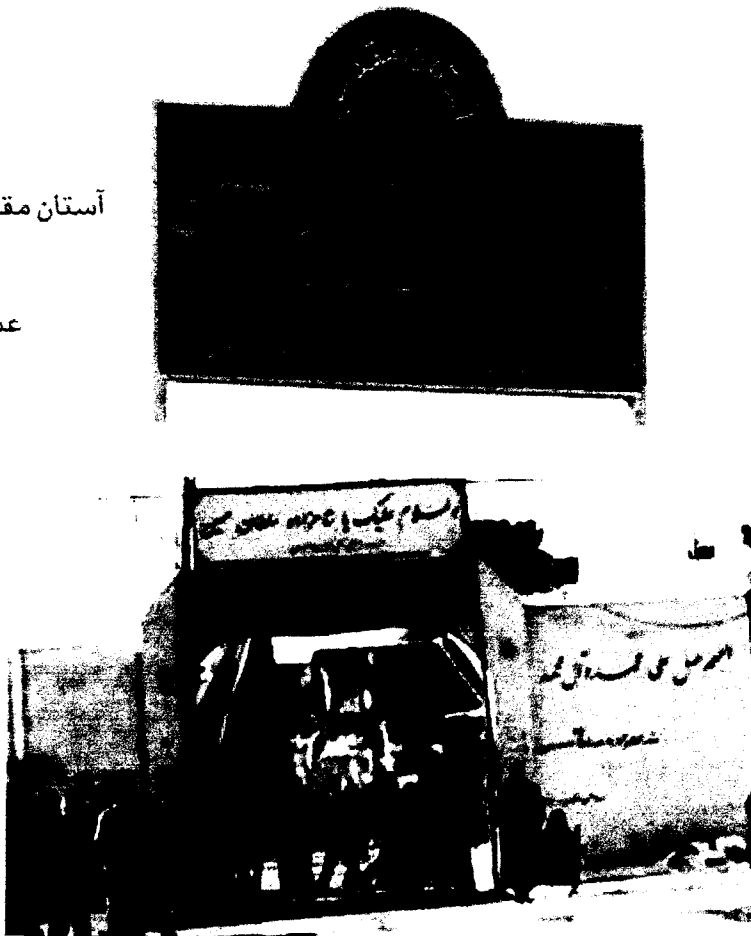
در انتهای خیابان امامزاده عباس (ع) ساری کوی آستانه 10 مزاری واقع شده است که به سیدعلی شهرت دارد

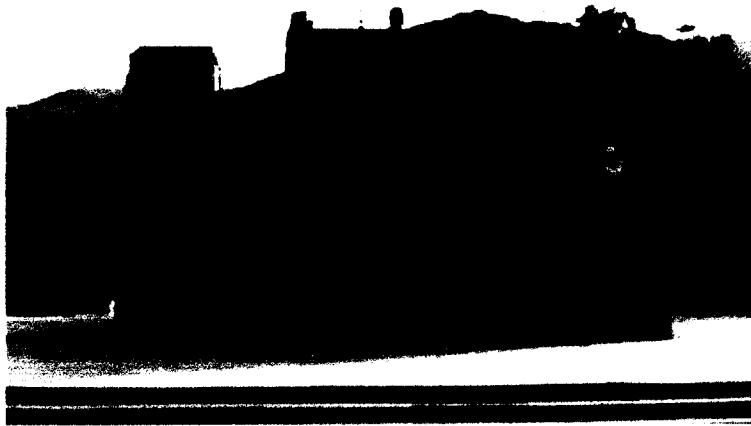
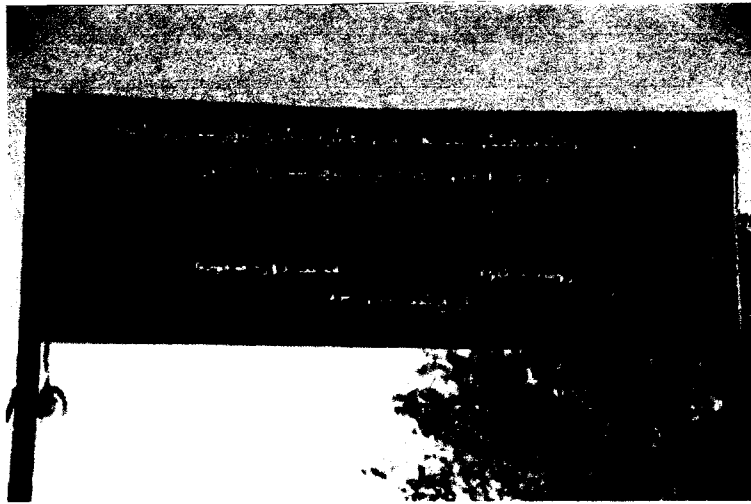


امامزادہ چچی چی امام

آستان مقدس شاہزادہ سلطان حسین

عموی امام زمان !!!





حضرت امامزاده سلطان سید احمد
جد اعلای آیت الله سیدعلی خامنه ای

سیده زینب بیگم خواهر شاه عباس صفوی نیز در بازگشت از عتبات عالیات از مسیر ساروق به
هزاوه آمده و رفع بیماری خود را از این امامزاده (سلطان سید احمد) مسئلت نموده که به محض
تماس پوشش متبرک ضریح با موضع درد و الم درد تسکین یافته و آثارش معدوم می شود و این
کرامت باعث می شود آن بانوی معتقد به خرید دانگی از قریه ی فارس جهان و وقف منافع آن
برای بقعه فوق اقدام ورزد
منبع اراک امروز